

ایران نام

مجله تحقیقات ایران شناسی

ویژهٔ جامعهٔ مدنی در ایران

با همکاری فرهاد کاظمی

۲

مقاله‌ها:

احمد اشرف	نظام صنفی و جامعهٔ مدنی
شهلا حائری	بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان
علی بنوعزیزی	بحران مشروعیت، شیوه‌های مقاومت و جامعهٔ مدنی
هوشنگ امیراحمدی	درآمدی بر جامعهٔ مدنی در ایران
فرهاد کاظمی	سیاست و جامعهٔ مدنی

نقد و بررسی کتاب:

احسان یار شاطر	موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء)
فخرالدین عظیمی	صدسال تکاپو (جان فوران)
سید ولی رضا نصر	چند کتاب تازه دربارهٔ اسلام و سیاست در خاور میانه
یاد رفتگان	استاد محمد جعفر محبوب
	سیاوش کسرایی

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

گروه مشاوران:

دبیورن دوره سیزدهم:

شاهرخ مسکوب

جهانگیر آموزگار

فرهاد کاظمی

دبیور نقد و بررسی کتاب:

سید ولی رضا نصر

مدیور:

هرمز حکمت

داریوش شایگان

بازار صابر

احمد کریمی حکاک

فرهاد کاظمی

ژیلبر لازار

محمد جعفر محبوب

سید حسین نصر

خلیق احمد نظامی

ویلیام ل. هنوی

گیتی آذربئی

احمد اشرف

غلامرضا افخمی

علی بتوعزیزی

سیمین بهبهانی

هاشم پسران

پیتر چلکوسکی

ریچارد ن. فرای

راجر م. سیوری

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث

فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران.

این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه‌ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۶۵۷-۱۹۹۰ (۳۰۱)

فکس: ۶۵۷-۴۳۸۱ (۳۰۱)

بهای اشتراك

در ایالات متحده امریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۳۵ دلار، برای دانشجویان ۲۰ دلار، برای مؤسسات ۶۵ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies

Special Issue On Civil Society in Iran
2

Guest Editor: *Farhad Kazemi*

Guilds and Civil Society in Iran

Ahmad Ashraf

Of Feminism and Fundamentalism in Iran and Pakistan

Shahla Haeri

The Crisis of Legitimacy, Resistance, and Civil Society

Ali Banuazizi

Current State of Civil Society in Iran

Houshang Amirahmadi

Civil Society and Politics in Iran

Farhad Kazemi

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies
Published by the Foundation for Iranian Studies

Editorial Board (Vol. XIII):

Shahrokh Meskoob
Jahangir Amuzegar
Farhad Kazemi

Book Review Editor:

Seyyed Vali Reza Nasr

Managing Editor:

Hormoz Hekmat

Advisory Board:

Gholam Reza Afkhami	Farhad Kazemi
Ahmad Ashraf	Gilbert Lazar
Guitty Azarpay	M. Dj. Mahdjoub
Ali Banuazizi	Seyyed Hossein Nasr
Simin Behbahani	Khaliq Ahmad Nizami
Peter J. Chelkowski	Hashem Pesaran
Richard N. Frye	Bazar Saber
William L. Hanaway Jr.	Roger M. Savory
Ahmad Karimi-Hakkak	Daryush Shayegan

The Foundation for Iranian Studies is a non-profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran.

The Foundation is classified as a Section (501) (c) (3) organization under the Internal Revenue Service Code.

The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:

Editor, Iran Nameh

ایران نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محجوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرای |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

دفتر

۳،۲،۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

زمستان ۱۳۷۴ (۱۹۹۵)

سال چهاردهم، شماره ۱

یادداشت

ویژه نامه "جامعه مدنی در ایران"، که نخستین بخش مقالات آن در شماره پیشین ایران‌نامه منتشر شد در این شماره با پنج مقاله دیگر پایان می‌یابد. در مقاله نخستین این شماره، احمد اشرف نظام صنفی در ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی پس از مقدمه‌ای در باره تاریخ ایجاد و گسترش انجمن‌های خودگردان صنفی در اروپا و نقش آنان در رشد سرمایه داری و دموکراسی در مغرب زمین، به چگونگی تشکیل سازمان‌های صنفی در ایران می‌پردازد و ماهیت و نقش آنان را از نهضت مشروطه به بعد بررسی می‌کند. به اعتقاد او تأثیر انجمن‌ها و سازمان‌های صنفی در دگرگونی‌های عمده سیاسی در ایران معاصر چندان قابل ملاحظه نبوده و نظام صنفی در هیچیک از آن‌ها نقش مستقل و مؤثری در زمینه بسیج کسبه و پیشه‌وران بازار نداشته است. نویسنده با تشریح مشکلاتی که در راه نهادی شدن اصناف در ایران وجود داشته، فرهنگ سنتی بازار، و دخالت دولت‌ها را از موانع اصلی و تاریخی راهیابی نظام صنفی به سوی جامعه مدنی می‌داند. شهلا حائری در نوشته خود ضمن اشاره به موارد اختلاف و تشابه بین ایران و پاکستان، در زمینه ماهیت بنیادگرایی اسلامی، سنت‌های ملی، و حقوق و آزادی‌های زنان، به بحثی جامع در باره چگونگی واکنش زنان این دو جامعه به محدودیت‌هایی که در زندگی

سیاسی و اجتماعی آنان وجود دارد می‌پردازد. وی معتقد است که به روابط میان زنان و نیروهای بنیادگرای اسلامی در هر دو جامعه، باید به عنوان روابطی پویا و متحول نگریست. زنان این جوامع، به اعتقاد او، به شیوه‌های گوناگون، مشروعیت رفتار و سیاست‌های بنیادگرایان را جسورانه به چالش طلبیده و به شکستن برخی از محدودیت‌هایی که بر آن‌ها تحمیل گردیده موفق شده‌اند.

تأثیر رقابت و کشمکش میان مراکز متعدد قدرت سیاسی و جناح‌های گوناگون نظام حاکم بر آغاز و تداوم مقاومت‌های اجتماعی و رابطه میان این مقاومت‌ها و شرایط لازم برای رشد جامعه مدنی دو زمینه اصلی نوشته علی بنوعزیزی است. وی ناتوانی‌های جمهوری اسلامی در مقابله با مسائل و مشکلات اساسی اقتصادی، و اجتماعی ایران و انزوای کشور در جهان را از عوامل بحران درونی رژیم می‌شمرد و با بررسی و تشریح شیوه‌های گوناگون مقاومت در میان گروه‌های اجتماعی به این نتیجه می‌رسد که باید این شیوه‌ها را از فعالیت‌های سیاسی که معطوف به سرنگونی رژیم است بازشناخت. به اعتقاد نویسنده فضای مناسب برای رشد و ریشه‌یابی نهادهای جامعه مدنی تنها با یک تلاش ممتد و مسالمت‌آمیز اجتماعی فراهم‌آمد.

هوشنگ امیراحمدی در نوشته خود به تشریح گفتمان‌های اجتماعی معاصر در ایران، ماهیت دیوانسالاری و چگونگی پیوندها و شبکه‌های ارتباطی در درون نظام جمهوری اسلامی می‌پردازد. به اعتقاد وی گرچه هنوز از نهادهای پویا و مستقل جامعه مدنی در ایران نشان‌چندانی نیست، در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به زمینه‌های مساعدی برای رشد و شکوفایی چنین نهادهایی می‌توان برخورد. وی رشد و استمرار جامعه مدنی در ایران را مشروط به دگرگونی‌های اساسی در نظام فرهنگی و ارزشی جامعه، گسترش متوازن توانایی‌های دولت و قدرت نیروها و نهادهای غیر دولتی و اجتناب از دگرگونی‌های ناگهانی و خشونت‌بار سیاسی می‌داند. فرهاد کاظمی در نوشته پایانی خود ضمن مروری بر تعاریف و مفاهیم اصلی جامعه مدنی به بررسی پیامد اهداف، جهان بینی مذهبی، نظام حقوقی و سیاست‌های جمهوری اسلامی بر جامعه پرداخته است. به اعتقاد او از آن‌جا که روابط میان دولت و جامعه در ایران همچنان بر پایه داد و ستدی پویا و جنگ و گریزی مستمر شکل می‌گیرد از بخت رشد نهادهای واقعی جامعه مدنی و استقرار توازن‌نهایی میان دولت و جامعه نوامید نباید بود.

احمد اشرف*

نظام صنفی و جامعه مدنی

مقدمه

انجمن های خودگردان صنفی، همچون نهادهای واسطه میان دستگاه حکومت و پیشه‌وران شهری، نقشی پُر اهمیت در رشد سرمایه‌داری و دموکراسی در مغرب‌زمین ایفا کرده‌اند. گروهی از صاحب نظران تاریخ اجتماعی حضور اصناف خودگردان در سده‌های میانه اروپا را نیروی محرکه رشد سرمایه‌داری و مردم‌سالاری بورژوازی دانسته و آن را از شرایط اساسی تحول از جامعه فتودالی به جامعه نوین صنعتی و تأسیس جامعه مدنی خوانده‌اند.^۱

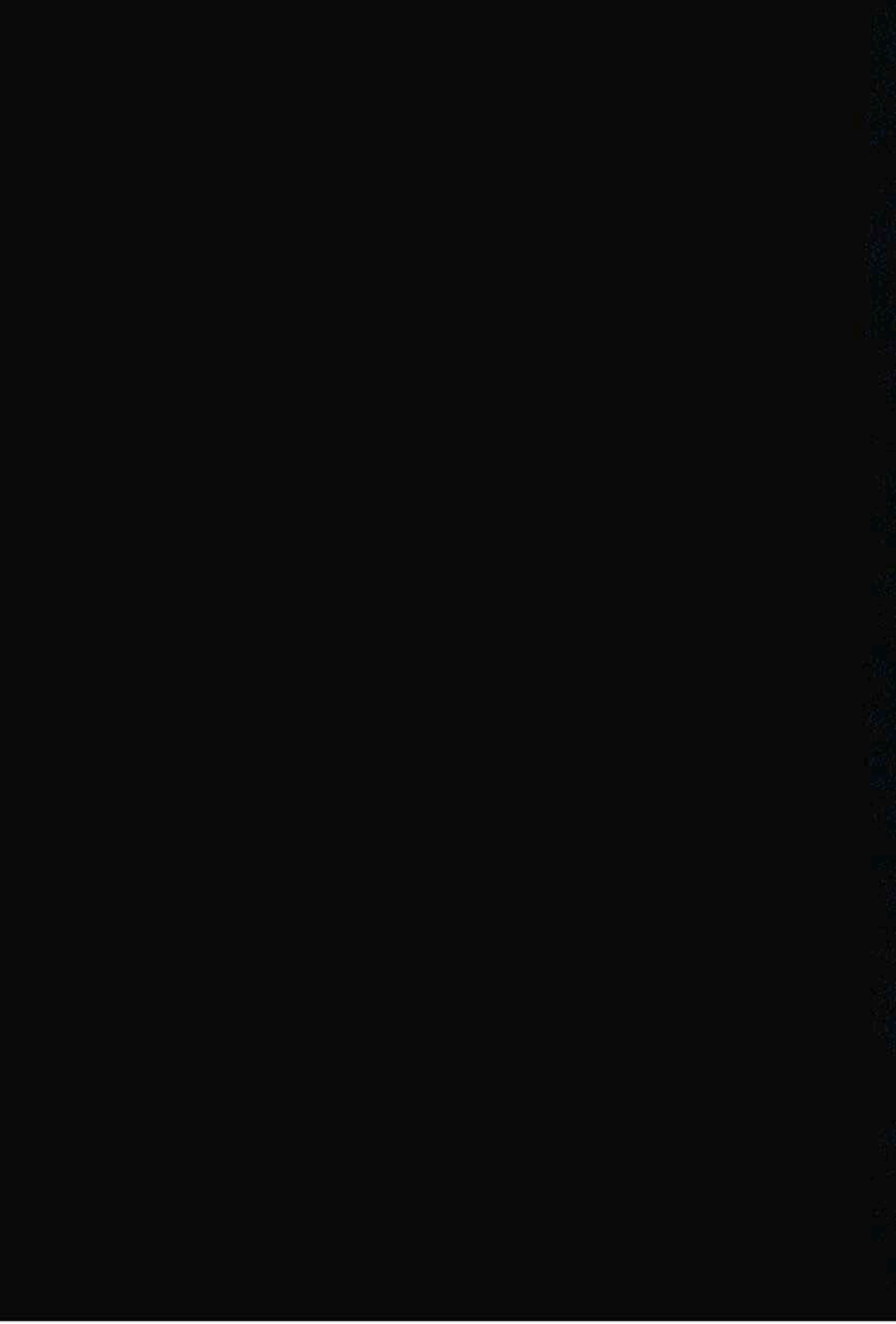
برخی از صاحب نظران تاریخ اجتماعی خاورمیانه نیز براین باورند که فقدان اصناف خودگردان در شهرها از موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری صنعتی و شکوفائی جامعه مدنی و مآلاً پیدایش مردم‌سالاری بورژوازی در کشورهای اسلامی بوده است.^۲ در این که ده‌ها هزار صاحبان حرف و پیشه‌ها در شهرهای خاورمیانه اسلامی در سده‌های میانه برحسب نوع حرفه از یکدیگر متمایز می‌شدند و به این تمایز حرفه‌ای آگاهی می‌داشتند و از این لحاظ با همتهای فرنگی خودشان شباهت پیدا می‌کردند حرفی نیست. مسئله اساسی این است که آیا این گروه‌ها، نظیر "گیلدهای" (guilds) اروپایی در سده‌های، میانه دارای حقوق و

* استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا. آخرین نوشته‌های احمد اشرف عبارت‌اند از:

«توهم توطئه»، فصلنامه فرهنگی و اجتماعی *مختص*، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴؛ و

"From the White Revolution to the Islamic Revolution," in S. Rahnema & S. Behdad, eds., *Iran After the Revolution*, London, I. B. Tauris, 1995, pp. 21-44.



































ایران نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه‌نامه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محجوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرائی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳، ۲، ۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

شهبلا حائری*

زنان و بنیادگرایی در ایران و پاکستان

قرائت تحت‌اللفظی متون مذهبی و تعصّب به دفاع از دین در برابر یورش فرهنگ مدرن از ویژگی‌های اساسی بنیادگرایی و تأکید بر خطاناپذیری آیات الهی از هدف‌های عمده پیروان آن است.^۱ نظام اخلاقی-اجتماعی^۲ مورد علاقه بنیادگرایان نظامی است که در آن، طبق احکام الهی، تفاوت بین زن و مرد، روابط ناشی از این تفاوت، و همچنین مسئولیت‌های متقابل زن و مرد نسبت به یک دیگر، معین شده‌اند. در واقع، به اعتقاد بنیادگرایان اختلاف فطری و طبیعی بین زن و مرد امری است که همواره باید مد نظر قرار گیرد.^۳ از همین رو، انتقاد تند آنان از تحولاتی که در دوران معاصر در زمینه روابط زن و مرد رخ داده و مشخصاً به استقلال بیشتر زنان انجامیده است، به ناسازگاری این تحولات با قوانین طبیعت و احکام الهی باز می‌گردد.

از این نوشته من هدفی دوگانه دارم. هدف نخستم پرداختن به برخی تعبیرها و برداشته‌ها در باره زنان و بنیادگرایی در جهان اسلام^۴ است. هدف

* استاد مردم‌شناسی در دانشگاه بوستن.

دیگر بررسی جنبه هایی از زندگی روزمره عده ای از زنان ایرانی و پاکستانی است که می تواند روشنگر تنش کنونی در جوامع اسلامی باشد: تنش میان تلاش زنان برای نیل به استقلال و مشارکت در زندگی اجتماعی از سویی، و کوشش دولت (و یا بنیادگرایان) برای اعمال کنترل بر رفتار و اعمال زنان، برای تحدید فعالیت های اجتماعی و سیاسی و یا خاموش کردن صدای آنان، از سوی دیگر.

محور اساسی این دو بررسی این فرضیه است که به زنان در جوامع اسلامی نباید به عنوان بازیچه های کم و بیش ناتوان و بی اراده در دست بنیادگرایان قدر قدرت نگریست، بلکه باید آن ها را عناصر پویا و فعال جامعه دانست که در زندگی روزمره خود می کوشند در حد ممکن به مزایا و حقوقی، هر قدر هم ناچیز، دست یابند که مآلاً آن ها را توانمندتر از گذشته کند. در واقع، هدف اساسی این نوشته تبیین این نکته است که بسیاری از این زنان، علی رغم تنگناهای ساختاری و محدودیت های فرهنگی موجود در جوامع خود، توانسته اند به وسائل و راه هایی برای تعقیب هدف های خود دست یابند و به زندگی خویش معنا و جهتی مطلوب دهند. روشی که در کار این بررسی به کار برده ام روشی تطبیقی و مقایسه ای است که مرزهای فرهنگی میان ایران و پاکستان را درمی نوردد و صدای زنان مورد پژوهش را گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم منعکس می کند.

مروری تاریخی بر وضع زنان در ایران و پاکستان

در طول قرن بیستم، تغییر حدود و ثغور حقوق زن مسلمان در ازدواج و در خانواده، یکی از موارد مورد اختلاف میان مذهبیان سنتی و "تجدید" طلبان بوده است. برای آگاهی از حدود حقوق زن مسلمان باید به آیات قرآن، احادیث و دیگر منابع عمده فقه اسلامی مراجعه کرد. از دید بنیادگرایان، این حقوق الهی و بنابراین غیرقابل اصلاح و تغییراند و در تعیین و تثبیت شیوه زندگی مناسب در یک جامعه اسلامی نقشی اساسی ایفا می کنند. اما در ده های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، حکومت های ایران و پاکستان، در مسیر نو آوری و تثبیت اقتدار و حاکمیت دولت، به اصلاح و دگرگون کردن پاره ای از حقوق خانواده و احوال شخصی در اسلام پرداختند. در نتیجه این اصلاحات و دگرگونی ها زنان ایران و پاکستان به آزادی ها و حقوقی تازه رسیدند، در زندگی اقتصادی جوامع خود فعال شدند و به مناصب و مقامات سیاسی دست یافتند.

با این همه، ناتوانی حکومت های این دو کشور در انجام وعده های خود در مورد استقرار دموکراسی و پیشرفت اقتصادی، که با ضعف ارزش های اخلاقی و سنتی این جوامع همراه بود، به ستیز تاریخی میان تفکر مذهبی و سیاسی، میان یک نظام ایده آل اسلامی (بر الگوی خلافت در صدر اسلام) و یک حکومت مدرن غیر مذهبی، میان ملت گرایی و جهان شمولی امت اسلامی، دامن زد. این گونه جدل های سیاسی و تاریخی در باره مشروعیت نظام سیاسی و هویت جامعه اسلامی به کشمکش ها و اختلاف هایی لاینحل میان اصحاب نظرهای متضاد در دهه های اخیر تبدیل شد و بارزترین تجلی خود را در انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ یافت. در واقع، شاید به استثنای سودان، ایران تنها کشوری در جهان باشد که در آن بنیادگرایان اسلامی به مسند قدرت سیاسی دست یافته اند.

شرایط پاکستان با شرایط حاکم بر ایران متفاوت است. حزب بنیادگرای این کشور یعنی جماعت اسلامی در دوران حکومت ژنرال ضیاء الحق (۱۹۷۷-۱۹۸۸) گسترش یافت، به قطب قدرت نزدیک شد و سرانجام در دوران نخست وزیری نواز شریف (۱۹۹۰-۱۹۹۳) در حکومت مؤتلفه او شرکت کرد. برخلاف بنیادگرایان اسلامی در ایران، که مهار حکومت و مراکز قدرت سیاسی را یکسره به انحصار خود در آورده اند، بنیادگرایان پاکستان برای پیروزی در انتخابات و رسیدن به قدرت چاره ای جز رقابت با دیگر احزاب و گروه های سیاسی ندارند و باید منافع و خواست های گروه های فشار و ذینفوذ جامعه را مد نظر قرار دهند. از سوی دیگر، چنین به نظر می رسد که شرکت حزب جماعت اسلامی در کابینه نواز شریف و دخالت آن در کارهای اجرایی و اداری تا حدی از اعتبار این حزب در میان مردم و از وجهه عمومی آن کاسته باشد. در واقع، جبهه متحد اسلامی، گرچه در انتخابات محلی گذشته به پیروزی هایی رسید، در انتخابات سراسری به بیشتر از سه کرسی در مجلس دست نیافت.

با کم رنگ شدن وجهه سیاسی جنبش بنیادگرایی، مردم پاکستان دیگر از چالش شعارها و خواست های بنیادگرایانه چندان ابا نمی کنند و از همین رو تعبیر و تفسیر بنیادگرایان اسلامی از نقش و مقام و ظاهر زن در اجتماع بسیار بیشتر از آن چه در ایران به چشم می خورد مورد نقد و انتقاد قرار می گیرد. با همه نقش و بختی که بنیادگرایان پاکستان در دوران حکومت ضیاء الحق و نواز شریف یافتند، تاثیر آنان بر سیاست و جامعه این کشور بحث انگیز، محدود، غیرمستقیم، نابرابر و نامتعادل مانده است.

معمای زن مسلمان: مسئله ای پدیده شناختی

بررسی مسئله زن در جهان اسلام اغلب با کلی گویی ها، تصاویر خیالی و دیدگاه های گوناگون همراه است. مردان، زنان، قانونگذاران، و محققان و نظریه پردازان هریک از دید خاص خود به مسئله می نگرند. تصویری نیز که غربیان از زنان در جوامع مسلمان ترسیم می کنند با برداشتی که این زنان از نقش و موقع خود دارند محتملا سازگار نیست. حتی پژوهشگران مسلمان نیز اغلب جنبه های مثبت زندگی زنان در این جوامع را ارج نمی نهند و از این زندگی با لحنی سخن می گویند که رنگی از گفتمان دوران استعماری دارد مانند «زنان و پتک اسلام».

به همین ترتیب، هنگامی که از «مسئله بنیادگرایی» در جهان اسلام سخن می رود، توجه اغلب به دعاوی نظری بنیادگرایان و تأثیر آن بر زنان معطوف می شود و بر این که بنیادگرایی در باره زنان چه می گوید و چه تأثیری بر سرنوشت آنان دارد. آن چه در این میان از یاد می رود پویایی روابط میان بنیادگرایان و زنان، میان «بافت» و «بافتار» است. مهم تر از آن، واکنش زنان به رفتار بنیادگرایان، و پی آمدهای تجربی سیاست های بنیادگرایانه نیز مورد توجه و بررسی بایسته قرار نمی گیرد. به سخن دیگر، با تکیه بر عامل «سلطه»، بحث در باره رابطه متقابل زن و بنیادگرایی منحصرأ به عرصه تنگ و منجمد تسلط و تسلیم، حاکم و محکوم، نیک و شر، پاسداران اخلاق و مظاهر فساد فرو می افتد.

در این نوشته روابط میان زنان و بنیادگرایان نه به عنوان رابطه میان دو طرف برابر، و یا رابطه میان بازنده و برنده، بلکه به عنوان روابطی پویا و متحول مورد بررسی قرار گرفته است. از همین رو، تمرکز بر کنش و واکنش ها و تجربه های عادی و روزمره برخی از زنان ایران و پاکستان می تواند روشنگر پویایی، پیچیدگی، و انسان واری زندگی زنان در فضاها و بافتارهای فرهنگی خاص آنان باشد. در بررسی ارتباط متقابل میان زنان (چه به صورت انفرادی و چه گروهی)، از یک سو، و حکومت و بنیادگرایان، از سوی دیگر، این نوشته زنان را نه به عنوان عروسک هایی بی اراده و منفعل، بلکه به عنوان نقش آفرینان صحنه زندگی مطرح می کند تا روشن شود زنان مسلمان این دو جامعه با محدودیت های ساختاری و تنگناهای فرهنگی که، در عرصه های اجتماعی، مذهبی و سیاسی، در راه آنان قرار دارد چگونه و با چه تدبیرها و ابتکارهایی روبرو می شوند.

تصویر متعارف اما مخدوشی که از زن جوامع مسلمان در ذهن غربیان جای

گرفته تصویر زنی منزوی است: محجبه، منفعل، مظلوم، ساکت و ساکن و آلت دست، که گاه از توسل به مکر و خدعه هم غافل نیست. آن روی این تصویر یکدست و کلیشه وار غربیان از زن مسلمان تصویری است که شرقیان و به ویژه بنیادگرایان از زن غربی قلم زده اند: زنی هوس ران و سست عفت. به نوشته زن روز «در جامعه سرمایه داری . . . آزادی زن چیزی جز آزادی عریان بودن و خودفروختن نیست»^۷

البته در درستی این چنین تصویرهایی از «زن مسلمان» و «زن غربی» و شباهت آن با واقعیت باید تردید کرد. مسلم آن است که این گونه تصویرهای مبهم، کلی و کلیشه ای تفاوت ها و گوناگونی ها را نادیده می گیرند و زنان را در فضا و زمان یکدست و یکسان جلوه می دهند. مسلم است که زنان مسلمان، و یا زنان غربی دارای ویژگی های گوناگون فرهنگی و نژادی و اجتماعی اند و از همین رو آنان را یکسان و همگون نمی توان دانست. زنان مسلمان، همراه با تغییر و تحولات تاریخی، خود متحول شده اند و برخوردار از ویژگی های گوناگون طبقاتی، حرفه ای و آموزشی مشخص اند و در شهر یا روستا و یا قبیله زندگی می کنند.

با گسترش جنبش های «بنیادگرا» و «شبه بنیادگرا»^۸ در جهان اسلام - و با تأکیدی که این جنبش ها بر تغییر ناپذیر بودن احکام اسلامی و فطرت و طبیعت زن و مرد و مسئولیت های متقابل آنان می نهند- توجه پژوهشگران، به ویژه پژوهشگران مسلمان، باید بیش از پیش به مسئله مختصات فرهنگی و تاریخی معطوف شود. از نمونه های بی عنایتی به چنین مختصات یک محقق پاکستانی است که خود زنان پاکستان را مسئول شرایط اسفبار زندگی آنان می داند.^۹ به گفته او: «زنان تحصیل کرده طبقه متوسط و بالای شهرنشین دم از آزادی و برابری می زنند اما در عین حال از چالش نقش های سنتی که اجتماع بر دوش آنان گذاشته به جدّ می پرهیزند.» در نظر این محقق شگفت آور است که «بخشی قابل توجه از زنان طبقات پایین، متوسط و بالا، به ویژه زنانی که به طبقه بازرگانان تعلق دارند، در عمل سیاست های اسلامی حکومت پاکستان را تأیید می کنند.» چنین تأییدی، به ادعای این محقق، ناشی از آن است که زنان پاکستان «راه آسان و بی دردسر» را بر راه مقاومت ترجیح می دهند.^{۱۰} همین محقق جنبش زنان پاکستان را متهم می کند که نه تنها مانعی بر گسترش و پیشرفت موج بنیادگرایی اسلامی در این کشور نشده بلکه نسبت به اسلام و دولت پاکستان «اعلام وفاداری» کرده است.^{۱۱} پایه های علمی و عینی چنین نظریه هایی که بیشتر

بر برداشت های کلی قرار دارد و تفاوت میان دیدگاه ها، خواست ها و توانایی ها را ناچیز و کم رنگ می کند ناستوار است. افزون بر این، نظریه هایی از این گونه، که «پتک اسلام» را عامل اصلی در «سرسپردگی» گسترده زنان پاکستانی می شمرد، ایستا و یک بعدی است.

در باره موقع و مقام زنان در جوامع مسلمان، چه از دید حقوقی و سیاسی و چه از نظر بنیادگرایان، تحقیقات بسیار، و اغلب سودمند، انجام و منتشر شده است. محدودیت ها و تبعیض های حقوقی، سیاسی و فرهنگی که در جوامع مسلمان (و تاحدودی در دیگر جوامع) بر زنان تحمیل می شود قابل انکار نیست. در زمینه آموزش، اشتغال، حقوق سیاسی، استقلال فردی، ازدواج و طلاق جلوه های گوناگونی از این محدودیت ها و تبعیض ها را می توان دید.

تنش میان «بنیادگرایان» و «غیرمذهبی ها» عمدتاً در باره حجاب و نوع فعالیت ها و رفتار زنان و دسترسی آنان به منابع و فضاهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. همانگونه که بر مسلمانان فرض است که از فرامین پیشوای مذهبی خود اطاعت کنند، زنان مسلمان نیز مکلف اند که تابع احکام و قواعد مذهبی، سیاسی و خانوادگی اسلام باشند. رابطه مطاع و مطیع در خانواده که از ماهیت الهی و قراردادی عقد ازدواج در اسلام ناشی می شود بر این فرض قرار گرفته که طبیعت زن و مرد و روابط این دو با یکدیگر ازلی و تغییر ناپذیر است.^{۱۲}

به این ترتیب، با توجه به ماهیت قراردادی ازدواج، به احکام و الزامات مذهبی و به انتظارات مشخص فرهنگ اسلامی از زن و مرد، آن چه ظاهراً بر اسلام سنتی و به ویژه بنیادگرایان گران آمده وجود زنان بی حجاب، مستقل، تحصیل کرده و کارآمدی است که توانا به توجیه آرمان ها و تبیین حقوق خویش باشند. این گونه زنان را در میان طبقه متوسط و بالای تحصیل کرده و غیر مذهبی شهری می توان یافت.

فراوسوی نمونه های متعارف

این که در پاکستان، ترکیه و بنگلادش زنان طی انتخابات آزاد به مقام نخست زیری دست یافته اند خود نشانی از آن است که نمونه ها و تصاویر متعارف از زنان مسلمان، یعنی زنانی منفعل و منزوی، دیگر با واقعیت چندان سازگار نیست.^{۱۳} برای چنین رویدادهایی نه تنها در جوامع مسلمان که در بسیاری از جوامع غربی نیز نظیر نمی توان یافت. حضور فعال زنان مسلمان در بالاترین

عرصه های سیاسی تصویرهای کلیشه ای و پذیرفته شده در باره نقش زنان، در باره جوامع اسلامی و در باره سنگواره و یا "پتک" بودن اسلام را در معرض تردید و پرسش قرار می دهد. احزاب مذهبی و احزاب غیر مذهبی به ویژه در پاکستان- هر یک به دلائل خاص خود، یعنی به دلائل مذهبی و سیاسی، انتخاب سیاست‌پیشگان زن را به مقام نخست وزیری مورد حمله و انتقاد قرار داده اند. طرفه در این است که در پاکستان دشمن و معارض جدی بی نظیر بوتو را نه حزب جماعت اسلامی بلکه نواز شریف، نخست وزیر سابق و یکی از صاحبان صنایع این کشور، باید دانست.

دگرگونی ناگهانی وضع و حقوق زنان در ایران پس از انقلاب موضوع بحث‌ها و نوشته های بسیار بوده است. باوجود تحولات، آشفتنگی‌ها و نابسامانی‌های فراوان، زنان ایران در این دوران در صف پیشین فعالیت‌های ادبی قرار داشته اند و در زمینه های شعر و داستان و نمایشنامه به آفرینش آثاری ارزنده موفق شده اند. در زمینه سینما نیز «شمار کارگردانان زن در یک دهه از شمار آنان در ده سال تاریخ فیلم‌سازی پیش از انقلاب در ایران بیشتر بوده است.»^{۱۴} مسلماً از این واقعیت به این نتیجه نباید رسید که دگرگونی‌های انقلابی در وضع زنان و تحمیل محدودیت‌هایی سیاسی و فرهنگی بر آنان به خلاقیت بیشتر آنان انجامیده است. واقعیت آن است که بذره‌های خودآگاهی و برابری‌طلبی که سال‌ها پیش در ذهن آنان پراکنده شده بود در سال‌های پس از انقلاب به ثمر رسید. از سوی دیگر هنگامی که ذهن‌ها رو به بیداری روند و اشتیاق به مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی در اذهان زنان ریشه یابد دیگر حتی با تحمیل بازدارنده های ظاهری و عرضی، از جمله حجاب، مشکل بتوان روندها را باز داشت و مانع شکوفایی استعداد و خلاقیت هنری زنان شد.

تجربه زنان پاکستان با بنیادگرایی اسلامی از تجربه زنان ایران ملایم‌تر و غیرمستقیم‌تر بوده است. در اوضاع و احوال کنونی، شماری از سازمان‌ها و انجمن‌های مستقل، غیردولتی و غیر مذهبی زنان در پاکستان به فعالیت‌های گسترده مشغول اند. در سال ۱۹۸۱، در اعتراض به برنامه های مذهبی ژنرال ضیاء الحق - به ویژه در زمینه اجرای حدود اسلامی در مورد جرایمی چون زنا، تجاوز جنسی، دزدی، شرابخواری و شهادت دروغ - انجمن «حرکت زنان پاکستان» به ابتکار سرآمدان فعال جنبش زنان این کشور به وجود آمد.^{۱۵} فعالیت‌های این انجمن در رویارویی با حکومت پاکستان و بنیادگرایان این کشور در دهه اخیر جسورانه، هدف‌مند و مؤثر بوده است. در این رویارویی، این سازمان‌ها در

چالش دولت و یا احزاب و گروه های بنیادگرا در مورد مسائلی که به ویژه مورد نظر زنان پاکستان بوده است، از جمله تجاوز جنسی، امنیت اقتصادی و اجتماعی، حقوق سیاسی و مدنی زنان، درنگ و تردید نکرده اند.^{۱۶}

مذهب و جنبش زنان در جوامع مسلمان

شماری از زنان جوامع اسلامی - به ویژه آنان که با فرهنگ کشورهای غربی آشنا شده اند - با الهام از جنبش زنان در این کشورها، و در عین حال مصمم به پاسداری از هویت خاص فرهنگی و ملی خود، رهبری مراحل نخستین جنبش زنان در کشورهای خود را به دست گرفتند. آگاهی روزافزون به مذهب و تاریخ ملی از یکسو و نفوذ فزاینده بنیادگرایان، از سوی دیگر، این زنان را به بازنگری ارزش ها و نگرش های نظام سنتی مردسالاری در باره هویت زنان و روابط زن و مرد برانگیخته است. برخی از این زنان با تکیه بر ویژگی ها و نیازهای زمان به تفسیر بافتاری و فمینیستی قرآن می پردازند.^{۱۷} برخی دیگر با نگرشی غیرمذهبی فرض ها و روابط دیرینه را مورد پرسش قرار می دهند و بر دگرگونی های اساسی در نظام سیاسی و ارزشی جوامع خود اصرار می ورزند. به سبب تفاوت های عمده ای که از نحوه قبضه قدرت سیاسی ناشی می شود و همچنین به سبب فرق هایی که در ماهیت بنیادگرایی اسلامی در پاکستان و ایران وجود دارد، زنان ایران بیشتر از زنان پاکستانی به تعبیری مذهبی از حقوق و آزادی های زن روی آورده اند حال آن که در پاکستان، شاید به سبب وجود امکانات بیشتر، جنبش زنان بیشتر ماهیتی غیر مذهبی به خود گرفته است.

استقرار رژیم اسلامی در ایران امید برخی از زنان و بیم برخی دیگر را در باره مقام و موضع زن در یک جامعه اسلامی برانگیخت و "مسئله زن" یک از حادثترین مسائل مورد بحث و اختلاف در ایران پس از انقلاب شد. زنان روزنامه نگار و نمایندگان زنی که به دوره های اول و دوم مجلس شورای اسلامی راه یافتند - و خود گرایش های مذهبی داشتند - وظیفه "دفاع" از حقوق زنان ایران را به عهده گرفتند.^{۱۸} گرچه کار نمایندگان انگشت شمار زن در مجلسی مردسالار بسیار مشکل به نظر می رسد، این زنان، که به هر حال در دوران پیش از انقلاب به نوعی خودآگاهی سیاسی رسیده بودند، به تدریج توانستند قوانینی به سود زنان از تصویب مجلس اسلامی بگذرانند که برخی از آنان از دوران گذشته بر جای مانده بود. یکی از این نمایندگان، در توجیه دفاع خود از لایحه اشتغال زنان، بر نیاز جامعه اسلامی به حضور زنان در رشته هایی چون پزشکی، حقوق

و آموزش تکیه کرده و معتقد است که، طبق قانون اساسی، دولت اسلامی باید خود را متعهد به فراهم آوردن امکانات لازم برای پرورش و شکوفایی استعدادها و قابلیت های زنان بداند.^{۱۱} با آن که اعظم طالقانی، نماینده سابق مجلس، و زهرا رهنورد، همسر دومین نخست وزیر جمهوری اسلامی، هر دو به خانواده هایی مذهبی و سنتی تعلق دارند، جمهوری اسلامی را به خاطر بی توجهی به مسائل زنان پیگیرانه مورد انتقاد قرار داده اند.^{۱۲} دیگران نیز در نشریه های گوناگون بحث در باره حقوق زنان را همچنان ادامه می دهند و در زمینه های مختلف از نمایندگان و سخنگویان رژیم خرده می گیرند.

زنان بنیادگرای پاکستان نیز همانند خواهران ایرانی خود دارای گرایش ها و تعلقات اجتماعی گوناگون اند و در پشتیبانی از احزاب متعدد اسلامی و بنیادگرا در این کشور متفق القول نیستند. در عین رعایت کامل حجاب اسلامی، زنان پاکستان نه در ابراز عقاید خود به صراحت و بلاغت زنان مذهبی ایران اند و نه در باره حقوق و آزادی زنان موضعی مشابه مواضع زنان ایران گرفته اند. نظر زنان حزب جماعت اسلامی در باره حقوق زن و مرد و خانواده نیز با ایدئولوژی و مواضع اعلام شده این حزب همخوان است. اما در این جا نیز پشتیبانی زنان از حزب یکسان و بی قید و شرط به نظر نمی رسد.

در گفت و گویی با نگارنده، دبیر کل بخش زنان جماعت اسلامی در لاهور با الهام از موضع حزب تاکید می کرد که: «مسئولیت اولیه مرد حمایت از خانواده و تأمین زندگی اعضای آن، و وظیفه عمده زن بارآوردن کودکان و فراهم آوردن اسباب رضایت شوهر و اطاعت کامل از اوست.»^{۱۳} زن سرشناس دیگری، ضمن تأیید همین تعریف از وظایف زن و شوهر و انتقاد از بی نظیر بوتو به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه نسبت به شوهر و فرزندان، معتقد بود زنان هنگامی باید وارد صحنه سیاست و بازار کار شوند که به دوران یائسگی رسیده باشند. قاعدتاً فرض نهفته در سخنان او این بود که در این دوران، هم فرزندان بالغ و بی نیاز از مراقبت دائم مادر شده اند، و هم حضور زن در میان مردان غریبه نمی تواند منشأ فتنه و فساد شود. وی می گفت گرچه به کارهای اجتماعی علاقه داشته اما نگهداری از فرزندان خردسال مجالی در سال های جوانی برایش نگذاشته بوده است و در عین حال اعتراف می کرد که عضویت در مجلس ملی پاکستان او را دچار احساس غفلت از فرزندان و، در نتیجه، عذاب وجدان ساخته است.^{۱۴} این بیوه زن میان سال و پرتوان گرچه هنوز از هواخواهان حزب جماعت اسلامی است اما از آن جا که با پاره ای از سیاست ها

و مواضع این حزب موافق نبوده خود به تأسیس سازمان مستقلی دست زده است.^{۲۳}

حجاب: کنترل یا هرج و مرج

جدل و کشمکش بر سر قدرت و مشروعیت در ایران را شاید بیشتر از هر جا در مورد مسئله حجاب بتوان دید. جمهوری اسلامی از همان آغاز و به قصد ایجاد جامعه‌ای‌دال اسلامی به اتخاذ مقررات و سیاست‌هایی برای تحمیل حجاب و جدا ساختن زن و مرد در عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی پرداخت. انا بخش بزرگی از زنان شهری ایران با تدابیر و شیوه‌های ظریف به مقاومت مستمر در برابر این مقررات برخاستند و رژیم را با آنچه امروز "بدحجابی" نام گرفته مواجه کردند. انا علی‌رغم اجرای مجازات‌های شدید و سنگین در مورد زنان بدحجاب، بسیاری از زنان بی‌اعتنا به تذکرات و اوامر دولت همچنان با آرایش صورت و بیرون گذاشتن طره‌های موی سر، با پوشیدن روسری‌های الوان و مانتوهای خوش‌فرم و جذاب، مخالفت خود را با مقررات حجاب اسلامی آشکار و اعلام می‌کنند.^{۲۴} اجبار زنان به پوشیدن روپوش‌های بلند ظاهراً از شیفتگی زنان شهرنشین ایران، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، به مد لباس‌های زنان اروپایی و تاحدی آمریکایی نکاسته است. چنین نمادهایی از مقاومت و مخالفت زنان، که در ده سال گذشته کاملاً مشهود بوده است، و می‌توان آن را نشانی از تصمیم این گروه از زنان به احراز استقلال و فردیت تلقی کرد، گهگاه سبب شده است تا برخی از رهبران و شخصیت‌های "تندرو"ی رژیم به مقابله برخیزند و برای جلوگیری از ادامه بدحجابی، یا دست کم محدود کردن آن، پاسداران انقلاب یا بسیجیان را، به عنوان حفظ احترام خون‌شهدای جنگ، مأمور تنبیه زنان بدحجاب در معابر عمومی کنند.^{۲۵}

این مقاومت در برابر حجاب اسلامی را نه می‌توان به عنوان نشان تقلیدی کورکورانه از غرب به شمار آورد، نه باید آن را صرفاً عادت‌ی دانست که از "غرب‌زدگی" دوران پهلوی برجای مانده است، و نه می‌توان آن را، آن گونه که در گفتمان برخی محافل رسمی رایج شده، از پدیده‌های مفسده‌انگیز تجاوز فرهنگی امپریالیزم تلقی کرد. در نظر بسیاری از زنانی که به چنین مقاومتی دست می‌زنند، و همین‌طور به اعتقاد مردانی که همراه آنان اند، این مقاومت بُعدی از تلاش آنان برای دست‌یابی به حقوق فردی و انسانی است. در شرایط سیاسی و اجتماعی که حتی انتخاب رنگ‌های شاد و روشن نشانی از ضدیت با

اسلام شمرده می شود، این مقاومت را، به گفته جین کماروف، باید نمونه‌ای از یک واکنش سیاسی به پدیده سرکوبگری دانست.^{۲۶}

از سوی دیگر، مد لباس زنان پاکستانی همچنان همان پوشش سنتی است که در سراسر شبه جزیره هندوستان رایج است، یعنی شلوار بلند رنگی، تونیک (کامیز) و یک شال گردن (دوپته) بلند.^{۲۷} این که زنان و مردان پاکستانی همچنان به پوشش ملی و سنتی خود، علی‌رغم تسلط طولانی استعمار اروپایی، وفادار مانده‌اند نشانی از روحیه مقاوم آنان است. در واقع، می‌توان گفت که زنان پاکستانی به حد فاصلی میان زیبایی و حُجب دست یافته‌اند و با استفاده از رنگ‌ها و برش‌ها و مدهایی که می‌پسندند لباس ملی‌شان را با سلیقه خاص خود هماهنگ می‌کنند. زنان بنیادگرای پاکستان نیز معمولاً همان شلوار و بلوز را به تن می‌کنند اما در اماکن عمومی روپوش گشاد و بلندی، به رنگ‌های روشن، بر روی آن می‌پوشند. تنها در دوران حکومت ژنرال ضیاء الحق زنان به‌احتراز از پوشیدن بلوز و ساری آستین کوتاه به شدت تشویق می‌شدند. نکته در این است که گرچه شلوار و بلوز لباس مشترک همه زنان پاکستانی از بالاترین تا پایین‌ترین طبقه و مقام است، یکنواختی و یکسانی در پوشش زنان به چشم نمی‌خورد چه، هرکس، به اقتضای سلیقه و خواست و امکاناتش، با نوعی دخل و تصرف این لباس ملی را برازننده و متناسب با شخصیت و فردیت خود می‌سازد.

در جریان تلاش حکومت‌های ایران و پاکستان برای کنترل زنان، محدود کردن حرکت آنان و از میان بردن آثار ظاهری و سیاسی فرهنگ غربی، به قصد ایجاد جامعه‌ای اسلامی در جوامع خود، می‌توان به پدیده‌ای جالب اشاره کرد. رژیم جمهوری اسلامی در ایران از ابتدا کوشید تا با تحمیل آنچه در اصطلاح حجاب اسلامی نامیده می‌شود پوشش زنان را یکسان و یکنواخت کند. اما به نظر می‌رسد که رژیم در این کار چندان کامیاب نبوده است و زنان شهرنشین ایران دست از چالش حکومت و اعتراض به مشروعیت سیاست رژیم در مورد تحمیل پوششی خاص برنداشته‌اند. حداقل در خلوت حریم و خانه‌های خود و در مجالس خصوصی، زنان ایران، صرف نظر از گرایش‌ها و و تعلقات سیاسی و اجتماعی خاص خود، امروزه همانقدر شیفته و مقلد ارزش‌ها و الگوهای غربی‌اند که در دوران پادشاهی پهلوی بودند. برعکس، در پاکستان که حکومت به تحمیل حجاب «اسلامی» روی نیاورده است، زنان پاکستان، ضمن منظور داشتن سلیقه و گرایش‌های خاص خود، همچنان به لباس سه تکه ملی و سنتی به دلخواه

پای بند مانده اند.

بازتاب مسائل زنان در نشریات و رسانه ها

علی رغم مشکلات و موانع متعددی که بر سر راه ناشرین مطبوعات در ایران قرار دارد. همانند سانسور، جیره بندی و کمیابی کاغذ، و حملات خشونت بار گروه های افراطی- صحنه از نشریاتی که عمدتاً به طرح مسائل زنان و دفاع از آزادی ها و حقوق آن ها می پردازند، خالی نیست. ماهنامه زنان را که، به همت گروهی از زنان متعهد، چهار سال پیش آغاز به کار کرد. باید از جمله چنین نشریات دانست. اعضای هیئت تحریریه این ماهنامه، در عین وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و احترام به موازین و ارزش های اسلامی، انتقاد از مواضع و سیاست های رژیم در باره زنان را جایز می شمردند و معتقد به حقوق و آزادی های زنان و حق انتخاب پوشش اند. گرچه برای حجاب اسلامی اهمیت و ارزشی خاص قائل اند، همانند برخی از نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی،^{۲۸} خشونت را که از سوی دولت برای تحمیل حجاب به کار می رود، بی فایده و ناقض غرض می دانند. ناشرین و نویسندگان این نشریه از مجازات شلاق برای بدحجابی و از شیوه های تند و خشونت آمیزی که گروه های بسیجی و پاسداران انقلاب برای پیکار با آن به کار می برند انتقاد می کنند.

در ماهنامه زنان نوشته های مستند و محققانه ای نیز در باره نقش و مقام زن از دید قرآن و احادیث منتشر می شود. نویسندگان این نوشته ها با توشه ای قابل ملاحظه از دانش و داده های مذهبی و با همت و جدیتی خاص به تعبیر و تفسیرهایی بدیع از آیات قرآنی و اخبار و احادیث اسلامی می پردازند و تفاسیر مردسالارانه و زن ستیز متون مذهبی را غیرمعتبر می شمردند. به همین منوال، یکی از نوشته های منتشره در ماهنامه زنان، که به بحث در باره اعدام اختصاص دارد، با اشاره به این که قانون قصاص خون بهای زن را نیمی از خون بهای مرد دانسته است و زن و مرد را یکسان مشمول موازین کیفر اسلامی قرار نمی دهد، این قانون را مورد انتقاد قرار داده.^{۲۹} به این ترتیب باید به آنچه جمع اضمداد به نظر می رسد، یعنی فمینیسم اسلامی در ایران پس از انقلاب، به عنوان پدیده تازه ای نگریست.^{۳۰}

به هر حال، گرچه انتشار ماهنامه زنان چند بار به تعویق افتاده^{۳۱} و دفتر کوچک آن گهگاه به خاطر محتوای نوشته هایش مورد حمله گروه های افراطی قرار گرفته، از آن جا که این نوشته ها مستند و متکی بر آیات قرآن و تفاسیر و

احادیث معتبر است، مورد انتقاد و اعتراض شدید مقامات رسمی قرار نگرفته و تا کنون از توقیف و تعطیل مصون مانده است.

نشریه دیگری از این نوع هفته نامه زن روز است که با گرایش فمینیستی، تعدد زوجات و حق نامشروط مرد به طلاق همسر را با استناد به مراجع و منابع اسلامی مورد پرسش قرار می دهد. مخالفت نویسندگان این نشریه با تعدد زوجات به این جهت نیست که تک همسری نهادی غربی و در نتیجه مرفقی تر و یا مطلوب تر است. بلکه از این روست که به اعتقاد آنان تاکنون هیچ مرد مسلمانی نبوده که با رسیدن به مراحل والای معرفت و وجدان اسلامی بتواند با همه همسران خود به عدل و انصاف رفتار کند. به اعتقاد هیئت تحریریه زن روز تا آن هنگام که جامعه اسلامی به درجه مطلوب رشد و تعالی نرسیده باشد بهترین نوع ازدواج را تک همسری باید دانست.^{۳۲}

در پاکستان کار نشریات و مطبوعات زنان آسان تر است. بسیاری از این نشریات، برخلاف نشریات مشابه در ایران، بیشتر از آن که به مسائل مذهبی و فلسفی بپردازند، به ویژه از هنگامی که پس مرگ ضیاءالحق در سال ۱۹۸۸ به آزادی نسبی دست یافتند، مسائل سیاسی و اجتماعی روز را از زوایای گوناگون مورد بحث و جدل قرار می دهند. از لحاظ کمیت نیز شمار و انواع نشریات این کشور، که به زبان های انگلیسی و محلی منتشر می شوند، بیشتر از نشریات مشابه در ایران است و طیف وسیع ترقومی و زبانی را در برمی گیرد.^{۳۳} برخی از نشریات پاکستان، از جمله یک ماهنامه انگلیسی زبان به نام *Newsline* که در کراچی منتشر می شود، مسئله خشونت علیه زنان، از جمله مزاحمت و تجاوز جنسی، بدرفتاری شوهر و قتل های ناموسی را نیز مورد بررسی قرار می دهند.^{۳۴} با امکانات تازه ای که نصیب ناشران زن در ایران و پاکستان شده است زنان این دو جامعه فرصت بیشتری برای بازگویی آراء و تبادل نظر یافته اند. باوجود محدودیت های سیاسی و اقتصادی، به ویژه در ایران، ناشران زن مشتاق انتشار نوشته های پژوهشگران زن در باره مسائل زنان و چاپ کتاب هایی هستند که چندان مورد توجه دیگر ناشران نیست. ناشران زن پاکستانی به کسب حق ترجمه و انتشار آثاری که در غرب در باره وضع زنان جوامع مسلمان منتشر می شود نیز علاقه ای خاص نشان می دهند.

خشونت یک سویه یا دو جانبه

زنان ایران، که همانند زنان بسیاری از جوامع دیگر، اغلب در معرض اعمال

خشونت‌های فردی و اجتماعی اند در جمهوری اسلامی آماج بُعدهای تازه ای از خشونت شده اند که همچنان ادامه دارد. به سخن دیگر، بر خشونت‌هایی که در ایران بر زنان می‌رود و بر بدرفتاری‌های که با آنان می‌شود، خشونت ناشی از مجازات‌های بی‌حجابی و بدحجابی، از جمله شلاق و توهین و زندان، نیز افزوده شده است.

خشونت علیه زنان و بدرفتاری با آنان در اشکال گونه‌گون متجلی می‌شود. در ایران ازدواج را راهی به سوی امنیت و ایمنی، حد اقل برای اغلب زنان، نباید دانست، زیرا تعدد زوجات بار دیگر مجاز شده^{۳۵} و به هر حال شوهر می‌تواند هم به ازدواج موقت و گرفتن زنان صیغه اقدام کند و هم به طلاق دادن همسر دائم خود.^{۳۶} افزون بر این، هستند شوهرانی که پس از ترک همسر و فرزند از پرداخت نفقه خودداری می‌کنند. در مواردی هم که زن درخواست طلاق خلع^{۳۷} می‌کند نمی‌تواند امیدی به دریافت هیچ نوع کمک مالی از سوی شوهر داشته باشد زیرا در این گونه طلاق، زن نه تنها از حق دریافت نفقه طلاق محروم می‌شود، بلکه باید از مهریه خود نیز چشم‌پوشد و گاه نیز مبلغی در ازای آزادی خود به شوهر پردازد. از همین رو، بسیاری از زنانی که در ایران درخواست طلاق می‌کنند یا باید امیدوار به ترحم شوهر باشند و یا متکی به انصاف قضات.

به موازات افزایش این گونه محدودیت‌ها و تبعیض‌های قانونی و عملی، برخی از زنان ایران دست به مقابله به مثل زده‌اند. هستند زنانی که گاه به یاری برادر یا معشوق خود به کشتن شوهر دست زده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که پس از انقلاب اسلامی به شمار زنانی که در مقابل خشونت و بدرفتاری مردان، و به‌ویژه شوهران خود، دست به انتقام جویی و خشونت زده‌اند افزوده شده است. در واقع این نوع خشونت دستمایه برخی از کتاب‌ها و فیلم‌هایی است که در ایران و خارج از ایران نوشته و ساخته شده‌اند. از کتاب مهناز کریمی، به نام *رقصی چنین*، به عنوان نمونه ای از این گونه آثار می‌توان یاد کرد. واکنش خشونت‌بار و قهرآمیز زنان ایران نسبت به مردان را باید، در تجزیه و تحلیل نهایی، چالشی نمادین نسبت به مشروعیت نظام سیاسی مردسالار دانست.

در پاکستان، زنان هم در معرض بدرفتاری‌های سنتی‌اند و هم قربانی خشونت‌های ناشی از تعصبات نژادی که خود جلوه‌های گوناگون قبیله‌ای، فئودالی و محلی دارد.^{۳۸} تجاوز جنسی، که به عنوان حربه‌ای در کشمکش‌ها و

اختلافات سیاسی رواج یافته، از ابعاد و جلوه های تازه خشونت علیه زنان در این کشور است. رقابت های سیاسی گاه انگیزه ای برای ربودن زنان و بستگان مخالفین سیاسی و تجاوز جنسی به قصد هتک حرمت و حیثیت آن ها است. از سوی دیگر، زنانی نیز که به فعالیت سیاسی و حزبی مشغول اند گاه خود قربانی تجاوز جنسی، تهدید و خشونت، آن هم نه تنها از طرف هواداران یا مزدوران رقبای سیاسی بلکه به دست مأموران امنیتی و پلیس می شوند.

در سال ۱۹۹۱ وینا حیات، دختر یکی از رهبران نام آور پاکستان، و از دوستان خانواده بی نظیر بوتو، مورد تجاوزی از این نوع قرار گرفت.^{۳۹} این جنایت که انگیزه ای سیاسی داشت و انعکاسی جهانی یافت طبقه متوسط و بالای پاکستان را، که گمان می بردند چنین خشونت ها و تعدیاتی هرگز به حریم امنیت نخبگان سیاسی و اجتماعی آن کشور راه نخواهد یافت، به خود آورد و تجاوز به زنی از طبقه ممتاز و قدرتمند پاکستان انظار را متوجه مخاطراتی کرد که در کمین همه زنان یک جامعه مردسالار است.

در پی این حادثه، پدر وینا حیات، که از همکاران و دوستان محمدعلی جناح، قائد و بنیان گزار پاکستان، بود سنت سکوت به خاطر حفظ حیثیت و آبرو را زیر پا گذاشت. باید به خاطر داشت که احساس شرم اعضای خانواده قربانی در چنین اوقات به قدری عمیق است که ترجیح می دهند نه تنها نفس تجاوز بلکه قربانی آن را نیز یکسره از یاد ببرند. او داستان تجاوز به دختر خود را در یک مصاحبه مطبوعاتی بر ملا ساخت و مشاور مخصوص نخست وزیر ایالت سند، و داماد غلام اسحاق خان، رییس جمهور وقت پاکستان، را نیز از محرکان جنایت دانست. واکنش انجمن حرکت زنان پاکستان به این جنایت واکنشی سریع و گسترده بود. به ابتکار این انجمن تظاهرات و اعتصاب هایی در اعتراض به مرتکبین این تجاوز در شهرهای عمده پاکستان صورت گرفت. در این میان، حزبی که سکوت را بر اظهار نظر ترجیح داد حزب بنیادگرایان اسلامی بود.

جمع بندی

تحمیل حجاب اسلامی به زنان، جداکردن زنان و مردان، محدود ساختن آزادی های سیاسی و استقلال اقتصادی آنان در شمار هدف های بنیادگرایان اسلامی ایران و پاکستان در دهه های اخیر بوده است. گرچه بر اثر فشار های وارده از سوی جامعه بین المللی حکومت های هردو کشور خود را رسماً متعهد به طرح مسئله زنان دانسته اند، اما در عمل از پذیرفتن حق زنان به شهروندی برابر با

مردان طفره رفته اند. در هر دو کشور گرایش حکومت ها به این بوده است که ضمن آزاد گذاشتن زنان در فعالیت های محدود و مشخص حرکت آنان را به سوی احراز برابری با مردان و استیفای حقوق و آزادی های کامل خود کنند. از سوی دیگر بنیادگرایان اسلامی استقلال زنان و آزادی های محدودی را که در دوران اخیر یافته اند ملهم از فرهنگ غرب و مخالف با احکام شریعت و در تباین با تکالیف الهی ای می دانند که اسلام برای زن و مرد معین کرده است.

سرکوبگری محرک روحیه مقاومت است. در ایران و پاکستان مقاومت زنان را که در شکل های گوناگون متظاهر می شود باید واکنشی به فشارهای بنیادگرایان این دو کشور دانست. در پاکستان مقاومت زنان در برابر سیاست اسلامی کردن جامعه به موفقیت هایی رسیده است. در ایران، به دلیل محدودیت های سیاسی اجتماعی و مذهبی بیشتر، بسیاری از زنان تلاش برای خنثی کردن فشارها را ادامه می دهند. در عرصه زندگی روزمره در جامعه ای مذهبی چون ایران، که رابطه بین فرد و دولت رابطه ای متغییر و پرفراز و نشیب است، الزاماً یکی از دو طرف را برنده یا بازنده مطلق نباید دانست. در چنین جوامعی، زنان و مردان، به تنهایی یا دستجمعی، بانبروهای بنیادگرا بر سر حدود آزادی ها و مرزهای "عفت و اخلاق عمومی"، مجادله و معامله می کنند و پیوسته در حال ابداع و ابتکار در نحوه و شیوه زندگی خوداند.^۴ زندگی روزمره زنان این جوامع نه گویای اطاعت مطلق و کورکورانه از مقررات است و نه نشانی از تسلیم مصلحت گراییانه در برابر آن، بلکه معرفت حرکتی است پویا و جسورانه که مشروعیت رفتار بنیادگرایان و رژیم اسلامی را نسبت به زنان به چالش می طلبد و در نهایت امر زنان را رو در روی عوامل سرکوبگر جامعه قرار می دهد.

طُرفه در این است که نهضت های اسلامی بنیادگرا، به ویژه در ایران، به بیداری و آگاهی بیشتر زنان انجامیده و نه تنها گروه های گوناگون زنان طبقه متوسط شهری را به تفسیری از اسلام برانگیخته که حقوق اساسی زن را تأیید می کند و نه تحدید، بلکه اعتماد زنان، و مردان، را نیز به قابلیت ها و توانمندی های خود بیشتر از پیش کرده است. از همین رو، می توان گفت که زنان ایران و پاکستان مصمم اند که به تدریج، اما بی وقفه، نحوه حرکت و مقاومت خود را تعیین کنند و در نهایت امر سرنوشت خود را خود رقم زنند.

* بخشی‌هایی از این مقاله به انگلیسی در شماره ۳، سال چهارم نشریه *Contention* به چاپ رسیده است.
 ** از اوگوستوس ریچارد نورتون و نیکی کدی به خاطر پیشنهادهای و راهنمایی‌هایی آنان در باره متن این نوشته سپاسگزارم.

پانوشته‌ها

۱. ن. ک. به:

John S. Hawley, ed., *Fundamentalism and Gender*, New York & Oxford, Oxford University Press, 1994, p. 3.

۲. ن. ک. به:

Martin Riesebrodt, *Pious Passion: The Emergence of Modern Fundamentalism in the United States and Iran*, trans. Don Reneau, Berkeley, University of California Press, 1993, p. 29.

۳. ن. ک. به:

Betty DeBerg, *Ungodly Women: Gender and the First Wave of American Fundamentalism*, Minneapolis, Fortress Press, 1990.

۴. بدون ورود در بحث راجع به این که آیا جنبش‌های مذهبی در جهان اسلام را می‌توان بنیادگرا نامید، معتمد تعریفی که ریزبروت از بنیادگرایی به دست داده و آن را «یک جنبش پدشاهی افراطی» نامیده (Pious Passion, p. 206) قابل اطلاق بر بنیادگرایی اسلامی در ایران و پاکستان است.

۵. ن. ک. به: Riesebrodt, *op. cit.*

۶. ن. ک. به:

Aysha Jalal, "The Convenience of Subservience: Women and the State of Pakistan," in Deniz Kandiyoti, ed., *Women, Islam & the State*, Philadelphia, Temple University Press, 1991, p. 100.

۷. نقل شده در نوشته افسانه نجم آبادی:

"Hazards of Modernity and Morality: Women, State and Ideology in Contemporary Iran," in Kandiyoti, *op. cit.*, p. 67.

۸. برای آگاهی از آراء گوناگون در باره بنیادگرایی نگاه کنید به مجلدات ویراسته

و Scott Appelby

۹. ن. ک. به: Jalal, *op. cit.*

۱۰. همان، صص ۷۸-۷۹.

۱۱. همان، ص ۱۰۴.

۱۲. ن. ک. به:

Shahla Haeri, *Law of Desire: Temporary Marriage in Shi'i Iran*, Syracuse, Syracuse University Press, 1989.

۱۳. نخست وزیران زن در کشورهای اسلامی عبارت اند از تانسو چیلر در ترکیه، بی نظیر بوتو در پاکستان و بگم خالده ضیاء در بنگلادش.

۱۴. ن. ک. به:

Hamid Nafisi, "Veiled Vision/Powerful Presence: Women in Post-Revolutionary Iranian Cinem," in M. Afkhami & E. Friedl, eds., *In the Eye of the Storm*, London & New York, I. B. Tauris, 1994, pp. 131-150.

۱۵. برای آگاهی از متن کامل منشور این انجمن و بحثی در باره «مقررات حدود» ن. ک. به:

K. Mumatz and F. Shaheed, eds., *Women of Pakistan: Two Steps Forward, One Step Back*, London, Zed Books, 1987.

۱۶. در این باره ن. ک. به:

John Esposito, *Women in Muslim Family Law*, Syracuse, Syracuse University Press, 1983.

۱۷. ن. ک. به:

Leila Ahmed, *Gender and Islam*, New Haven, Yale University Press, 1991; Fatima Memissi, *Veil and the Male Elite: Feminist Interpretation of Women's Rights in Islam*, Reading, MA, Addison-Wesley, 1991.

۱۸. ن. ک. به:

Haleh Esfandiari, "The Majles and Women's Issues in the Islamic Republic of Iran," in M. Afkhami & E. Friedl, *op. cit.*

۱۹. همان، ص ۷۱.

۲۰. ن. ک. به:

Shahla Haeri, "Obedience Versus Autonomy: Women and Fundamentalism in Iran and Pakistan," in Martin E. Marty & R. Scott Appelby, *Fundamentalism and Society: Reclaiming the Sciences, The Family, and Education*, Chicago, University of Chicago Press, 1993, pp. 181-213.

۲۱. همان، ص ۱۸۶.

۲۲. ن. ک. به:

Nighat Said Khan, *Voices Within*, Pakistan, Applied Socioeconomic Resources, 1993.

۲۳. همان، صص ۲۴-۴۱.

۲۴. حجاب اسلامی در رژیم جمهوری اسلامی بی شباهت به جامه تازه راهبه های کاتولیک نیست.

۲۵. در مورد پوشیدن روسری های رنگین و تزئینی از رئیس جمهور، هاشمی رفسنجانی، نقل می کنند که ظاهراً گفته است: « درست است که ما گفتیم پوشیدن روسری رنگی اشکالی ندارد، اما دیگر نگفتیم که پس بروید و چهلچراغ روی سرتان بگذارید.»

۲۶. نقل شده در:

Margaret Lock, "Cultivating Body: Anthropology and Epistemologies of Bodily Practice and

Knowledge," *Annual Review of Anthropology*, 22 (1993): p. 133.

۲۷. زنان پاکستان را به ندرت می توان بدون این شال کردن دید. انا هنگامی که در سال ۱۹۸۲ ضیاء الحق پوشیدن آن را اجباری اعلام کرد، برای مدتی کوتاه زنان دست به «شال گردن سوزی» زدند.

۲۸. ن. ک. به: Esfandiari, *op. cit.*, p. 79

۲۹. زینب السادات کرمانشاهی، «وضع زنان در قانون کیفر اسلامی»، زنان، شماره ۱۵ (آذر ۱۳۷۳)، صص ۵۲-۵۵.

۳۰. فمینیسم اسلامی را همانقدر می توان جمع اضداد دانست که فمینیسم مسیحی یا یهودی را.

۳۱. به سبب گرانی بهای کاغذ، وزارت ارشاد اسلامی فروش کاغذ به نشریات و بنگاه های انتشاراتی را جیره بندی کرده است. سهمیه کاغذ این نشریه برای سراسر سال ۱۳۷۳ تنها برای انتشار یک شماره کافی بود. ن. ک. به: سرمقاله زنان، اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۲.

۳۲. ن. ک. به زن روز، سال ۱۳۶۴، شماره های ۱۰۴۴-۱۰۴۷.

۳۳. بخشی قابل توجه از مردم باسواد پاکستان به زبان انگلیسی نیز سخن می گویند و می نویسند.

۳۴. ن. ک. به:

Nafisa Shah, "Karo Kari: Ritual Killings in the Name of Honor," *Newsline* (January 1993), pp. 28-46.

۳۵. قانون حمایت خانواده، که در سال ۱۳۴۶ در ایران به تصویب رسید، در سال ۱۳۵۶ اصلاح شد. بر اساس این قانون، که پس از انقلاب اسلامی ملغی شد، تعدد زوجات و حق طلاق شوهر محدود گردید. ضمانت اجرای مقررات این قانون صرف قید آن ها در سند ازدواج بود.

۳۶. رژیم جمهوری اسلامی، روبرو با اعتراض زنان، با قید شروطی به سود زوجه در سند عقد ازدواج موافقت کرده است. اعتبار هریک از شروط ذکر شده در سند ازدواج منوط به موافقت کتبی طرفین است. امتناع شوهر از قبول شرط باعث ابطال سند ازدواج نیست انا طبیعتاً زوجه را از مزایای آن شرط محروم می کند. بر اساس شرط ناظر بر طلاق اگر شوهر بدون دلیل موجه اقدام به طلاق همسر خود کند باید، بسته به حکم دادگاه، تا نیمی از درآمد خود در دوران ازدواج را به زوجه بپردازد. انا در صورتی که زوجه اقدام به درخواست طلاق کند نه تنها حتی بر درآمد شوهر نخواهد داشت بلکه باید مهریه خود یا مبلغ معینی را در ازای موافقت شوهر با طلاق به او بپردازد. (ن. ک. به: ایران تایمز ۱۳ خرداد ۱۳۶۷، ص ۲؛ Haeri, "Obedience", p. 192) در عمل، از آن جا که قید این گونه شروط در سند ازدواج اختیاری است، احتمالاً شمار مردانی که به قبول آن ها تن در می دهند ناچیز است (آمار رسمی از درصد ازدواج هایی که شروط خاصی را در سند ازدواج قید می کنند در دسترس نیست) و شمار زنانی نیز که از این شروط بهره مند می شوند نباید قابل ملاحظه باشد. افزون بر این، با توجه به این نکته که این شروط قراردادی است و عطف به ما سق نمی شود، زنانی که پیش از اعتبار آن ازدواج کرده اند از آن ها نمی توانند بهره مند

شوند.

۳۷. در خُلع زن مسلمان می‌تواند، در صورت کسب موافقت قبلی شوهر، و با بخشیدن مهریه به شوهر از او طلاق بگیرد.

۳۸. ن. ک. به: *Newsline*, January 1993 و *Herald*, Special issue on Rape, January 1992

۳۹. برای آگاهی از جزئیات این تجاوز گروهی و رویدادهای مرتبط با آن ن. ک. به:

Herald, January, 1992.

۴۰. ن. ک. به:

G. E. Marcus and Michael M. J. Fischer, *Anthropology as Cultural Critique*, Chicago, University of Chicago Press, 1986.

ایران نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه‌نامه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه‌های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محبوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرائی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب‌ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله‌ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد
Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳، ۲، ۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)
Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)
Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

علی بنوعزیزی*

بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی

برداشت و ارزیابی از شرایط کنونی ایران به میزان زیادی بستگی به آن دارد که از چه زاویه ای به اوضاع موجود بنگریم. اگر دولت و نظام سیاسی کنون بررسی باشد، چنین به نظر می رسد که رژیم جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی هر روز بی ثبات تر و از لحاظ سیاسی بی تحمل تر شده، و در صحنه بین المللی هم چنان منزوی است. احزاب و دیگر اجتماعات مستقل سیاسی که می توانند وسیله ای مؤثر برای ابراز خواست های مشروع و مشارکت جامعهی برانگیخته و بیدار پس از انقلاب در فرآیند سیاسی باشند از هرگونه فعالیت محرومند. سخت گیری در اعمال موازین کهن اسلامی، درمورد اعمال و رفتار اجتماعی مردم و حجاب زنان، بخش بزرگی از مردم، به ویژه در طبقه متوسط جدید، را به اعتراض علیه دولت برانگیخته است. در عرصه ی اقتصاد، بی کفایتی و ضعف مدیریت رژیم به ادامه ی تورم، عدم موفقیت در جلب سرمایه های داخلی و خارجی، گسترش بیکاری، ازدیاد وام های سنگین خارجی، و فساد مزمن انجامیده است. و بالاخره، در صحنه ی بین المللی، تکرور ها، نوسان ها، و تناقضات سیاست

* استاد روانشناسی اجتماعی و تاریخ معاصر ایران در کالج بوستن.

خارجی رژیم، همراه بانقض گسترده‌ی موازین حقوق بشر، و ایدئ و آزار اقلیت‌های مذهبی^۱ سبب گردیده که ایران، با وجود موفقیت‌های محدودی که در سال‌های اخیر در روابط خود با برخی از کشورهای آسیایی و جهان سوم به دست آورده است، یار و متحد قابل اتکائی در جامعه‌ی بین‌المللی نداشته باشد.

اما، اگر از ورای هیولای دولت به جامعه‌ی ایران بنگریم، به نشانه‌های بارزی از پویایی اقتصادی، هشیاری سیاسی، و فعالیت‌ها و خلاقیت فرهنگی، و روحیه‌ای مقاوم در برابر اقدامات و فشارهای نابجای دولت بر می‌خوریم که با تصویرهای متداول غربی از ایران به عنوان جامعه‌ای بسته و بی حرکت، که تحت سلطه‌ی دولتی خودکامه جان می‌کند، مغایرت دارد. در آن بخش‌ها از اقتصاد کشور که تحت کنترل مستقیم دولت نیست، تحرک و جنب و جوشی قابل ملاحظه به چشم می‌خورد.^۲ علی‌رغم موانع گوناگونی که دولت به طور مستقیم و یا با تقویت ارزش‌های مردسالارانه در راه شرکت زنان در زندگی سیاسی و اجتماعی نهاده است، زن‌ها هنوز در بازار کار و کلیه‌ی شئون اجتماعی مشارکت فعالانه دارند. با وجود سانسور، تهدیدها و اعمال خشونت‌های مستقیم و غیرمستقیم، و مضیقه شدید مالی، شعار نشریه‌های فرهنگی، اجتماعی-سیاسی، پژوهشی، و حرفه‌ای به میزان بی سابقه‌ای بالا رفته، و هم‌چنین، آثار فیلم سازان ایرانی، چه از نظر کیفیت هنری و تکنیکی و چه از نظر صداقت در نشان دادن واقعیات اجتماعی، مورد تحسین منتقدین سینمایی در سطح بین‌المللی قرار گرفته است.

و سرانجام، علی‌رغم هشدارها و تهدیدهای مستمر رهبران رژیم، بسیاری از ایرانیان از برنامه‌های ملال‌آور رسانه‌های دولتی چشم پوشیده و به برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی که از خارج پخش می‌شود روی آورده‌اند.^۳

این دو تصویر مرتبط از دولت و جامعه، هر یک به گونه‌ای نشان دهنده‌ی اوضاع سیاسی موجود در ایران است. از یک سو، دلمشغولی رهبران سیاسی به شعارها و مواضع رنگ‌باخته‌ی انقلابی، ستیزهای بی‌امان بین جناح‌های سیاسی در داخل رژیم، و تعدد مراکز قدرت سیاسی به شهروندان عادی نیز این امکان و جرأت را داده است که انتقادات خود را با صراحت و گستاخی بیشتر مطرح و دست کم در برابر برخی از مقررات و احکام رژیم ایستادگی کنند. از سوی دیگر، ناتوانی رژیم در جلوگیری از کاهش روزافزون قدرت خرید عمومی و عدم اطمینان و تزلزل خاطر مردم نسبت به آینده و کاهش قابل ملاحظه‌ی امکانات مالی و کمک‌های دولت، که نزدیک به دو نسل موجد اصلی ارتقا سطح زندگی، به ویژه برای طبقه‌ی متوسط شهری، بود، بسیاری از تولیدکنندگان مواد

کشاورزی، پیشه وران و صاحبان کارگاه های کوچک، و عرضه کنندگان خدمات را خلاق تر از همیشه کرده و به تلاشی روزافزون درجهت رسیدن به خودکفائی و بهره برداری هرچه بیشتر از امکانات و فرصت های اقتصادی واداشته، به طوری که امروز بخش اقتصاد غیردولتی، با وجود تنگناها و موانع بسیار، به پویاترین بخش اقتصاد ملی تبدیل شده است.

هدف این نوشته بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از دو زاویه ای است که به اختصار به آن اشاره شد، به خصوص با توجه به تأثیری که تعدد مراکز قدرت و جناح بندی های سیاسی در رابطه ی بین دولت و مردم و تقویت روحیه ی مقاومت در گروه های مختلف اجتماعی داشته است. بخش آخر مقاله به رابطه ی بین مقاومت اجتماعی و شرایط لازم برای رشد جامعه ی مدنی در ایران می پردازد.

جناح بندی ها

پس از پیروزی انقلاب و حذف گروه های لیبرال و چپ از ائتلاف انقلابی، گرایش های مختلف اسلامی در دو جناح عمده ی "محافظه کار" و "رادیکال" شکل یافتند. محافظه کاران با اتکا به "فقه سنتی" معتقد به احترام به مالکیت خصوصی و محدودیت نقش دولت در امور اقتصادی بودند، درحالی که رادیکال ها، به بهانه ی آنچه «فقه مترقی یا پویا» می نامیدند، نیل به عدالت اجتماعی و تلاش برای بهتر کردن زندگی "مستضعفان" را تکلیف عمده ی حکومت اسلامی می دانستند. هدف های اساسی جناح رادیکال خودکفایی کشور در اقتصاد، محدود کردن مالکیت براراضی کشاورزی، دولتی کردن بخش های عمده ی اقتصاد کشور (از جمله بانک ها، صنایع سنگین، و بازرگانی خارجی)، و گسترش نقش دولت در تأمین اجتماعی و منافع کارگران بود.

سیاست خارجی و مسائل فرهنگی را باید دو زمینه ی دیگر اختلاف نظر بین دو جناح محافظه کار و رادیکال دانست. درمورد سیاست خارجی، رادیکال ها به شدت با هرگونه مسالمت با دولت های غربی، به ویژه ایالات متحده ی آمریکا، مخالفت می ورزیدند و پشتیبانی فعال جمهوری اسلامی از جنبش های اسلامی و "رهایی بخش" در سراسر جهان و ، به سخن دیگر، صدور انقلاب را ضروری می دانستند. محافظه کاران، از سوی دیگر، معتقد به پیروی از سیاست خارجی معتدل تری بودند که در نهایت امر به عادی ساختن روابط ایران با جامعه ی بین المللی بینجامد، اما تا آنجایی که مانند سال های پیش از

انقلاب به اشاعه و استقرار نفوذ فرهنگی غرب در ایران منجر نشود. در زمینه‌ی فرهنگی، محافظه‌کاران مبلغ اجرای کامل موازین و احکام اسلامی، از جمله تحمیل مقررات حجاب و رفتار اسلامی به زنان و محدود کردن آزادی‌های هنری و نمایشی مغایر با شعائر اسلامی بودند، حال آن که رادیکال‌ها در این زمینه موضعی معتدل‌تر (و حتی مترقی) داشتند.

هریک از این دو جناح خود را معرف و نماینده‌ی بخش خاصی از جامعه می‌دانستند و به پشتیبانی آن متکی بودند. به طور کلی، پایگاه محافظه‌کاران را روحانیان سنتی، بازاریان، و دیگر قشرهای سنتی طبقه‌ی متوسط تشکیل می‌دادند، درحالی که روحانیان جوان‌تر، طلبه‌ها، و اعضای انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها و مدارس عالی، و دیگر سازمان‌ها و "تهادهای انقلابی" نقطه‌ی اتکا رادیکال‌ها بودند. در دهه‌ی ۱۳۶۰، جناح رادیکال در هر سه قوه‌ی مجریه، مقننه، و قضائیه، اهرم‌های قدرت را در دست داشت و جناح محافظه‌کار در برابر فشار فزاینده‌ی چپ با اتخاذ حالت تدافعی تنها به مقاومت می‌پرداخت. عرصه‌ی سیاست ایران در دهه‌ی پس از انقلاب با رقابت‌ها، برخوردها، و دسته‌بندی‌های متغیر رهبران و اعضای این دو جناح رقم خورده است. در این شرایط، یکپارچگی و وحدت نظر در نظام رهبری که جمهوری اسلامی تنها هنگامی می‌توانست تحقق یابد که جناحی بر جناح دیگر پیروز می‌شد و آن را از فراگرد تصمیم‌گیری حذف می‌کرد. اما، به احتمال قریب به یقین، حاصل چنین رویدادی انجماد بیشتر ایدئولوژیک و به دنبال آن سرکوب گسترده‌تر مخالفین سیاسی رژیم می‌شد. شواهد و قراین موجود دال بر آن است که آیت الله خمینی، که با آگاهی کامل ناظر بر رقابت‌های مستمر در دهه‌ی اول انقلاب بود، سخت می‌کوشید تا، در عین حال و پر دادن به جناح رادیکال در تمامی زمینه‌ها، رقابت و مبارزه بین دو جناح از حدود قابل کنترل بیرون نرود و به نابودی یکی از آن‌ها نینجامد، و در واقع ایجاد نوعی توازن بین دو جناح را برای حفظ و بقای حکومت اسلامی لازم و مطلوب می‌دید.

در اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰، جناح سومی به رهبری حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی، که در آن زمان ریاست مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت، در صحنه ظاهر شد. بیشتر اعضای این جناح که به اعتدال و واقع بینی بیشتر شهرت یافتند از برداشت‌های تند و ایدئولوژیک درباره‌ی مسائل سیاسی اجتناب می‌ورزیدند و در بیشتر موارد موضعی بین دو جناح محافظه‌کار و رادیکال اتخاذ می‌کردند. پشتیبانان اصلی این جناح سوم غالباً اعضای طبقه‌ی

متوسط جدید شهری، از جمله کارمندان دولت، تکنوکرات ها، صاحبان حرفه، و آن بخشی از تجار و سرمایه داران بودند که امید داشتند رفسنجانی بتواند تندروی های نخستین دوران پس از انقلاب را جبران کند، به ترمیم آسیب های حاصل از جنگ ویرانگر هشت ساله با عراق به پردازد، و روند آشفته ی برنامه ریزی و تصمیم گیری های اقتصادی را به مسیری عقلایی و سنجیده هدایت کند.

پس از درگذشت آیت الله خمینی در سال ۱۳۶۸، جناح معتدل توانست پایگاه سیاسی خود را در برابر دو جناح دیگر بیش از پیش تثبیت کند. افزایش قابل ملاحظه ی درآمد نفتی کشور در سال ۱۳۶۹ از سویی، و کسب اعتبار و محبوبیت بیشتر «نظام اقتصاد بازار» به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از سوی دیگر، راه پیشرفت این جناح را، به ویژه در زمینه ی تعدیل اقتصادی هموارتر ساخت. در آستانه ی انتخابات چهارمین دوره ی مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۱، این جناح مجبور شد برای رهایی از فشارهای مداوم جناح رادیکال خود را در بست در اختیار جناح محافظه کار قرار دهد. در نتیجه این جناح توانست با توسل به یک تاکتیک قانونی از تسلط دوباره ی جناح رادیکال بر مجلس جلوگیری کند. با موافقت شورای نگهبان و تایید رهبر جمهوری اسلامی، آیت الله سیدعلی خامنه ای، صلاحیت بسیاری از نامزدان جناح رادیکال برای نمایندگی مجلس اسلامی مورد تصویب وزارت کشور قرار نگرفت، و نام آنان از فهرست رسمی نامزدان انتخاب حذف شد. در نتیجه، شمار نمایندگان جناح رادیکال که در مجلس سوم در اکثریت قاطع بودند، به کم تر از ۲۰ درصد، یعنی بین ۴۰ تا ۵۰ نفر از ۲۷۰ نماینده، کاهش یافت، درحالی که شعار نمایندگان متعلق به جناح محافظه کار به دوسوم کل نمایندگان افزایش پیدا کرد، و به این ترتیب آرایش نیروهای سیاسی در مجلس سوم شکلی کاملاً تازه یافت.^۶

اما، برخلاف انتظار رفسنجانی و هوادارانش، مجلس چهارم نیز، به ویژه پس از انتخاب مجدد و نه چندان قاطع وی به مقام ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۲،^۷ بارها لویح تسلیمی دولت را، این بار به دلایل محافظه کارانه، مورد حمله قرار داد و آنها را رد کرد. افزون براین، در بسیاری از موارد آیت الله خامنه ای نیز به تأیید مواضع مخالفان رئیس جمهور برخاست و، برخلاف آیت الله خمینی که معمولاً از جناح رادیکال حمایت می کرد، به حمایت آشکار از جناح محافظه کار پرداخت. در طی چند سال گذشته، برخی از مهم ترین سمت ها در جمهوری اسلامی، از آن جمله ریاست مجلس، ریاست قوه ی قضاییه، وزارت کشور، وزارت

اطلاعات، سرپرستی صدا و سیمای ایران، و سرپرستی بنیاد مستضعفان و جانبازان، توسط تند روان جناح محافظه کار قبضه شده است.

در زمینه‌ی سیاست خارجی، اختلاف نظر بین تندروان محافظه کار و جناح معتدل به رهبری رفسنجانی موجب دوگانگی آشکاری در مواضع و رفتار بین المللی ایران شده است. در یک مسیر، که در حقیقت ادامه راه سال های نخستین بعد از انقلاب است، پشتیبانی از رژیم بنیادگرای سودان و حزب الله لبنان، مخالفت سرسختانه با امضای قرارداد صلح بین اعراب و اسرائیل، اصرار بر ضرورت اجرای فتوای قتل سلمان رشدی، ترور شخصیت های مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور، و تأکید بر لزوم مبارزه با ایالات متحده‌ی آمریکا به عنوان عامل اصلی فساد و استکبار در جهان، نشان دهنده‌ی نفوذ تندروهای محافظه کار در عرصه‌ی سیاست خارجی است. مسیر دوم سیاست خارجی با نوعی اعتدال و مسالمت جویی توأم است و در آن ضرورت بازسازی پیوندهای ارزنده‌ی ایران با جامعه‌ی بین المللی، به ویژه در دورانی که کشور نیاز مبرم به وام و اعتبارات خارجی دارد، کاملاً محسوس است. گسترش روابط ایران با جهان سوم، به ویژه با کشورهای آسیایی، میانجی‌گری در کشمکش های میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان و درجنگ داخلی تاجیکستان، و پیوستن به چندین پیمان دوگانه و چندگانه‌ی منطقه ای و بین المللی را نیز باید از ویژگی های مسیر دوم شمرد.

به نظر محافظه کاران تندرو «تهاجم فرهنگی غرب» مهم ترین خطری است که جامعه‌ی ایران را تهدید می‌کند و باید در برابر آن ایستادگی کرد. هراس آنان از این است که گسترش روابط ایران با کشورهای غربی در نهایت امر به افزایش نفوذ این کشورها در ایران، به ویژه در زمینه‌های اقتصادی، اداری، فرهنگی، و آموزشی منجر شود. از همین رو، آماج همیشگی سخنگویان این جناح را دانشگاهیان، روشنفکران، نویسندگان، روزنامه نگاران، و فیلمسازانی تشکیل می‌دهند که کارها و مواضعشان، در نظر آنان، تحقیر ارزش های اسلامی و تبلیغ ارزش های "فاسد" غربی است.

رویه‌م رفته، چنین به نظر می‌رسد که نتیجه‌ی غیرقابل پیش بینی و ناخواسته تمهیدات رفسنجانی و متحدانش برای حذف رادیکال های چپ‌گرا در مجلس چهارم، وی را از یاری این نیروها در برابر نیروهای ارتجاعی محروم کرد، که این خود شاهدی دیگر برآن قاعده‌ی کلی در صحنه‌ی سیاسی پس از انقلاب ایران است که اتحاد و انسجام بیشتر در هر یک از دو قطب "راست" یا

"چپ" طیف سیاسی لاجرم به خودکامگی بیشتر نظام و افزایش اختناق در جامعه خواهد انجامید.

بحران مشروعیت

اختیارات و امتیازات کما بیش نامحدودی که قانون اساسی جمهوری اسلامی برای ولی فقیه و مقام رهبری قائل شده است با اقتدار سیاسی و مقام مذهبی آیت الله خمینی در شرایط سیاسی پس از پیروزی انقلاب بی تناسب نبود. پس از درگذشت وی، با اصلاحی که در قانون اساسی به عمل آمد، تنها مقام رهبری جمهوری اسلامی و نه مرجعیت عالی تقلید به جانشین وی، آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، تفویض شد. با فوت سه تن دیگر از مراجع تقلید، آیات عظام ابوالقاسم خویی، محمدرضا گلپایگانی، و محمد علی اراکی، تلاشی تازه برای ارتقاء آیت الله سیدعلی خامنه‌ای به مرجعیت صورت گرفت. اما این تلاش با مخالفت تعداد قابل توجهی از روحانیون در داخل ایران و در دیگر جوامع شیعی مذهب روبرو شد و به جایی نرسید. سرانجام بین رهبران سیاسی و روحانی توافق براین شد که آیت الله خامنه‌ای تنها در خارج از ایران مسئولیت مرجعیت را تقبل کند و در داخل، برپایه‌ی سنت دیرینه اهل تشیع، افراد در انتخاب مرجع تقلید خود مختار باشند. اما در واقع وی در هیچ یک از دو نقش مرجعیت و رهبری سیاسی اقتدار و جاذبه‌ای که خمینی دارا بود ندارد، و در نتیجه چنین به نظر می‌رسد که جهت‌گیری‌ها و اعمال نفوذ و گاه مداخلات مستقیم وی در اداره‌ی امور کشور نه مورد تأیید قاطبه‌ی روحانیان و نه مورد قبول شهروندان عادی است، که این خود موجب تزلزل یکی از ارکان جمهوری اسلامی، یعنی ولایت فقیه، گردیده است.^۶

سست شدن مشروعیت نظام اما تنها از بحران رهبری در آن سرچشمه نمی‌گیرد. این طبیعی بود که با دخالت مستقیم روحانیون در مسائل روزمره‌ی جامعه، مسئولیت مشکلات اجتماعی و اقتصادی و ضعف‌ها و شکست‌های دولت متوجه‌ی آنان شود. سوء استفاده از قدرت، بی‌کفایتی در اداره‌ی اقتصاد کشور، اعمال محدودیت‌های طاق‌ت فرسا بر آزادی‌های مدنی و فرهنگی شهروندان، و شاید مهم‌تر از همه گسترش روزافزون فساد مالی در ابعادی بی‌سابقه، مشروعیت و اعتبار سیاسی رهبران جمهوری اسلامی را سخت مخدوش ساخته است. در انظار مردم حکومت اسلامی چیزی جز حکومت شماری از روحانیان سیاست‌پیشه نیست که احترام و منزلت روحانی خود را از دست داده‌اند.

تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ و تأسیس جمهوری اسلامی نشان داد که اسلام می‌تواند به عنوان یک ایدئولوژی مقاومت در برپا کردن یک جنبش فراگیر و مردمی بیش از هر ایدئولوژی دیگر موفق باشد، توده‌ها را برای شرکت در یک نهضت انقلابی بسیج کند، و سپس شالوده‌ی حقوقی و پایه‌ی مشروعیت یک نظام نوین سیاسی و فرهنگی شود. اما عملکرد جمهوری اسلامی در ۱۷ سال گذشته به خوبی نشان داده است که اسلام به عنوان ایدئولوژی حاکم بر دیوانسالاری یک دولت امروزی می‌تواند همان قدر در معرض فساد و سوء استفاده قرار گیرد که ایدئولوژی‌های غیر مذهبی.

درواقع، همان گونه که مهندس مهدی بازرگان، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی، در سالهای آخر زندگی خود هشدار داد، و بخشی روز افزون از ایرانیان مسلمان که اعتقادشان به دین و مذهب خود هنوز استوار و پابرجاست به نیکی پی برده اند:

پیش از این طبقات فهمیده و دنیادیده و دینداران، خود را در برابر حملات فکری و فرهنگی خارج و بیداری‌های ناشی شده از آن می‌دیدند که سبب تضعیف یا تخریب ایمان‌ها شده بود، اما اکنون شاهد تضعیف و تخریب هائی هستند که بیشتر ناشی از تجربه انقلاب و عوامل و تأثیرات داخلی است. چهره‌ای از اسلام و مسلمانی و از مدعیان و مجریان دین و دولت دیده اند و در دنیا ترسیم شده است که آنان را نسبت به معتقدات و اطلاعات دینی شان مشکوک کرده است، و از پیاده شدن اسلام در جامعه به آثار و نتایجی رسیده اند که قضاوت‌ها را تغییر داده است.

بازرگان در آخرین مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود با یک نشریه‌ی آلمانی از این هشدار هم پا فراتر نهاد و گفت:

تا آنجا که من می‌توانم ببینم، رژیم حتی به ۵ درصد از مردم نیز نمی‌تواند متکی باشد. حتی در میان وزیران، مدیران، کارمندان ادارات و روحانیت هم کسانی هستند که با رژیم مخالف اند و از آن حمایت نمی‌کنند. بسیاری از آنها وقتی ما را می‌بینند از ما معذرت می‌خواهند.

مقاومت اجتماعی

گذشته از دسته بندی‌های داخلی در میان روحانیون حاکم، مقاومت گروه‌های گوناگون اجتماعی در برابر فشارهای دولت را باید با توجه به برخی از ویژگی‌های ساختار اجتماعی ایران بررسی کرد. ویژگی نخست، ترکیب جمعیت

کشور است. نزدیک به نیمی از حدود ۶۵ میلیون جمعیت کنونی ایران پس از انقلاب به دنیا آمده اند. این "فرزندان انقلاب"، که هنوز نقش چندانی در عرصه‌ی سیاست ایران ندارند، دیر یا زود به نیرویی مؤثر در تعیین سرنوشت ایران تبدیل خواهند شد. با وجود آنکه این قشر جوان از آغاز انقلاب همواره آماج اصلی شعارها و تبلیغات مذهبی و سیاسی رژیم قرار داشته است، به گونه‌ای روز افزون با حکومت بیگانه و در عرصه‌ی سیاسی بی تفاوت و سرخورده به نظر می‌رسد. امروز تعداد نوجوانانی که در ایران به تحصیل اشتغال دارند، نسبت به کل جمعیت نوجوان، از هر دوره‌ی دیگر بالاتر است. اما این نوجوانان هرچه به پایان دوران آموزشی خود نزدیک تر می‌شوند، امکان یافتن شغل و درآمدی مناسب را از دسترس خود دورتر می‌بینند. در حال حاضر نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله دوبرابر نرخ بیکاری در کل جمعیت است. نظام آموزش عالی ایران نیز توانایی جذب بیش از یک دهم از متجاوز از یک میلیون از جوانانی که خواهان ادامه‌ی تحصیل اند ندارد. افزون بر این، محدودیت‌های گوناگونی که از سوی رژیم به دستاویز ارزش‌های اسلامی بر رفتار و مناسبات شخصی و اجتماعی جوانان تحمیل می‌شود، آن هم در کنار برنامه‌ها و پیام‌های وسوسه انگیزی که رسانه‌های غربی ارائه می‌دهند، روز به روز نارضایتی آنان را از اوضاع موجود بیشتر می‌کند. بدون شک، آمیزه‌ای از این محدودیت‌ها، سرخوردگی‌ها، و ناکامی‌هاست که امروز جوانان ایرانی را بیش از هر بخش دیگر از جمعیت کشور مضطرب و سردرگم و از فعالیت‌های سیاسی گریزان کرده است.

تعدیل نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی میان جمعیت روستائی و شهری کشور را شاید بتوان از عوامل مؤثر در ثبات نسبی رژیم در کوتاه مدت شمرد. اقداماتی که در سال‌های پس از انقلاب، برای عمران مناطق روستائی انجام شد، در مجموع موجب بهبود نسبی شرایط زندگی روستائیان، که اکنون حدود ۴۲ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، شده است.^{۱۰} اما در عین حال، افزایش شمار باسوادان، بهبود شرایط اقتصادی، و گسترش شبکه‌های ارتباطی بین روستا و شهر، سطح انتظارات روستائیان را نیز بالا برده است. به احتمال زیاد، روحیه‌ی قناعت و خاموشی، که در دوران گذشته از ویژگی‌های این بخش از جمعیت ایران بود، ممکن است در آینده نزدیک جای خود را به انتظارات و خواست‌های بیشتر از دولت و به دنبال آن مشارکت فعالانه تر در سیاست دهد.

سومین ویژگی قابل توجه جامعه‌ی ایران در قالب تحلیل حاضر تنوع قومی جمعیت است. دیری است که اقلیت‌های زبانی و قومی، از جمله ترک‌ها، کردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، و اعراب، که در مجموع حدود ۴۵ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، از روابط خود با دولت مرکزی ناخشنوداند و می‌خواهند که بر زندگی فرهنگی و امور محلی خود تسلط بیشتری داشته باشند. جمهوری اسلامی، به استثنای سال‌های نخستین عمر خود که به سرکوبی خونین برخی از جنبش‌های قومی، (از جمله در کردستان، ترکمن‌صحرا، و خوزستان)، برخاست، در مجموع به خواست‌های مشروع اقلیت‌های قومی بی‌توجه نبوده است. بدون شک، ستیزه‌های بی‌امان قومی در جوامع همسایه‌ی ایران، از جمله ترکیه، عراق، افغانستان، و جمهوری‌های تازه پای قفقاز و آسیای میانه، و وجود پیوندهای دیرینه بین بخش‌هایی از جمعیت این کشورها و اقوام ساکن در ایران، هشدار مهمی برای رهبران جمهوری اسلامی بوده و آنان را وادار کرده است تا با اقلیت‌های زبانی و قومی ایرانی محتاطانه رفتار کنند. با این همه، هنوز رابطه‌ی دولت با برخی از اقلیت‌ها، به ویژه اقلیت‌های اهل تسنن (کردها و بلوچ‌ها) و گاه و بیگاه آذربایجانی‌ها، خالی از تنش‌های فرهنگی و سیاسی نیست.

به طور کلی، مقاومت در برابر سیاست‌ها و اقدامات رژیم در شهرهای بزرگ به مراتب محسوس‌تر از نقاط دیگر است. در میان گروه‌های تبه‌ی دست‌وحاشیه‌نشین شهری، این مقاومت بارها در تظاهرات خونین خیابانی در تهران، مشهد، شیراز، اراک، خرم‌آباد، قزوین، و اسلام‌شهر تجلی پیدا کرده است. گرچه علت بلاواسطه‌ی این تظاهرات معمولاً برخوردهای خشن و متجاوزانه‌ی مأموران محلی با حاشیه‌نشینان و یا تصمیم دولت به افزایش ناگهانی بهای مایحتاج عمومی بوده است، علل اساسی‌تر این برخوردها را باید در نارضایتی‌ها و ناکامی‌های ناشی از فشارهای روز افزون اقتصادی بر طبقات محروم اجتماعی جستجو کرد.^{۱۱}

اعتراضات و تظاهرات علنی و بی‌پروای توده‌های ناراضی در طی دهه‌ی اخیر را نباید تنها، یا حتی مهم‌ترین، تجلی مقاومت اجتماعی در برابر دولت به شمار آورد. درسال‌های پس از انقلاب، چالش‌های غیر مستقیم و مسالمت‌آمیز شاید رایج‌ترین، و در درازمدت مهم‌ترین، شیوه‌ی مقاومت در برابر دولت بوده است. و این به‌ویژه در شرایطی که عملاً به هیچ‌یک از احزاب و سازمان‌های مخالف (حتی نهضت آزادی ایران که پیوسته وفاداری و تعهد خود را به نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام کرده^{۱۲}) امکان مشارکت سیاسی داده نشده است.

صاحبان اندیشه و قلم، از جمله نویسندگان، شاعران، هنرمندان، استادان و دانشجویان، روزنامه نگاران، و بخشی از روحانیان نیز با تشکیل انجمن های صنفی، با برگزاری مجالس سخنرانی و مباحثه، با ارائه نظرها و تحلیل های انتقادی در روزنامه ها و مجلات، و با نشر نامه های سرگشاده و انتقاد آمیز خطاب به رهبران رژیم و مسئولین امور، محتملاً در گسترش آگاهی مردم از وضع موجود و تحکیم روحیهی اعتراض و مقاومت نقشی مؤثر ایفا کرده اند.^{۱۴} امروز، با وجود انبوهی از مشکلات مادی و موانع سیاسی، شمار کتاب ها و نشریه های گوناگون - اغلب با کیفیتی برتر از کیفیت انتشارات پیش از انقلاب - قابل ملاحظه است.^{۱۵} در بسیاری از موارد، همکاری در ادامه ی انتشار یک نشریه و کمک های مستمر مادی و معنوی در حمایت از آن را باید به مثابه ی تلاش برای ایجاد نهادی اجتماعی و یا شبه سیاسی دانست.

واکنش جمهوری اسلامی به این گونه فعالیت ها در سال های اخیر آمیزه ای از مداخلات و تحمل، تهدید، و گاه حمله و خشونت بوده است. مهم آن است که در اغلب این موارد همکاران و پشتیبانان قربانیان خشونت در واکنش های علنی و بلادرنگ به اعتراض برخاسته و از کوتاهی مقامات رسمی و قضائی در تعقیب و مجازات عاملین خشونت انتقاد کرده اند.^{۱۶}

در عرصه ی ستیز میان جامعه و دولت در ایران کنونی شاید هیچ مسئله ای چون مسئله ی مقام و حقوق زنان و قواعد حاکم بر رفتار آنان مورد بحث و انتقاد قرار نگرفته باشد، و هیچ بخشی از جامعه نیز چون زنان ایران به چالش محدودیت های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی که رژیم بر آنها تحمیل کرده مصمم و راه آفرین نبوده است. علی رغم رفتار و سیاست های تبعیض آمیز و سرکوبگرانه ی دولت - از جمله در محل کار، در دانشگاه ها، در میدان ها و باشگاه های ورزشی و تفریحی، در دادگاه های دادگستری، و در سازمان های دولتی - زنان ایران هم چنان در عرصه های گوناگون اجتماع به عنوان کارگر کارخانه و کارمند دولت و روزنامه نگار و استاد دانشگاه و غیره حضوری فعال داشته اند.^{۱۷} در زمینه ادبیات و هنرهای نمایشی نیز زنان از ابتکار و خلاقیت باز نمانده اند و در کار شاعری و نویسندگی، هنرپیشگی و کارگردانی آثاری ارزنده آفریده اند. در واقع، در دوران پس از انقلاب، نویسندگان زن به عنوان سوژه ی بررسی و کانون اندیشه هنری جایی تازه و بی سابقه یافته اند و رژیم در خاموش کردن صدای آنان به جایی نرسیده است.^{۱۸}

پیروزی نسبی زنان ایران در زمینه های اجتماعی فوق را می توان تا

حدی ناشی از شیوه های مقاومت غیر مستقیم و مسالمت آمیزی دانست که آن‌ها برای مقابله با نیروهای واپس گرای درون رژیم به کار برده اند.^{۱۸} به عنوان نمونه، استفاده از روسری و نحوه بستن آن، در بسیاری از موارد، بیش از آن که وسیله‌ای برای حجاب اسلامی باشد، جنبه‌ی نمادی برای اعتراض به تحمیل حجاب را پیدا کرده است. زنان همچنین در تلاش‌های خود برای دستیابی به حقوق مدنی و برای خنثی ساختن تبعیض‌های مستتر در قوانین و فتوای‌های مذهبی و احکام دادگاه‌ها و تصمیمات اداری، به جای حمله مستقیم به جنبه‌های مردسالارانه احکام فقهی و سنت‌های اسلامی، معمولاً برآن بخش از ارزش‌ها و آمال اسلامی تاکید می‌ورزند که ناظر به برابری زن و مرد و مقام والا و نقش پُراهمیت زن در نزد پیامبر اسلام و خاندان و اصحاب وی است.

از شیوه‌های مقاومت و مقابله گروه‌های مشخص اجتماعی با دولت که بگذریم، توده‌های مردم نیز برای گریز از محدودیت‌ها و فشارهای روزمره به ترفند‌ها و شیوه‌های خاص خود متوسل می‌شوند. مقاومت اکثریت این توده‌ها - که زیر فشار نیازهای آتی زندگی، کشیدن بار مسئولیت دو یا چند شغل، فرصت چندانی برای اندیشیدن و پرداختن به دیگر مسائل ندارند- نه در مخالفت مستقیم و علنی با رژیم، بلکه در اکراه و امتناع فزاینده‌ی آن‌ها به شرکت در تظاهرات و برنامه‌های سیاسی دولتی، در نمازهای جمعه، و در انتخابات است. در مواردی که نظریه پردازان و کارگزاران دولت به نحو یا "اسلامی کردن" برخی از سنت‌ها و علایق ملی مانند مراسم چهارشنبه‌سوری، جشن نوروز، چیدن هفت‌سین و غیره کوشیده‌اند، واکنش مردم در برابر این گونه دخالت‌های آمرانه فرهنگی، برگزاری هرچه با شکوه‌تر و پُرآب و تاب‌تر این مراسم بوده است. گذاشتن آگهی‌های تسلیت و برگزاری مجالس بزرگ یادبود و ترحیم برای کسانی که در برابر نظام سیاسی موضع انتقادی و یا "وجهه ملی" داشته‌اند نیز جلوه‌هایی دیگر از روحیه‌ی مقاومت در برابر دولت است. و بالاخره، پناه‌جستن در محفل خویشان و دوستان و روی آوردن به اخبار و برنامه‌هایی که از راه رسانه‌های گروهی خارجی به ایران می‌رسد را نیز باید نشان‌های دیگری از کوشش جامعه در جداساختن خود از دولت و فضاهای تحت کنترل آن به شمار آورد. در واقع، استقبال روزافزون مردم از برنامه‌های رسانه‌های خارجی بود که موجب تصویب طرح منع نصب و استفاده از آنتن‌های بشقابی در خانه‌ها در مجلس شورای اسلامی گردید.^{۱۹}

نتیجه گیری

شیوه های مقاومت فردی و گروهی را که در این نوشته به آن ها اشاره شده است می بایست از فعالیت های سیاسی که معطوف به سرنگونی نظام حاکم است باز شناخت. هدف استراتژی های مقاومت و تلاش در راه تحکیم مبانی جامعه‌ی مدنی، نه تغییر رژیم، بلکه پایان دادن به سوءاستفاده از قدرت، جلوگیری از تجاوز به حقوق و آزادی های شهروندان، و ایجاد فضا و شرایطی است که در آن مردم بتوانند فارغ از دخالت های غیرقانونی یا ناروای دولت به کار و زندگی خود ادامه دهند. در چنین استراتژی، روش های مسالمت آمیز، آموزش سیاسی، ایجاد اتحادیه ها و انجمن های تجاری، صنفی، علمی، حرفه ای، فرهنگی، خیریه، تعاونی، و ورزشی، از یک سو، و مقاومت و اعتراض در برابر اقدامات و سیاست های ناعادلانه و قانون شکنانه‌ی دولت، از سوی دیگر، بر توسل به روش های قهرآمیز برای برافکندن نظام سیاسی رجحان دارد.

در ارزیابی از چنین استراتژی می توان استدلال کرد که ماهیت غیردموکراتیک رژیم کنونی، ناشکیبایی آن در برابر اعتراض و انتقاد، و گرایش آن به استفاده از خشونت و ترور در سرکوب مخالفان، احتمال موفقیت روش های تدریجی و مسالمت آمیز را برای ایجاد فضای سیاسی باز و نهادهای مستقل کاملاً مسدود کرده است. اما باید به خاطر داشت که در سال های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ نیز توسل مخالفان رژیم پهلوی، به ویژه مخالفان چپ گرا، به روش های انقلابی و گاه قهر آمیز براساس دلایل مشابهی توجیه می شد. در نهایت امر مخالفان آن دوره تنها برگرد این "هدف منفی" هم رأی شدند که باید، بی توجه به ماهیت نظام جانشین، به سرنگون کردن نظام حاکم و دگرگون ساختن وضع موجود برخاست. در سال های اخیر حتی بسیاری از هواداران دیروزی روش های انقلابی ظاهراً به این نتیجه رسیده اند که بدون ایجاد توافقی گسترده بر سر ارزش ها و آرمان های دموکراتیک و پیش از تثبیت نهادهای مستقل، شیوه های انقلابی می تواند، علی رغم نیت انقلابیون، نتایجی فاجعه آمیز به بار آورد.^{۲۰} انقلاب اسلامی در ایران و انقلاب مارکسیستی-لنینیستی در افغانستان را می توان، با همه تفاوت هایی که از نظر ایدئولوژیک، شیوه ها، و پیامدها با یکدیگر داشته اند، شواهدی بارز در تأیید این نظر دانست.

بدون تردید، در فضای سیاسی کنونی ایران، امکان فعالیت برای کسانی که خواهان استقلال بیشتر نهادهای مدنی، رعایت قانون، و مآلاً استقرار یک نظام مردم سالارانه هستند بسیار محدود است. این امکان با تسلط کامل هریک از

جناح‌های تندرو در چپ و راست طیف سیاسی بر فراگرد تصمیم‌گیری از آنچه هست نیز کمتر خواهد شد. همچنین، تلاش پنهان و آشکار دولت‌های بیگانه برای تغییر رژیم کنونی نیز احتمالاً حاصلی جز بسیج هرچه بیشتر توده‌های مردم به سود رژیم جمهوری نخواهد داشت. در غایت امر، ایجاد یک نظام سیاسی باز و مردم‌سالار در ایران بدون کوشش ممتد در تقویت نهادهای مستقل از دولت، حمایت از روش‌های مسالمت‌آمیز مقاومت در برابر تعدیات رژیم، دفاع پی‌گیر از موازین حقوق بشر و از آزادی‌های فردی، مذهبی و سیاسی، و بالاخره مشارکت مستقیم در فعالیت‌های صنفی، حزبی و سیاسی در چارچوب ارزش‌ها و روش‌های دموکراتیک امکان‌پذیر نیست. به سخن دیگر، در عرصه سیاست وسیله نیز باید برآزنده و سازگار با هدف باشد.

پانوشت‌ها:

۱. "سازمان دیده‌بانی حقوق بشر (خاورمیانه)" [Human Rights Watch, Middle East] در گزارش سالانه‌ی (۱۹۹۵) خود درباره‌ی چگونگی رعایت حقوق بشر در جهان، بخشی را به بررسی اوضاع کنونی ایران اختصاص داده، که ترجمه‌ی فارسی آن در شش شماره‌ی پیاپی نشریه‌ی *ایران تایمز* (واشنگتن) از ۱۵ دی تا ۲۰ بهمن ۱۳۷۴ به چاپ رسیده است. برای بررسی مبانی نظری و تناقض‌های موجود بین موازین بین‌المللی حقوق بشر و رفتار و دعوای مسئولین جمهوری اسلامی، ن. ک. به: آن الیزابت مایر، «حقوق اسلامی یا حقوق بشر: معضل ایران» *ایران نامه*، سال سیزدهم، شماره ۴، پائیز ۱۳۷۴، صص ۴۵۹-۴۸۲؛ همچنین ن. ک. به:

Middle East Watch, *Guardians of Thought: Limits on Freedom of Expression in the Islamic Republic*, New York: Human Rights Watch, 1993.

۲. برای آگاهی بیشتر از اوضاع اقتصاد ایران، ن. ک. به مقاله‌های مندرج در شماره‌ی «ویژه اقتصاد ایران» *ایران نامه*، سال سیزدهم، شماره‌های ۱-۲۲، زمستان سال ۱۳۷۳ و بهار سال ۱۳۷۴؛ سهراب بهداد، «جمهوری اسلامی در بزنگاه بحران اقتصادی»، *چشم انداز* (پاریس)، شماره ۱۵، پائیز ۱۳۷۴، صص ۱-۲۲، و

Masoud Karshenas and M. Hashem Pesaran, "Economic Reform and the Reconstruction of Iranian Economy," *Middle East Journal*, Vol. 49, No.1 (1995), pp. 89-111.

۳. نتایج یک بررسی آماری در باره‌ی کشش برنامه‌های رادیوهای خارجی در ایران که در ماه‌های ژانویه و فوریه ۱۹۹۴ به وسیله‌ی یک بنگاه تحقیقات بازرگانی خاورمیانه برای سازمان اطلاعاتی آمریکا (USIA) از راه مصاحبه با ۱۲۲۱ نفر (۶۳۰ نفر مرد و ۵۹۱ نفر زن) از سن ۱۵ سال به بالا در ایران انجام شد، نشان می‌دهد که حداقل یک دهم از جمعیت مورد مطالعه به طور مرتب (حداقل یک بار در هفته) به برنامه‌های فارسی رادیوهای خارجی گوش می‌دهند. برحسب

این بررسی، که در تهران، اصفهان، و یکی از شهرهای ساحلی استان مازندران و روستاهای مجاور آن‌ها صورت گرفته است، نسبت شنوندگان این رادیوها از این قرار است: "بی‌بی‌سی" ۱۳ درصد؛ "صدای آمریکا" ۱۱ درصد؛ "رادیو مسکو" ۳ درصد؛ "رادیو اسرائیل" ۲ درصد؛ و رادیوهای خارجی دیگر، هریک کمتر از یک درصد. در بسیاری از موارد، افراد به بیش از یک رادیو (به ویژه بی. بی. سی. و صدای آمریکا) گوش می‌دادند. در میان برنامه‌های پخش شده، برنامه‌های کمدی و موسیقی به مراتب از برنامه‌های خبری محبوبیت بیشتری داشتند. ن. ک. به: U. S. Information Agency, Office of Research and Media Reaction, "One in Ten Iranians Regularly Listen to VOA and BBC," *USIA Audience Analysis*, Washington, DC, August 31, 1994.

۴. برای تحلیلی جامع درباره‌ی خاستگاه اجتماعی و گرایش‌های ایدئولوژیک سرآمدان سیاسی ایران پس از انقلاب، ن. ک. به:

Ahmad Ashraf, "Charisma, Theocracy, and Men of Power in Post-revolutionary Iran," in M. Weiner and A' Banuazizi, eds., *The Politics of Social Transformation in Afghanistan, Iran, and Pakistan*, Syracuse, NY, Syracuse University Press, 1994, pp. 101-151.

همچنین ن. ک. به:

Sussan Siavoshi, "Factionalism and Iranian Politics: The Post-Khomeini Experience," *Iranian Studies*, Vol. 25, Nos. 3-4 (1992), pp. 27-49.

۵. برای بررسی نتایج انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس شورای اسلامی، ن. ک. به:

Bahman Bakhtiari, "Parliamentary Elections in Iran," *Iranian Studies*, Vol 26, Nos. 3-4 (1993), pp. 375-388; Farzin Sarabi, "The Post-Khomeini Era in Iran: The Elections of the Fourth Islamic Majlis," *Middle East Journal*, Vol. 48, No. 1 (1994), pp. 89-107.

۶. در این سال، تنها ۵۶ درصد از انتخاب‌کنندگان واجد شرایط در انتخابات رئیس‌جمهور شرکت کردند. این نسبت در انتخابات قبلی (۱۳۶۸) ۷۰ درصد بود. نسبت آراء فسنجانی نیز در این انتخابات از ۶۳ درصد کل آراء تجاوز نکرد، درحالی که سهم او در انتخابات پیشین در حدود ۹۵ درصد بود.

۷. ن. ک. به:

Shaul Bakhash, "Iran: The Crisis of Legitimacy," in M. Kramer, ed., *Middle East Lectures No. 1*, Tel-Aviv: Tel-Aviv University Press, 1995, pp. 99-118.

۸. مصاحبه با مجله‌ی *کیان*، سال سوّم، شماره ۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، صص ۱۰-۱۱.

۹. این مصاحبه با خبرنگار یک نشریه‌ی آلمانی صورت گرفت و در شماره‌ی ۱۲ ژانویه ۱۹۹۵، یعنی یک هفته پیش از درگذشت وی، در آن نشریه انتشار یافت. برای متن فارسی مصاحبه، ن. ک. به: *ایران تایمز*، ۷ بهمن ۱۳۷۳، صص ۱ و ۱۴.

۱۰. ن. ک. به:

Jahangir Amuzegar, *Iran's Economy Under the Islamic Republic*, London, I.B. Tauris, 1993, p. 290.

۱۱. به گفته‌ی آصف بیات، این تظاهرات و شورش‌های شهری «نه پدیده‌های غیر عادی

بلکه پی آمدهای ناگزیر حرکت و زندگی روزمره‌ی مردم عادی است که در تنازع بقا و در تلاش برای بهتر کردن سرنوشت خوداند. این تظاهرات را مرحله‌ی نوینی از فراگرد بسیج توده‌ها نیز نباید به شمار آورد. در واقع، آن‌ها را باید بعد پر سرو صدای جنبشی غالباً خاموش دانست که در سراسر دهه‌ی ۱۳۶۰ در کوچه‌ها و خیابان‌های محلات فرودست شهری، و درمیان گروه‌های محروم که وسیله و نهادهای کارآیی برای بیان و باز تابیدن خواست‌ها و شکایات خود نمی‌یابند، ریشه گرفته است.» (ص ۱۱). ن. ک. به:

Asef Bayat, "Squatters and the State: Back Street Politics in Islamic Republic," *Middle East Report*, Vo. 224, No.6 (1994), pp.10-15.

۱۲. به عنوان مثال، رهبر این گروه، دکتر ابراهیم یزدی، در نامه‌ای به *اطلاعات بین‌المللی* (۳ آذر ۱۳۷۳، ص ۱) تأکید کرد که «نهضت آزادی ایران (و اینجانب) با براندازی در ایران مخالف بوده و هستیم و آن را به نفع ملت و مملکت نمی‌دانیم. بلکه راه نجات انقلاب و جمهوری اسلامی را مبارزه سیاسی قانونی مسالمت آمیز، به منظور تغییرات و اصلاحات از طریق اجرای اصول مصرحه در قانون اساسی می‌دانیم.»

۱۳. در اعلامیه‌ای که در ۲۳ مهر ۱۳۷۳ با امضاء ۱۳۴ نفر از برجسته‌ترین نویسندگان و شعرای معاصر ایران پخش شد، تأکید بر اهمیت حقوق صنفی نویسنده و لزوم اقدام گروهی برای حراست از آن بود:

هدف اصلی ما از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است و هرگونه تعبیر دیگری از این هدف، نادرست است و مسئول آن صاحب همان تعبیر است. . . . بدیهی است که حق تحلیل و بررسی هر نوشته برای همگان محفوظ است و نقد آثار نویسندگان لازمه اعتدالی فرهنگ ملی است، اما تجسس در زندگی خصوصی نویسنده به بهانه نقد آثارش، تجاوز به حریم اوست و محکوم شناختن او به دستاویزهای اخلاقی و عقیدتی خلاف دموکراسی و شئون نویسندگی است. هم چنانکه دفاع از حقوق انسانی و مدنی هرنویسنده در هر شرایطی وظیفه صنفی نویسندگان است. حاصل آن که: حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست، و اندیشه و عمل خصوصی هرفرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد. این یعنی نگرش دموکراتیک به یک تشکل صنفی مستقل. پس اگرچه توضیح و اباحت است، باز می‌گوییم: ما نویسنده ایم، ما را نویسنده ببینید و حضور جمعی ما را حضور صنفی نویسندگان بشناسید.

۱۴. براساس آمار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سال ۱۳۷۲ در ایران ۴۳۷ روزنامه و نشریه ادواری منتشر می‌شد، یعنی در حدود چهار برابر تعداد نشریات در سال ۱۳۶۵. از جمله نشریه‌های شاخص در در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی به *کلمه*، *آدینه*، *گفتگو*، *کیان*، *گردون*، *دنیای سخن*، *نگاه نو*، و *جامعه سالم* می‌توان اشاره کرد.

۱۵. موارد زیر تنها پاره‌ای از نمونه‌های بارز برخوردهای خشونت‌بار نیروهای امنیتی و

ایادی رژیم با منتقدان است: دستگیری علی اکبر سعیدی سیرجانی، از بی‌پرواترین منتقدان رژیم اسلامی، به بهانه های گوناگون و مرگ نابهنگام او در اسارت (آذرماه ۱۳۷۳)، به آتش کشیدن کتابفروشی های "سرخ آمین" و "عطارد" در تهران به خاطر عرضه ی کتابهای "منحط و ضداسلامی" به وسیله ی "انصار حزب الله"، برهم زدن سخنرانی های عبدالکریم سروش، نویسنده و متفکر مذهبی، در دانشگاه های اصفهان و تهران به خاطر تبلیغ نظریه جدائی دین از حکومت، محکومیت مدیر ماهنامه ی "گردون"، عباس معروفی، به شش ماه زندان و ۳۵ ضربه شلاق، به جرم «نشر اکاذیب و توهین به رهبر جمهوری اسلامی». (برای آگاهی بیشتر از زندگی و آثار و چگونگی مرگ سعیدی سیرجانی و اعتراضات بین المللی به دولت ایران در این زمینه، ن. ک. به: از شیخ صنعان تا مرگ در زندان، واشنگتن، انتشارات پر، ۱۳۷۴. برهم زدن سخنرانی عبدالکریم سروش در دانشگاه تهران به تظاهرات اعتراض آمیز گسترده ای انجامید که، به گزارشی، حدود هفت هزار دانشجو به دعوت "انجمن دانشجویان مسلمان" در آن شرکت کردند. ن. ک. به: *ایران تا میز، ۵ آبان ۱۳۷۴*.

۱۶. مقایسه بین نتایج دو سرشماری، اولی در دوسال پیش از انقلاب (۱۳۵۵) و دومی ۱۲ سال پس از انقلاب (۱۳۷۰)، نشان می دهد که در این فاصله ی ۱۵ ساله نرخ باسوادی زنان ۳۱ درصد (از ۳۶ به ۶۷ درصد) افزایش یافت، درحالی که برای مردان میزان این افزایش تنها ۲۱ درصد (از ۵۹ به ۸۰ درصد) بود. ولی سطح آموزش زنان هنوز به طور نسبی پائین بود، به طوری که اکثر زنان باسواد، حتی درسال ۱۳۷۰، تنها دوره ی ابتدائی را به پایان رسانده بودند. بین دو سرشماری ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، نرخ اشتغال زنان از ۱۲/۹ درصد به ۸/۲ درصد تنزل پیدا کرد، در صورتی که برای مردان این نرخ در حدود ۷۰ درصد ثابت ماند. همچنین، درحالی که نرخ بیکاری کل جمعیت در دهی بین دو سرشماری بالا تنها ۳ درصد (از ۱۰ درصد به ۱۳ درصد) افزایش پیدا کرد، برای زنان میزان این افزایش ۹ درصد (از ۱۶ به ۲۵ درصد) بود. برای دو تفسیر متفاوت از تحولات وضع اشتغال زنان در دوره ی پس از انقلاب، ن. ک. به: *والنتاین مقدم، «زن، کار و آیدئولوژی در جمهوری اسلامی»*، نیمه دیگر (کمبریج، ماساچوست)، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۶۸، صص ۱۶-۵۰؛ و فاطمه مقدم، «مسئله اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران»، *ایران نامه*، سال سیزدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۴، صص ۳۴۹-۳۷۰. همچنین ن. ک. به: *شهلا کاظمی پور، «آموزش و فعالیت شغلی زنان در ایران: پیشرفت یا عقب نشینی؟»* *فروزانه: ویژه مطالعات و تحقیقات مسائل زنان*، دوره اول، شماره ۱، پائیز ۱۳۷۲، صص ۲۷-۴۴.

۱۷. در بررسی خود از ادبیات زنان در این دوره، فرزانه میلانی («ادبیات زنان بعد از انقلاب»

نیمه دیگر، شماره ۱۴، بهار ۱۳۷۰، صص ۱۱۱-۱۲۲) می گوید:

بسیاری معتقد بودند و هستند که افکار سردمداران رژیم جدید به حکم ارتجاعی بودنش همه چیز و به خصوص زنان را از حرکت باز می دارد و گذشته را به پایگاه مطلق می رساند و هرآنچه را که خلاق و زنده و زایا و پیشتاز است فلج می کند و می میراند. ولی نقش فعال و

بی سابقه زنان در ادبیات ده سال گذشته نافی این ادعاست. به استنباط من طی این سال‌ها دگرگونی جالب و قابل تاملی در ادبیات زنان پدید آمده است و اگر برنامه جمهوری اسلامی محبوب نگهداشتن زن‌ها بوده، در حیطه ادبیات با شکست مواجه شده است (ص ۱۱۴).

۱۸. برای تحلیل شیوه‌های مقاومت زنان در جمهوری اسلامی، ن. ک. به: افسانه نجم آبادی، «فضای تنگ ناسازگاری» نیمه دیگرو، شماره ۱۱، بهار ۱۳۶۹، صص ۱۵-۴۰؛ شهرزاد مجاب، «کنترل دولت و مقاومت زنان در عرضه دانشگاه‌های ایران»، نیمه دیگرو، شماره ۱۴، بهار ۱۳۷۰، صص ۳۵-۷۶؛ و

Haideh Moghissi, "Public Life and Women's Resistance," in S. Rahnama and S. Behdad, eds., *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State*. London: I.B. Tauris, 1995, PP. 251-267; Erika Friedl, "Sources of Female power in Iran," in M. Afkhami and E. Friedl, eds., *In the Eye of the Storm: Women in Post-Revolutionary Iran*. Syracuse, NY, Syracuse University Press, 1994, pp. 151-167.

۱۹. قانون ممنوعیت استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای در دی ماه ۱۳۷۳ به مورد اجرا گذاشته شد. ایران تایمز، ۵ اسفند ۱۳۷۳، ص ۱.

۲۰. به عنوان مثال، خانبابا تهرانی، که از جمله فعالیت‌های سیاسی او در دوران پیش از انقلاب کمک به ایجاد و رهبری «سازمان انقلابی حزب توده»، جریان معروف به «کادرها» و «اتحادیه چپ» بود، در بخشی از یک مصاحبه با مجله‌ی *کنکاش* می‌گوید:

عمده‌ترین وجه مشخص چپ دموکرات با چپ سنتی، قبول دموکراسی و عدالت اجتماعی براساس رشد و ترقی، به مثابه دو جزء جدا ناپذیر است. چپ نواندیش و دموکرات، دفاع و پیشبرد حقوق بشر و دموکراسی پارلمانی را از اهداف اساسی خود تلقی می‌کند و به بهانه‌ی اولویت بخشیدن به اصل عدالت اجتماعی، دموکراسی سیاسی را نفی نمی‌کند، بل وجود آن را شرط لازم تحقق دموکراسی اقتصادی یعنی برقراری تدریجی عدالت اجتماعی می‌داند. (ص ۱۰۹). برای متن کامل این مصاحبه، ن. ک. به: «احیاء دموکراسی در تفکر چپ: مصاحبه با مهدی خانبابا تهرانی و بابک امیرخسروی» *کنکاش* (نیویورک)، دفتر ۸، بهار ۱۳۷۱، صص ۱۰۴-۱۳۴. همچنین ن. ک. به: امیر حسین گنج بخش، به استقرار مردم سالاری در ایران بیندیشیم، «ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران»، شماره ۵۴، خرداد، تیر ۱۳۷۳.

ایران‌نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محجوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرایی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

دفتر

۳، ۲، ۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

درآمدی بر جامعه مدنی در ایران

هدف این مقاله، که باید آن را پژوهشی مقدماتی شمرد، بررسی گفتمان، نشانه‌ها و پدیده‌های مرتبط با جامعه مدنی در ایران، به قصد رسیدن به درکی دقیق‌تر از تحولات اجتماعی اخیر کشور است. پیچیدگی جامعه ایران، به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، که دلائل گوناگون تاریخی و فرهنگی دارد، از یکسو بر اشکال مطالعه زوایا و تجلیات جامعه مدنی می‌افزاید و، از سوی دیگر، خود دلیلی بر ضرورت چنین مطالعه‌ای است.

این مقاله حاصل پژوهش‌ها و مشاهدات نگارنده در سفرهای اخیر، به ویژه در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴، به ایران است. طی این سفرها، با افراد مختلف، از مذهبی و غیر مذهبی، از کارکنان و اعضای بلندپایه دولت گرفته تا بازاریان، مسئولان رسانه‌های گروهی، هنرمندان، نویسندگان دانشگاهیان، منتقدین اجتماعی، و روحانیان، درباره تحولات درون دولت و جامعه مدنی بحث و گفتگو داشته‌ام. اخبار، آراء و تفاسیر منعکس شده در رسانه‌های گوناگون داخلی نیز از منابع عمده این نوشته بوده‌اند.

* استاد و رئیس دانشکده برنامه ریزی شهری و منطقه‌ای و رئیس بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه راتگرز در ایالت نیوجرسی آمریکا.

پس از ارائه تعریفی از جامعه مدنی، و تأکید بر اهمیت آن در بررسی تحولات اجتماعی و سیاسی کشور، جلوه‌ها و سرچشمه‌های گوناگون جامعه مدنی در ایران و عواملی که مشوق یا مغل رشد و گسترش آن است مورد بحث قرار خواهد گرفت. هدف این مقاله بررسی نشانه‌های شکل‌گیری و شکوفایی نوعی از جامعه مدنی در ایران است. قوام و دوام این جامعه به ایجاد توازن میان بخش‌های دولتی و غیردولتی جامعه بستگی خواهد داشت. به گمان نگارنده توسعه و استقرار مردم سالاری در ایران در گرو شکل‌گیری و رشد این جامعه مدنی، همراه با پیدایش دگرگونی‌های اساسی در درون دولت، است. البته باید توجه داشت که تأکید بر ضرورت استقرار جامعه مدنی در ایران و دفاع از نیروها و عوامل مشوق آن به برداشتی آرمانگرا و غیر واقعی از سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی تبدیل نگردد، چه در این صورت نقش تعیین‌کننده دولت و پیچیدگی طبقاتی جامعه از نظر دور خواهد شد.

تعاریف و عناصر تشکیل دهنده

در نوشتارهای مختلف به سه مفهوم متفاوت از جامعه مدنی اشاره می‌شود. در حوزه نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک، این اصطلاح در مقوله گذار به جامعه بورژوا مورد استفاده قرار گرفته است؛ گذاری که در آن مدنیت به معنای آزادی فردی و مالکیت خصوصی است. در طول زمان، این اصطلاح تدریجاً به بخش‌هایی از جامعه که سوای حکومت بودند و در توسعه اقتصادی-اجتماعی دست داشتند، از جمله سازمان‌های غیردولتی "توسعه‌گرا"، اطلاق شد. مفهوم دوم در مورد اصلاحات سیاسی، به‌ویژه هنگام بررسی جنبش‌های ضد دولتی و گذار به نظام‌های نوین اجتماعی در کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی و در جهان اسلام، مصطلح شده است. یکی از جلوه‌های بارز این مفهوم سازمان‌های غیر دولتی "اختیارطلب" در جامعه مدنی است. تظاهر مفهوم سوم را در گروه‌های "رفاه‌خواه" مانند سازمان‌های اوقاف و خیریه می‌توان دید.

در این نوشته جامعه مدنی به عنوان حوزه‌ای عمومی میان دولت و شهروند (یا واحد خانواده) تعریف شده است که برای اعمال و کردار متقابل آن‌ها ضوابط و قواعدی را تعیین می‌کند. جامعه مدنی قلمرو گفتمان‌ها و روندها، فعالیت‌ها و جنبش‌ها، و نهادهای اجتماعی سازمان‌یافته، خودمختار و داوطلبانه‌ای است که به خاطر هدفی مشترک، نظمی حقوقی، و یا مجموعه‌ای از

قراردادها و ارزش‌های هماهنگ شکل می‌گیرد. هدف چنین انجمن‌ها، و فعالیت‌ها تقویت استعدادهای بالقوهٔ اعضا و حمایت از آنها در مقابل اجحافات احتمالی از طرف دولت، یا گروه‌ها و افراد است. هدف غائی از ایجاد جامعه مدنی به یک تعبیر آن است که با تغییر حکومت نام خیابان و شهرها تغییر نیابد. جامعه مدنی همواره از دولت جداست در حالی که جامعه سیاسی یا بر دولت مسلط است و یا در تکاپوی ایجاد چنین تسلطی است.

در این مقاله، قصد ارائهٔ تصویری روشن از جامعه مدنی ایران امروز با تمرکز بر روابط پویای اجتماعی است. در آن جا که جامعه مدنی هنوز در حال شکل‌گیری است، نگرش ایستا و کالبدی کمکی به کشف پدیده‌هایی که در شرف وقوع‌اند نخواهد کرد. برای شناختن جامعه مدنی در ایران می‌بایست به گرایش‌های بالقوهٔ سیاسی، فلسفی، و ایدئولوژیک و همین‌طور به عقیده‌سازان، رجال سیاسی فرهمند، و روشنفکران اسطوره‌شکن توجه داشت. جامعه مدنی را باید همچنین شامل جنبش‌ها، دسته‌بندی‌ها، انجمن‌ها، و نهادهای حرفه‌ای، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی دانست، خواه چنین ساخت‌هایی در حال شکل‌گیری باشند خواه ریشه‌دار و جاافتاده، خواه خصوصی باشند خواه نیمه‌خصوصی، و خواه انتفاعی یا غیرانتفاعی. این ساخت‌ها ممکن است "توسعه‌گرا"، "اختیارطلب و یا "رفاه‌خواه" باشند. از آن جا که در ایران بخش‌هایی از جامعه مدنی هنوز ناآشکار است یا به مرحلهٔ انسجام نرسیده، مهم است که برای بازشناختن آنها از پژوهش‌های محلی - آن هم با تمرکز بر مفاهیم و نه نمونه‌ها - بهره جست.

نیاز به گفتمان جامعه مدنی

پژوهش‌های انجام شده در بارهٔ ایران پس از انقلاب بیشتر معطوف به دو مقوله بوده است. در آغاز، تمرکز پژوهشگران تا حد زیادی بر نیروهای محرک انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و به‌ویژه اسلام بود. از اواخر دههٔ ۶۰ توجه محققان به بررسی و شناسایی ماهیت مذهبی حکومت اسلامی ایران معطوف گشت و به این پرسش که نظام حکومتی از کجا سرچشمه گرفته است و به کجا می‌رود. در دورهٔ دوم، که همچنان ادامه دارد، تمرکز انحصاری ایران‌شناسان بر دولت و ساختار آن بوده و همهٔ کوشش آنان مصروف مطالعهٔ ایدئولوژی، جناح‌های درونی، بینش فرهنگی و اجتماعی، کارایی اقتصادی، کردار سیاسی، و سیاست خارجی دولت اسلامی شده است.

از اهم عواملی که موجب مقبولیت این روش تحلیل مسائل ایران بعد از انقلاب شده، ناسازگاری غرب با بینش و اعمال سران حکومت جمهوری اسلامی و اهداف و سیاست های آنان در خاور میانه و فراسوی آن است. نگرش تند و رفتار تهاجمی دولت اسلامی در نخستین سال های پس از انقلاب، تصمیم و تلاش آن برای صدور انقلاب، سیاست های اجتماعی و عملکردش در داخل ایران، همگی از عوامل دیگری برای تمرکز تحقیقات پژوهشگران بر دولت گشته است. جنگ با عراق، شکست های اقتصادی، و بی ثباتی سیاست های دولت نیز در این گرایش پژوهشگران نقش قابل توجهی داشته است. در عین حال، چنین به نظر می رسد که گرایش عقیدتی و آرمانی بسیاری از کسانی که به پژوهش در باره ایران پس از انقلاب پرداخته اند با فلسفه و بینش جمهوری اسلامی همخوان و همسو نبوده است.

باید پذیرفت که این تمرکز و تأیید بر ساخت دولت و عملکرد آن سبب غفلت از تحولات اخیر ایران در زمینه امکانات رشد جامعه مدنی شده و مانع درکی ژرف تر از ماهیت دیوانسالاری، پیوندها، ساز و کارهای تصمیم گیری، و پویائی درونی دولت گردیده است. به عنوان نمونه، اطلاعات ما راجع به ساختار قدرت و شبکه روابط در درون حکومت اسلامی و یا ماهیت نهاد ولایت فقیه و حد اقتدارش بسیار اندک است. از همه مهمتر، برخورد «دولت نگر» و ظاهرینانه رایج موجب گشته است که چه دوستان حکومت اسلامی و چه دشمنانش نتوانند دیدی واقع بینانه نسبت به مسائل ایران پیدا کنند. این کاستی به نوبه خود سبب سردرگمی کنونی در مورد چشم انداز آینده کشور و امکان اصلاحات سیاسی و توسعه اقتصادی شده است.

بنابراین، شاید وقت آن رسیده باشد که به مسائل و تحولات ایران با دیدی تازه نگریده شود. زیرا، هر چند نیاز به آشنائی با ساختار و عملکرد دولت کاهش نیافته تحقیق در باره چگونگی شکل گیری جامعه مدنی در ایران ضرورتی روز افزون یافته است. از سوی دیگر، تحولات اخیر ایران و جهان نیز خود باید انگیزه دیگری در این تغییر کانون تمرکز پژوهش شود. از میان تحولات درونی، می توان به نشانه هایی از پدیداری برخی از ابعاد جامعه مدنی در کشور اشاره کرد. بطور اخص، نه تنها روشنفکران که حتی توده های مردم نیز خواهان محدود کردن اختیارات دولت و ایجاد توازن بین قدرت دولت از یک سو و جامعه، از سوی دیگر، هستند. از تحولات عمده جهانی می توان به روند استقرار دموکراسی در اثر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و نضج

جامعه مدنی در اروپای شرقی و برخی از کشورهای آسیای میانه اشاره کرد. علاوه بر این، نظریات سیاسی معاصر استقرار دموکراسی را منوط و مشروط به استقرار و ثبات جامعه مدنی می بیند.

پرداختن به مقوله جامعه مدنی با گزینه های موجود در باره نحوه اصلاحات سیاسی در ایران امروز بی ارتباط نیست. پوشیده نیست که برخی هنوز به لزوم و امکان براندازی حکومت جمهوری اسلامی معتقداند. در این مورد باید گفت که به نظر نگارنده اکثریت مردم ایران احتمالاً چنین هدفی ندارند و اساساً این روش رویارویی با مسائل کشور را مضر و مردود می شمارند. دیگرانی که در پی اصلاحات سیاسی هستند نیز غالباً فراموش می کنند که نسل اول رهبران حکومت انقلابی در کوتاه مدت قادر به انجام اصلاحات اساسی و ضروری نبوده اند. نمونه های اتحاد جماهیر شوروی سابق و چین شواهدی بر این مدعاست. گروه سومی هم که اصلاحات را بیرون از محدوده سیاست ها و نقش دولت مورد نظر قرار داده است تنها به نیمی از مشکل توجه دارد، زیرا نقش مهم دولت را در استقرار دموکراسی و توسعه اقتصادی نادیده می گیرد. بنابراین، مطلوب آن است که اصلاح تحول در دولت و جامعه همگام رخ دهد. بدیهی است که چنین نگرشی به مسائل ایران به نوبه خود مستلزم درکی دقیق تر از جامعه مدنی و جامعه سیاسی و ارتباط میان این دو است.

دلیل دیگری که برای توجه به ضرورت بررسی ابعاد گوناگون جامعه مدنی می توان آورد ارتباط میان دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه است. جامعه مدنی می تواند دولت را در به ثمر رسانیدن راهبردهای توسعه یاری بخشد و با تقویت اندیشه رفاه اجتماعی در مبارزه با فقر نقشی مهم بازی کند. لیکن آنچه رابطه دولت و جامعه مدنی را به ویژه در روند توسعه مشخص می کند نوع و نحوه ایجاد توازن است که باید بین این دو در مراحل سه گانه رشد اقتصادی، گذر از مرحله رشد، و بالاخره رشد پایدار توأم با حاکمیت مردم، بر قرار گردد. در جوامع توسعه نیافته برای شروع روند توسعه نیاز به دولتی است که هم توسعه گرا باشد و هم طرفدار رشد جامعه مدنی. در عین حال، جامعه مدنی نیز باید هم توسعه گرا باشد و هم به امکانات رشد و آزادی ها و اختیارات لازم دست یابد. در چنین صورتی است که، در گذار از رشد به توسعه پایدار، دولت و جامعه مدنی به نوعی توازن در قدرت و مسئولیت خواهند رسید و توسعه با مردم سالاری همراه خواهد شد. در نبود این توازن، تضاد دولت و جامعه مدنی به تخریب دست آوردهای رشد خواهد انجامید.

و سرانجام، باید به خاطر داشت که شکل گیری یک فرهنگ سیاسی-اقتصادی نو برای ایجاد جامعه ای توسعه یافته که بر بنیاد مردم سالاری، علم، و اندیشه تولیدی استوار باشد، ارتباطی مستقیم با تکامل جامعه مدنی و رابطه اش با دولت دارد. بحرانی که امروز جامعه ایران را در خود فرو برده غالباً به خطا «بحران هویت» خوانده می شود، اما بهتر است که آن را «بحران تمدن» ایرانی بنامیم، چه، این تمدن در کشاکش میان «ایران»، «اسلام» و «جهان» در دوره بعد از انقلاب دچار تنش ها و تناقض هایی گشته است. هدایت این تمدن در مسیر ترقی و تعالی مستلزم ایجاد یک فرهنگ تازه سیاسی-اقتصادی است و این خود درکی عمیق از روندهای فکری، حرکت های اجتماعی، و نهادهای ساختاری و حرفه ای را طلب می کند.

جامعه مدنی در ایران امروز

هنگام مطالعه جامعه مدنی در ایران، به خصوص هنگام بررسی گفتمان های سیاسی-ایدئولوژیک آن، باید توجه داشت که تا سال های اخیر پرداختن به برخی از مباحث اصلی سیاسی و اجتماعی در کشور و تبادل آراء در باره آن ها عملاً میسر نبود و بحث در باره مقولاتی مانند رابطه با آمریکا و اسرائیل، ولایت فقیه، حقوق زنان، دموکراسی، فساد در دستگاه دولت، مشکلات جوانان جایی در رسانه های دستجمعی نداشت. اما با بی رنگ شدن تدریجی محدودیت ها موضوعات ممنوعه بار دیگر به حیطة بحث و جدل کشانده شده اند، آن گونه که می توان گفت در ایران حوزه ای گسترده و رو به افزایش برای آراء و برخورد آراء و عقاید عمومی پدیدار شده که در آن سیاست های دولت مورد انتقاد قرار می گیرد و مواضع آن به چالش طلبیده می شود. به عنوان نمونه، دیدگاه های دولت در باره جایگاه روحانیان، مسائل اقتصادی و سیاسی، و رابطه ایران و آمریکا موضوع بحث و اظهار نظر در رسانه است. مجله پیام امروز درباره روابط ایران و آمریکا، مجله کیهان درباره روحانیت و دولت، عصر ما در زمینه رویدادهای سیاسی و مجله ایران فردا درباره سیاست های اقتصادی دولت، هر یک به انتشار شماره های ویژه یا درج مقاله ها و تفسیر های تحلیلی و انتقادی دست زده اند. خبر سوء استفاده های عمده بانکی و مالی و جریان محاکمه متهمان به ارتکاب این جرایم و نیز نمونه های عمده دیگر از فساد اداری که به مرحله تحقیق و بازپرسی رسیده باشد در این رسانه ها انعکاسی گسترده می یابد. مسائل مربوط به آزادی ها و حقوق و نقش زنان در جامعه نیز بطور فزاینده ای مورد بحث و

اظهار نظر قرار گرفته است. به عنوان نمونه، مجله زنان از درج نوشته ها و تفسیرهای انتقادی در مورد مواضع جمهوری اسلامی نسبت به این مسائل نمی‌پرهیزد. با این همه باید تأکید کرد که به علت تنگ بودن نسبی فضای سیاسی، ساخت فرهنگی همچنان مهمترین ساخت عرضه و تبادل آراء حتی در زمینه مسائل سیاسی است و نشریات عمده کشور (نظیر ایران فردا، گفتگو، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه و کیان) بیشتر از گفتمان و قوالب فرهنگی برای طرح آراء و اندیشه های سیاسی خود بهره می گیرند.

در بررسی جامعه مدنی ایران امروز نقش اساسی روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی را به هیچ روی نادیده نباید گرفت. این هردو با عرضه دیدگاه‌های تازه و طرح اندیشه‌های مبتکرانه در راستای توسعه جامعه مدنی گام بر می‌دارند. این گروه از روشنفکران و اندیشه وران از توسل به تفاسیر و تجزیه و تحلیل های معمولی و رنگ باخته و از تأیید نظریات توطئه‌گرانه آشکارا می‌پرهیزند. در واقع، این نسل جدید از روشنفکران توانائی بیشتری از پیشینیان خود برای درک تناقض های میان مدرنیّت و سنت نشان می دهند و به نظر می رسد که از اسلاف خود آگاهی های تاریخی ژرف تر و سنجیده تری دارند. طبیعی است که به سبب وجود نابرابری فرصت‌ها و محدود بودن آزادی‌ها، روشنفکران مذهبی در جمهوری اسلامی، عرصه وسیع تری برای نشر و تبلیغ آراء خود در اختیار دارند. از سوی دیگر، طیف روشنفکران غیر مذهبی از انسجام چندانی برخوردار نیست و نمایندگان آن در امور سیاسی و حرفه ای اتفاق نظر ندارند. ریشه را باید در رجحان علائق و مصالح شخصی بر منافع گروهی این طیف جستجو کرد که خود ناشی از فضای تنگ و محدودی است که انقلاب برای این گروه از روشنفکران به ارمغان آورده. چنین به نظر می رسد که در مجموع غالب روشنفکران غیرمذهبی رغبتی به خواندن نوشته ها و بررسی اندیشه های روشنفکران مذهبی و به بررسی دقیق خاستگاه عقیدتی حکومت اسلامی نشان نمی‌دهند و شاید از همین رو است که آگاهی های آنان در باره ساختار حکومت، تضادهای درونی آن، و تغییراتی که در اندیشه حوزه مذهبی جامعه به وجود آمده اندک مانده است. از سوی دیگر، در همان حال که روشنفکران مذهبی به تألیف و انتشار آثار و نوشته های گوناگون در زمینه های سیاست و ایدئولوژی دست زده‌اند، بسیاری از روشنفکران و متفکران غیرمذهبی، شاید ناگزیر، به داستان‌نویسی و شعرسرایی روی آورده اند. افزون بر این، در همان حال که روشنفکران غیرمذهبی تنها به کردار و رفتار دولت توجه دارند و در زمینه های

سیاسی بیشترینشان به ارسال نامه های سرگشاده به سردمداران رژیم اکتفا می کنند، جنبش روشنفکران مذهبی بیشتر فلسفی، سیاسی، و ایدئولوژیک است. اما چه بسا با شدت گرفتن انتقاد روشنفکران مذهبی از دولت، روند درجهت تنگ تر شدن فضا برای این دسته از روشنفکران و بازتر شدن عرصه برای روشنفکران غیرمذهبی باشد.

نکته مهم دیگری که باید در بررسی جامعه مدنی ایران مورد توجه قرار گیرد، موقع ضربه پذیر دولت است. علی رغم استقلال نسبی از نیروهای مذهبی مخالف درون جامعه، دولت اسلامی خود را مدام آماج فشار از سوی دو نیروی کاملاً متضاد می یابد. از یک سو، نیروهای محافظه کار و سنتی از دولت به خاطر تمایلش به تجدد گرایی و یا اجرای سیاست های اصلاح طلبانه خرده می گیرند و از سوی دیگر نیروهای انقلابی و تندرو آن را برای به کار بستن سیاست های رادیکال و "مردمی" و یا برای تلاش برای نزدیک شدن به غرب مورد انتقاد و حمله قرار می دهند. و این در حالی است که نیروهای غیر مذهبی نیز به دلایل دیگر به انتقاد از دولت ادامه می دهند. پاسخ به این پرسش که حاصل تلاقی و تصادم میان این نیروها از یک سو و دولت، از سوی دیگر، چه خواهد بود نیازمند به بررسی رابطه میان روندهای بالقوه در جامعه مدنی و جهت گیری های دولت در مقطعی نسبتاً طولانی است.

برای درک ماهیت شکل گیری جامعه مدنی در ایران می توان از دو جهت متفاوت به این مقوله نگریست: (۱) بررسی سازمانهای غیردولتی و یا غیردولتی وابسته به دولت (مانند بنیادها) (۲) مطالعه گفتمان ها و روندها، فعالیت ها، جنبش ها و نهادها. در ایران کنونی، با در نظر گرفتن شرایط جامعه و ایدئولوژی حاکم و محدودیت های دولتی موجود، جهت اول ممکن است به بیراهه رود، چرا که دیدی کالبدنگر ارائه می دهد و آگاهانه یا ناآگاهانه آنچه را زیر خاکستر مانده یا در حال شکوفایی است نادیده می انگارد. شیوه دوم که در این نوشته به کار برده شده متأثر از دیدی فراخ تر است و گرچه سازمان های غیردولتی و نیمه دولتی را نیز برمی رسد، بیشتر به روندها و حرکت های اجتماعی می پردازد و از اتخاذ موضعی ایستا و کالبدنگر دوری می جوید.

۱) گفتمان های اساسی

به طور کلی، در ایران کنونی به سه گفتمان عمده فلسفی-سیاسی می توان اشاره کرد. نخست، گفتمان رابطه دین و دولت است که از سوی بسیاری از روشنفکران،

به ویژه روشنفکران مذهبی مطرح شده. دوم، گفتمان توسعه و دموکراسی در قالب رابطه جامعه مدنی و دولت و سوم گفتمان پیرامون رابطه اسلام، ایران، و جهان است که بیشتر به دست روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی "ایران‌گرا"، "اسلام‌گرا" و یا "جهانگرا" شکل گرفته.

الف) گفتمان رابطه دین و دولت.

جامعه روحانیت که در دو سده اخیر به تناوب در عرصه سیاست کشور حضوری فعال داشته است، سرانجام با انقلاب ۱۳۵۷ موفق شد زمام قدرت سیاسی را مستقیماً به دست گیرد. این رویداد نمی توانست در دگرگون ساختن ماهیت جامعه روحانیت بی تاثیر باشد. از اوان استقرار حکومت اسلامی روحانیان به گروه های مذهبی-سیاسی و مذهبی تقسیم شدند. در حالی که گروه های سیاسی روحانیت بسرعت مناصب سیاسی را در دولت جدید اشغال می کردند، روحانیان غیرسیاسی، که روحانیان مرجع طراز اول در میان آنها کم نبودند، کوشیدند در حاشیه دولت اسلامی جدید قرار گیرند، استقلال تاریخی خود را از دولت حفظ کنند، و کماکان به نقش تاریخی خود، یعنی حفظ جامعه مدنی در مقابل جامعه سیاسی، ادامه دهند. به این ترتیب، در حالی که روحانیان غیرسیاسی توانستند کمابیش پیوندهای وحدت میان خود را نگه دارند، روحانیان سیاسی در برخورد با واقعیت های سیاسی، اقتصادی حکومت بر جامعه و ناچار به تصمیم گیری در باره روابط ایران با دنیا به سرعت به گروه های راست و چپ، سنتی و مدرن، عملگرا و مکتبی، و مانند آن تقسیم شدند.

روحانیان غیرسیاسی همچنین قادر بوده اند که ساختار سنتی روحانیت و سلسله مراتب آن را در حد قابل ملاحظه ای حفظ کنند. مهم تر از آن، این گروه کماکان بر نهاد مرجعیت مسلط است آن چنان که دولت، هنگام تصمیم گیری در باره بسیاری از سیاست های خود ناگزیر از توجه جدی به آراء این گروه از روحانیان است. با این همه، در مجموع، هر روز بر مشکلات، نگرانی ها و ناخشنودی های این گروه به دلائل گوناگون افزوده می شود. از جمله نگرانی در باره استقلال از دولت اسلامی است؛ استقلالی که به نظر میرسد مدام رو به کاهش و تحلیل می رود. بی دلیل نیست که اخیراً برخی از روحانیان بلندپایه غیرسیاسی با پرداختن مقررری دولتی به طلاب مخالفت کرده اند. نیز چنین می نماید که اکثریت اعضای گروه روحانیان غیرسیاسی از عملکرد روحانیان سیاسی در کشور ناخشنود اند. افزون بر این، گفته میشود که تعدادی از

روحانیان سیاسی خود را از اکثریت مردم جدا می دانند و حتی حاضر نیستند فرزندان خود را به مدارس دولتی بفرستند. به سخن دیگر، برخی از روحانیان شاغل مقامات دولتی برای خود شأن ویژه ای قائل اند و مزایای خاصی میطلبند. ورود تکنولوژی مدرن در فراگرد آموزش مفاهیم اسلامی، و استفاده از رایانه برای طبقه بندی و تجزیه و تحلیل ادبیات مذهبی و متون اسلامی، و خارج شدن بحث و تفسیر در باره تعالیم اسلام از انحصار روحانیان، جملگی به کاهش محسوس نفوذ طبقه روحانی غیرسیاسی انجامیده است. و بالاخره، نظر به این که در حال حاضر تعدادی از طلاب در دانشگاههای مفید و باقرالعلوم قم، مدرسه عالی شهید مطهری، دانشگاه امام صادق، حوزه شهید شاه آبادی و دانشکده علوم قضائی قم، که بخشی از دانشگاه تهران به شمار می آید، در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا در رشته های مختلف علوم انسانی و اجتماعی به تحصیل اشتغال دارند، روحانیان سنتی بیم دارند که حوزه علمیه قم به تدریج نفوذ سنتی خود و نقشی را که در جامعه مدنی ایفا کرده است از دست دهد؛ بیمی که به نظر نمی رسد چندان بی پایه باشد.

بنابراین، احتمالاً مهمترین رویداد دهه آینده در ایران با تحول در روحانیت و رابطه این نهاد با دولت ارتباطی مستقیم خواهد داشت. در این میان، مهم آن است که این تغییر با ایجاد زمینه های مساعد و به صورتی تدریجی صورت گیرد نه به گونه ای ناگهانی و لجام گسیخته. گفتمان رابطه دین و دولت با توجه به آنچه تا کنون مطرح شد معنا می یابد. مشخصاً، این گفتمان در واقع در میان روشنفکران مذهبی و بخشی از روحانیت درباره نقش دین در حکومت و امکان تحول در آن، که خود به امکان تحول در هر دو مربوط میشود، شکل گرفته است. عبدالکریم سروش را باید از سخنگویان اصلی این طرز تفکر دانست. او بر این باور است که هر چند بنا به تعریف نمی توان نصوص مقدس مذهبی را تحریف کرد، اما استنباط انسان ها از مفاهیم مندرج در این نصوص و کتب مختلف و متغیر است. به سخن دیگر، به اعتقاد او درک انسان از قوانین الهی تابع شرایط زمان، مکان، و محیط فرهنگی-اجتماعی و سطح دانش جامعه است. از همین رو، سروش تفاسیر مطلق و منجمد از دین و احکام آن را نمی پسندد و با آن مخالف است. طبیعتاً چنین مخالفتی او را در مقابل روحانیانی قرار می دهد که همواره تفسیر متون و نصوص اسلامی را صرفاً در حیطه صلاحیت خود دانسته اند. از سوی دیگر، چنین به نظر می رسد که وی به ردّ روایت ایدئولوژیک از اسلام - که به دست کسانی چون علی شریعتی و آیت الله مرتضی مطهری رواج یافت و در

جمهوری اسلامی به ایدئولوژی دولت مبدل گردید. پرداخته و مشتاق آن است که اسلام را به عنوان دین به درون جامعه مدنی باز گرداند. باید توجه داشت که سروش سر مخالفت با حکومت اسلامی ندارد و تنها معترض تبدیل مذهب به ایدئولوژی است. در میان دیگر منتقدانی که در درون و یا در حاشیه نظام اسلامی جای دارند می توان از آیت الله منتظری، آیت الله اردبیلی و محمد مجتهد شبستری نام برد. اینان عمدتاً به عملکردهای حکومت ایراد می گیرند و خواهان اصلاحات اساسی در نحوه مدیریت جامعه اند. از میان دیگران می توان به آیت اله جنتی، حجت الاسلام کدیور و محمدرضا حکیمی اشاره کرد که اخیراً در اثری به نام *پیام عاشورا* به مسأله «عدل» در اسلام پرداخته و بر این عقیده است که نقصان عدالت در ایران امروز، ماهیت اسلامی حکومت را مخدوش می کند. در همان حال که آیت الله مهدوی کنی در تهران و شماری دیگر از روحانیان در قم نگران آینده نقش روحانیت در دولت اند و اعتقادی به تحزب روحانیان ندارند، برخی دیگر از شخصیت های مذهبی چون حجت الاسلام ناطق نوری، رئیس مجلس، طرفدار فعالیت سازمان یافته در میان روحانیت آن هم در حد تحزب اند.

در مقابل این منتقدان، مدافعان و هواداران حکومت مذهبی در درون نظام فعالیت گسترده ای دارند. اینان که به جناح «چپ جدید» معروف شده اند از محافظه کاری و سازشکاری دولت انتقاد می کنند و در مجموع به دو دسته «حزب الهی های منطقی» یا «حزب الهی های روشنفکر» و «گروه های فشار» تقسیم می شوند. در میان اعضای گروه اول می توان از مهدی نصیری، سردبیر *هفته نامه صبح* و جنتی کرمانی نام برد و همچنین از نویسندگان هفته نامه *پیام دانشجو* که به علت انتقاد شدید از دولت انتشار آن ممنوع شد. گروه های فشار معمولاً از نیروهای معتقد حزب الهی تشکیل می شوند و تعدادشان اندک است. اینان که این روزها انصار حزب الله نامیده می شوند همان نیروهایی هستند که کتابفروشی «مرغ آمین» را به آتش کشیدند و سخنرانی های اخیر سروش را بر هم زدند. بدیهی است که همه جناح های وابسته به حکومت از چنین نیروهایی حمایت نمی کنند. برای نمونه، روزنامه *سلام* در چند شماره موضوع به آتش کشیده شدن «مرغ آمین» را مورد بحث قرار داد و از دولت خواست که مقصران را تحت تعقیب قانونی قرار دهد. هفته نامه *صبح* نیز به طنز، و در پاسخ کسانی که به آتش زدن کتابفروشی «مرغ آمین» اعتراض کرده بودند، نوشت که بهتر است معترضان به جای قیل و قال کردن مسئولان این عمل را در چارچوب قانون مورد

تعقیب قرار دهند. ظاهراً قصد نویسندگان این هفته نامه به چالش طلبیدن دولت بود، چرا که می دانستند کسی در درون دولت قادر یا مایل نخواهد بود مسئولان به آتش کشیدن مرغ آمین را به دادگاه کشانند.

در واقع، این حادثه و واکنش های نسبت به آن، حکایت از یک معضل اساسی در جامعه امروز ایران دارد و آن عدم رعایت قانون چه از سوی مردم و چه دولت است. در یک جامعه مردم سالار نیز ممکن است مردمان متعصب و برانگیخته دست به آتش زدن یک کتاب فروشی زنند. مهم این است که پس از روپرو شدن با چنین رویدادی جامعه و دولت هردو بخواهند و بتوانند مجرمان و مرتکبین را مورد پیگرد قانونی قرار دهند. اما از آن جا که نهادهای حقوقی و قضایی در ایران ناتوان و ضعیف اند، قربانیان تجاوز و هواداران آن ها برای دفاع از خود دست به واکنش هایی می زنند که ممکن است در قالب ضوابط قانونی ننگجد و یا چنین به نظر آید. به هر تقدیر چنین واکنش هایی بر میزان تنش در جامعه می افزاید.

ب) گفتنمان رابطه دولت و جامعه مدنی.

ایران را باید هنوز دارای بسیاری از ویژگی های یک جامعه توسعه نیافته دانست. از مهم ترین این ویژگی ها یکی آنست که نهادهای لازم برای گسترش و بهره برداری از ظرفیت های مادی و انسانی جامعه یا هنوز به وجود نیامده یا ضعیف و نارسا است. تنها با رفع این کمبود است که می توان امکان توسعه از طریق مشارکت مستقیم مردم در امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را فراهم آورد. در این زمینه، ایران در سال های پس از انقلاب اسلامی شاهد بحث ها و جدل های گوناگون، هم در میان تصمیم گیران دولتی و هم در میان روشنفکران و نویسندگان، بوده است. مقولاتی چون ریشه های توسعه نیافتگی ایران، علل شکست الگوهای مختلف توسعه و نیز نیاز به یک الگوی جدید در چنین بحث هایی به میان آمده است. اگرچه توسعه سیاسی نیز به معنای اصلاحات درون دولت گهگاه در کنار بحث توسعه مطرح گشته، اما تمرکز اصلی روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی بیشتر بر اقتصاد و فرهنگ جامعه قرار داشته است. در سال های اخیر نه تنها بحث توسعه سیاسی به تنهایی اهمیت یافته، بلکه بحث اصلی بیشتر از پیش به روابط متقابل توسعه در بخش های اقتصاد، سیاست، و فرهنگ جامعه معطوف شده است. این تغییر جهت در بحث توسعه نه تنها مقوله اصلاحات سیاسی و فرهنگی را نمایان تر از همیشه کرده، بلکه باعث شده

است که پویائی رابطه جامعه مدنی و دولت بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. در این بحث جدید، توسعه، به عنوان مقوله ای خاص، در هر مقطع تاریخی رابطه مشخصی را بین دولت و جامعه مدنی می طلبد و به سه مرحله رشد، گذار و توسعه پایدار تقسیم می شود. در مرحله رشد، جامعه به رهبری یک دولت توسعه گرا و مقتدر به شکل بندی اقتصادی دست می یابد. در همین مرحله، دولت زمینه های رشد اقتصادی و سیاسی بخش توسعه گرای جامعه مدنی را فراهم می آورد و به پیدایش و رشد نهادهای متناسب با آن همت می کند. اگر این مرحله با موفقیت طی شود، دولت و جامعه مدنی در انتهای آن به جایی می رسند که نیروهای نهادی دو طرف تقریباً برابرند و یا حداقل جامعه مدنی چنین می اندیشد. در این مقطع است که جامعه از مرحله رشد وارد برهه گذار می شود و در آستانه مرحله توسعه پایدار قرار می گیرد. از ویژگی های این مرحله افزایش تنش های سیاسی در جامعه است که اغلب به کشمکش های جدی سیاسی و گه گاه به انقلاب می انجامد. از همین رو، برای ورود به مرحله توسعه پایدار، دولت و جامعه مدنی باید، در انتهای مرحله گذار، به یک توازن نسبی قدرت برسند. و این ممکن نیست مگر در پناه نهادهای مردم سالارانه در هر دو قطب. این توازن خود پیش درآمدی برای استقرار مردم سالاری نهادی در کشور است. بر عکس، اگر در طی مرحله گذار یکی از دو قطب دولت یا جامعه مدنی قادر به تضعیف یا نابود کردن دیگری شود، جامعه در مرحله رشد متوقف می ماند و در شرایطی نیز به عقب روی می افتد.

چنین به نظر می رسد که جامعه ایران، که در مرحله گذار، در سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۹ به پیمودن سیر قهقرایی محکوم شد، در سال های پس از جنگ وارد مرحله جدیدی از رشد گردید. با توجه به آن چه ایران تجربه کرده، نگرانی این است که یکبار دیگر توسعه اقتصادی کشور در برهه گذار به بن بست رسد. از همین رو، در بحث جدید توسعه به رشد فرهنگ سیاسی در جامعه، اصلاحات سیاسی در دولت، و رشد نیروهای توسعه گرا در جامعه مدنی توجه بیشتری معطوف می شود و استدلال این است که فرهنگ سیاسی موجود توان بالقوه ای برای توسعه ندارد، دولت غیر منسجم و انحصارطلب کنونی به تنهایی قادر به ایجاد عوامل و زمینه های توسعه پایدار نیست، و بخشی از نیروهای جامعه مدنی نیز غیرتولیدی و در نتیجه ضد توسعه اند. در مورد این بخش از نیروهای جامعه مدنی ایران کراراً گفته شده است که روحیه دلالتی و سوداگری بر آن حاکم است. به عبارت دیگر، بخش خصوصی ایران که باید پرچم دار توسعه

اقتصادی در کشور باشد متأثر از یک فرهنگ اقتصادی غیرصنعتی و غیر علمی است. سوای قسمت کوچکی از آن، نیروهای بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گزاری درازمدت نشان نمی‌دهند و آمادگی ندارند سرمایه خود را در راه تحقیق، اختراع، و ابداع و نتیجتاً برای تولید کالاهای جدید به کار برند. گرچه تا کنون اکثر منتقدان بخش خصوصی را مقصر اصلی اقتصاد غیر تولیدی ایران می‌دانسته‌اند، باید پذیرفت که اگر این مشکل با دیدی منصفانه ارزیابی شود، بار مسئولیت ایجاد و ادامه این گونه ویژگی‌ها همانقدر بر دوش دولت است که بر عهده بخش خصوصی.

چنین ارزیابی درمیان روشنفکران توسعه‌گرا مقبولیتی روزافزون یافته و در نتیجه بحث در باره ماهیت دولت و پویائی ساختارها و نهادهایش از همیشه گسترده‌تر شده است. بطور مشخص، در باب پیوند توسعه با رابطه پویا و مردم‌سالارانه میان جامعه مدنی و دولت، مسئولیت اصلی متوجه دولت گردیده است. اعتقاد غالب روشنفکران ایران بر این است که برای ایجاد چنین رابطه‌ای باید خصلت‌های توسعه‌گرا و مردم‌سالارانه در مرحله نخست در درون دولت رشد کند و آن‌گاه تدریجاً به جامعه منتقل گردد. این دیدگاه که اصلاح دولت را مبدأ حرکت در جهت توسعه پایدار می‌داند به درستی بر نقش حساس و تاریخی این بخش در مراحل اولیه رشد اقتصادی تکیه می‌کند. بدیهی است که برای ایجاد این تحول ابتدا باید درکی درست از ساختار و تحولات دولت و رابطه اش با جامعه مدنی به دست داد. متأسفانه، در پژوهش‌هایی که در باره ایران انجام گرفته، به دلالتی که پیش از این توضیح داده شد، بجای بررسی ساختار قدرت و تحولات ساختاری در درون دولت عمده توجه معطوف به ایدئولوژی، سیاست‌ها، و عملکردهای دولت شده است.

در باره ساختار قدرت در نظام سیاسی کنونی ایران باید گفت که در مجموع جمهوری اسلامی نه به گونه یک سازمان هرمی بلکه بصورت اندامی با اعضایی ناهمگون شکل گرفته است. در این نظام ساختار قدرت مرکب از تعدادی حلقه به هم پیوسته و در عین حال خودمختار است. این ساختار غیر متمرکز ریشه‌ای تاریخی در ایران دارد و حتی در نظام پادشاهی هم که به ظاهر بسیار متمرکز می‌نمود دیده می‌شد. نظام جدید شبه‌تیولنداری، در ایران امروز، هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه سیاست تجلی یافته و به صورت ائتلاف میان نیروهای همگون در آمده است. البته، باید توجه داشت که این ساختار جدید قدرت با آنچه در گذشته در کشور وجود داشت تفاوت‌های اساسی دارد. در ساختار

سنتی تیولداری و ملوک‌الطوئفی، همه قدرت در دست یک فرد متمرکز نبود، بلکه در هر طایفه و منطقه، خان یا امیری مستبد کمابیش خودسرانه حکومت می‌کرد. در ایران امروز، چنین نیست. نه خان و امیری در میان است و نه سران نظام توانا به اعمال قدرت مطلقه بر کارمندان و کارگزاران زیر دست خوداند. از سوی دیگر، رقابت میان قدرتمندان سیاسی با دشمنی میان خان‌ها و امیران گذشته تفاوت دارد. در واقع تیولداری جدید اگر چه بی‌نظمی و بی‌قانونی را جانشین استبداد سنتی کرده است، اما در روند تحول خود چه بسا بتواند به نظامی کثرت‌گرا - نه به شکل غربی و نه به گونه مردم سالارانه آن - تبدیل شود، به آن شرط که بی‌نظمی و بی‌قانونی چندان دیر نپاید.

به نظر می‌رسد که ساختار شبه تیولداری در جمهوری اسلامی برای ایجاد و بالندگی نهادهای جامعه مدنی بی‌فایده نیست. کانون‌های قدرت در این نظام متعدد و تاحدی متوازن اند و امکان مانور متقابل در میان دسته‌ها، گروه‌ها و جناح‌های رقیب وجود دارد. از سوی دیگر، باید توجه داشت که از جلوه‌های بارز ساختار شبه تیولداری در ایران بنیادهای انقلابی است که همانند شمشیرهای دو تیغه‌اند: یک تیغه باعث تضعیف دولت و در نتیجه تقویت جامعه مدنی است و تیغه دیگر، وفادار به ساختار شبه تیولداری، مانع اصلی رشد آن از سوی دیگر در این نظام بیشتر مناصب به بستگان افراد قدرتمند در درون حکومت تعلق می‌گیرد و آنان نیز به‌نوبه خود خویشان و دوستان مورد اعتمادشان را به‌عنوان همکار انتخاب و منصوب می‌کنند. در نتیجه، شبکه‌های خویشان و دوستان قدرت واقعی را در دست دارند و بخشی بزرگ از فعالیت‌های دولت در اختیار آنان است. آشکارا برای درک ماهیت چنین نظامی باید بیشتر به پیوندهای دوستی و وفاداری میان صاحبان قدرت توجه داشت تا به تقسیماتی که بر مبنای عقیده و گرایش سیاسی و یا ضوابط و سلسله مراتب اداری به وجود آمده است.

در ایران امروز، قدرتمندترین حلقه تصمیم‌گیری، که در مرکز حلقه‌های دیگر قرار دارد از یک گروه "نخبه ساز" - که بیشتر اعضای آن روحانیان متنفذند - تشکیل شده است. باید توجه داشت که در فرهنگ سیاسی حاکم بر ایران در بیشتر موارد اهمیت و نفوذ فرد به مقام و منصب خاصی بسته نیست و به همین دلیل نیز "نخبه سازان" را در بسیاری از مواقع در رده‌های بالای تصمیم‌گیری سیاسی و یا اصولاً در مناصب دولتی نمی‌توان دید. حلقه دوم قدرت، که از نخبگان طراز اول رژیم تشکیل می‌شود، شامل شخصیت‌های روحانی و

غیرروحانی است. در پس حلقهٔ دوم قدرت، نیروهایی با قابلیت‌های متفاوت مدیریت مستقرشده اند و در واقع پایه‌های قدرت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. از جمله آن‌ها می‌توان رده‌هایی در درون بنیادها، سپاه پاسداران و دیگر نیروهای انتظامی، و بسیج و انواع کمیته‌های امداد را بر شمرد. در این میان به نیروهای دیگری نیز می‌توان برخورد که، در عین وابستگی و اعتقاد به نظام اسلامی و پشتیبانی از آن، نه در حلقه‌های قدرت قرار می‌گیرند و نه به شکل مستقیم در درون دولت جای دارند بلکه در مرز میان دولت و جامعه مدنی قرار گرفته‌اند.

به علت نقش عمده‌ای که نیروهای حلقهٔ دوم قدرت در ادارهٔ جمهوری اسلامی دارند، شناخت دقیق‌تر ماهیت و عملکرد آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این نخبگان از دو گروه «فن سالاران» و «مکتب‌گرایان» تشکیل می‌شوند و از نظر میزان تحصیلات، فرهنگ، شیوهٔ مدیریت و نوع کار با هم تفاوت‌های اساسی دارند. به نظر می‌رسد که رقابت میان این دو دسته از رقابت میان جناح‌های چپ و راست رژیم جدی‌تر و در تعیین آیندهٔ رژیم مؤثرتر است. بطور کلی، مکتب‌گرایان ارزش‌های سنتی را مقدم بر فنون مدیریت مدرن، تجربهٔ فنی، و علم می‌دانند. این بدان معنی نیست که در میان گروه مکتب‌گرا افراد دانش‌آموخته به چشم نمی‌خورند (در بنیادها شمار کسانی که دارای درجهٔ دکترا یا مهندسی اند کم نیست) و بدان معنی هم نیست که گروه مکتب‌گرایان از تحصیل کرده‌ها و فن سالاران برای انجام امور خود بهره نمی‌جویند. ویژگی خاص مکتب‌گرایان این است که نه تنها به نظام ولایت فقیه وفادارند، بلکه ولی فقیه را مافوق قانون و رای اکثریت می‌دانند. در میان مکتب‌گرایان توافقات و بده‌بستان‌ها بر اساس اعتماد شخصی و در قالب شبکه‌های سنتی انجام می‌گیرد. ریشه‌های فرهنگی این گروه را باید در بازار و قشرهای سنتی جامعه جستجو کرد. بخشی کوچکی از این گروه از نزدیکی با غرب خشنود نیستند، مدرن‌گرایی را نمی‌پسندند و ترجیح می‌دهند که ایران همچنان در جهان منزوی بماند. در مقابل، بخش بزرگی از آنان برای پیوستن به جهان و تجدد شروطی دارند. در حالی که بخشی از مکتب‌گرایان اسلام را بر ایران مرجع می‌داند، گروه دیگری به تدریج ایران‌گرا گشته است. در نظر مکتب‌گرایان، شجاعت، ایمان، و روابط مرید و مرادی مهم‌تر از پیروی از مقررات و ضوابط است. رمز موفقیت این گروه را باید در توانایی آنان در ایجاد شبکه‌های ارتباطی، استفاده ماهرانه از شیوه‌های سنتی و کارهای نمایشی برای جلب نظر مردم

دانست. نظام اسلامی در مجموع به این گروه نظر خوشی دارد، زیرا آن را معرف و نماینده خود می‌داند. برخی معتقدند که قدرت این گروه از بحران‌های مزمن و تحولات سریع فرهنگی-اجتماعی کشور نشأت می‌گیرد. باید توجه داشت که مکتب‌گرایان نیز چون دیگر نیروهای جامعه در حال تحول‌اند و بخش وسیعی از آن‌ها به تدریج پذیرای برخی از ارزش‌های مدرن بجای ارزش‌های سنتی شده‌اند.

دسته دوم از نخبگان جمهوری اسلامی را فن‌سالاران تشکیل می‌دهند. برخی از اعضای این گروه تحصیل‌کرده خارج‌اند. در مجموع، توجه این گروه بیشتر معطوف به ایران است تا اسلام. اینان بیشتر به ضوابط و اجرای قوانین نظر دارند تا روابط شخصی و از این مهم‌تر نوع اعتقاداتشان با ایمان مکتب‌گرایان متفاوت است. این گروه دانش، تکنولوژی و تحصیلات را اساس پیشرفت کارها می‌داند و تا حد زیادی عملگرا است. از سوی دیگر، اعضای این گروه هر چند که در حدودی به رموز اداره یک دولت مدرن آگاه‌اند، اما از آن‌جا که در ایجاد شبکه‌های قدرت موفق نبوده‌اند، نتوانسته‌اند در نظام غیر متمرکز کنونی موقعیت خود را استحکام بخشند. در مقابل، گروه اول هم با ساختار سنتی نظام و هم با جامعه همخوانی بیشتری دارد و احتمالاً به همین دلیل تا کنون موفق‌تر بوده است. به عنوان نمونه، می‌توان عملکرد بنیادها را در مقابل وزارت‌خانه‌ها در نظر گرفت. البته باید توجه داشت که بنیادها خارج از قوالب قانونی و کنترل دولت و رها از «مقررات دست‌وپاگیر» کار می‌کنند و این خود یک از دلایل توفیق‌نمایشی آنان است.

عدم موفقیت شماری از فن‌سالاران و بی‌توجهی دولت به سرنوشت آنان، به سرخوردگی برخی از آنها انجامیده و انگیزه ادامه کار در دولت را از آنان گرفته است. بی‌دلیل نیست که بعضی از افراد این گروه از خدمت دولت دست کشیده و به بخش خصوصی و فعالیت‌های آزاد حرفه‌ای روی آورده‌اند. تعدادی نیز به بهانه ادامه تحصیل یا با استفاده از فرصت‌های مطالعاتی ایران را ترک کرده‌اند. نقش مکتب‌گرایان را نیز در بیرون‌راندن این رقبا نباید دست‌کم گرفت. با این همه، دولت آشکارا به حضور و خدمت فن‌سالاران لایق و کارآمد در سطوح بالای دیوان سالاری نیاز فراوان دارد و همین نیاز موقعیت بخشی از آن‌ها را در دولت تثبیت می‌کند. اخیراً نیز قانون به دولت اجازه داده است که برای نگه‌داشتن مدیران و مسئولان رده‌های بالا از ۳۰ تا ۱۰۰ درصد حقوق و مزایا در ماه به آنها "حق جذب" بدهد. اما، در رده‌های پایین‌تر، فن‌سالاران از

صحنه خارج می شوند و مکتب گرایان جای خالی آنان را پر می کنند. اگرچه در کوتاه مدت این جانشینی ممکن است برخی از مشکلات دولت را به گونه ای حل کند، اما در دراز مدت بی شک برای دولت مشکل آفرین خواهد بود. مسئله اصلی آن است که مکتب گرایان برای پیوستن ایران به جهان مدرن آمادگی ندارند و زبان و مقتضیات توازن قوا در جهان امروز را به خوبی درک نمی کنند. یکی از راه های حل معضل «کمبود فن سالار متعهد» جذب فن سالاران دگراندیش است. اما قدرتمندان حلقه اول کمتر به این فن سالاران اعتماد دارند، زیرا معتقدند که اینان اگر پایه های نظام را سست نکنند، حداقل شریک قدرتشان خواهند شد. باید توجه داشت که رهبران نسل اول کمتر انقلابی به شریک کردن فن سالاران دگراندیش اشتیاقی نشان داده اند.

با این همه، واقعیت این است که رژیم، برای طراحی سیاست های خردگرا و برنامه ریزی های اساسی در جهت حل معضل مدیریت به فن سالاران لایق نیازی انکارناپذیر دارد. دقیقاً به دلیل همین نیاز قدرتمندان است که فن سالاران در نهایت امر فرصت رشد و سهیم شدن در قدرت را خواهند یافت. اما، نیاز قدرتمندان شرط کافی برای موفقیت فن سالاری در درون نظام نخواهد بود. مهمترین عامل این موفقیت تحول در ساختار سنتی نظام و آماده شدن آن برای پذیرفتن شیوه های مدیریت علمی است. تا وقتی که این ساختار تغییر نیابد، فن سالاران نظام جمهوری اسلامی موفقیت شایانی نخواهند داشت و محکوم به ماندن در حاشیه خواهند بود.

از دیدگاه رشد جامعه مدنی در ایران، ناتوانی دولت در جذب و حفظ نیروهای دگراندیش و فن سالار پدیده ای شایان توجه است زیرا دولت با دفع کردن این نیروها، در واقع منبع و عامل اصلی رشد جامعه مدنی شده است. اگر در ادامه این روند دولت نتواند، با بهره جویی از نیروهای «متعهد» خود، به تربیت و جذب فن سالاران کارا موفق شود، جامعه مدنی ممکن است از دولت نیز پیشی گیرد. در آن هنگام خطر این است که جامعه مدنی، بویژه بخش سیاسی تر آن، نتواند یا نخواهد با دولت از در مسالمت و مصالحه در آید و در نتیجه جامعه یک بار دیگر بسوی عدم توازن - عدم توازنی که موقتاً به سود جامعه مدنی و نهایتاً به سود دولت خواهد بود - سوق داده شود.

همانگونه که قبلاً اشاره شد، در استقرار مردم سالاری و در فرآیند توسعه در ایران، عامل تعیین کننده نوع رابطه ای است که میان دولت و جامعه مدنی به وجود خواهد آمد. اما این رابطه در ایران هنوز رابطه ای متوازن و سالم نیست.

دولت در ایران هرگز مردم سالاری را برنتابیده، بینشی علمی و تولیدی نداشته، و نسبت به مصالح جامعه آن چنان که باید نگران و دلمشغول نبوده است. جامعه مدنی، بویژه بخش سیاسی تر آن، نیز در مقابل، عمدتاً انحصارطلب و تمام خواه مانده و به شیوه ای غیرمستول عمل کرده است. فرهنگ و سنت استبدادی در ایران و نبود نهادهای واسطه ای را باید از عوامل اساسی چنین ویژگی ها دانست. عامل دیگر، به ویژه در دهه های اخیر، بهره مندشدن دولت از درآمدهای سرشار نفت بوده است. با این درآمد دولت حیات اقتصادی مستقلی یافته و در نتیجه خود را، در مورد اعمال و رفتارش، در برابر جامعه مستول و پاسخگو ندانسته است. این خصوصیات مشوق فرهنگ سیاسی و اقتصادی غیرمولد در جامعه گردیده و باعث شده است که جامعه مدنی نیز تحول نیابد و ضعف ها و خصلت های یاد شده را در دولت تحمل کند.

برای متحول کردن دولت، و ایجاد گرایش به توسعه در آن باید بر نقش منفی درآمد نفت، و ضرورت کاهش اتکاء دولت به آن، اصرار ورزید. تنها در این صورت است که دولت در مقابل جامعه مجبور به قبول مسئولیت خواهد شد. به سخن دیگر، تکیه بیشتر دولت بر درآمدهای ناشی از تولیدات غیر نفتی از استقلال اقتصادیش می کاهد و آن را به جامعه مدنی نزدیک تر و وابسته تر، و در مقابل، نظارت جامعه مدنی بر اعمال و رفتار دولت را نیز آسان تر، می کند.

ج) گفتمان رابطه اسلام، ایران، و جهان.

گفتمان سوم در ایران امروز پیرامون آینده کشور و شامل سه بینش متفاوت است. نخست، بینش جهان گرا که ظاهراً در میان عامه خریداری ندارد و بیشتر به طبقات بالای جامعه، و احتمالاً بخش کوچکی از طبقه متوسط بالا، محدود است. دوم، بینش اسلام گرا که در آن اسلام به عنوان ایدئولوژی دولت پذیرفته شده است و هدف تثبیت حکومت روحانیان و مکتب گرایان است. این بینش، هرچند هنوز در جامعه هوادارانی قابل ملاحظه دارد اما از قوت پیشین آن به ویژه در میان روشنفکران و طبقات بالای جامعه کاسته شده است. نیروهای حزب الله و یا «چپ جدید» اسلامی، و برخی از نمایندگان «راست سنتی»، از جمله هواداران و وابستگان به رسالت و "حجتیه" نمایندگان این بینش اند. و سوم، بینش ملت گرا یا ایران گرا که هنوز انسجام چندانی نیافته و نمایندگان و هواداران سازمان یافته ای ندارد اما می تواند بالقوه معرف جنبشی قابل توجه باشد. ویژگی های این بینش عبارت است از ایمان به حرکت متوازن، تدریجی، و مردم سالارانه در

جامعه؛ قرار دادن منافع ملی در صدر اولویت‌ها؛ دفاع از تمامیت ارضی ایران؛ طرد انزوا و کوشش برای ترفیع مقام ایران در جهان، اعتقاد به هویت ملی ایران؛ ضرورت توسعه اقتصادی و رشد صنعتی و ایجاد ثبات و امنیت داخلی برای جذب سرمایه؛ و اعتقاد به استقرار حکومت قانون. ایران‌گرایی کنونی، که در میان توده‌های عادی مردم ریشه گرفته، با آرمان‌های وطن‌خواهانه سنتی که بیشتر در حلقه‌های روشنفکران و نخبگان مقبولیت داشت، کاملاً یکسان نیست.

برای محبوبیت تازه ملت‌گرایی در ایران دلائل مختلفی وجود دارد از آن جمله عدم توانایی دولت اسلامی در تحقق بخشیدن به اهداف نخستین انقلاب؛ افزایش مشکلات اقتصادی-اجتماعی؛ قرین شدن نام ایران، به ویژه در غرب، با تروریسم؛ اسلام‌گرایی افراطی حکومت در سال‌های نخستین تشکیل جمهوری اسلامی؛ دگرگونی‌های تاریخی در جهان و در خاورمیانه؛ نیاز به تعریفی تازه از هویت و منافع ملی ایران؛ و بالاخره جنگ ایران و عراق.

همراه با گسترش بینش ملت‌گرایانه، جهان‌بینی جمهوری اسلامی نیز متحول شده است. آیت‌الله خمینی و طرفدارانش، پس از تثبیت قدرت و سرکوب مخالفان، اسلام‌گرایی را اساس ایدئولوژی خود قرار دادند. این ایدئولوژی ملت‌گرایی، و تا حدودی تشیع، را به عنوان موانع اتحاد مسلمانان جهان می‌دانست. در نخستین سال‌های دهه ۱۳۶۰، واژه "ایران" به ندرت بر زبان رهبران روحانی-که حاضر نبودند به وجود ایرانی‌سوی اسلام معترف باشند-جاری می‌شد. در همین سال‌ها، کتاب‌های درسی به نحوی بازنویسی شدند که ایران پیش از اسلام مورد اعتنا قرار نگیرد. حتی برخی در صدد تخریب بناهای تخت جمشید به عنوان نمادهای تمدن باستانی ایران برآمدند.

اما چنین ایدئولوژیی با واقعیت‌های جامعه ایران سازگاری نداشت زیرا نه از ایران مایه می‌گرفت و نه از تشیع و از همین رو نه در میان روحانیان غیرسیاسی قم هوادارانی داشت و نه در میان مردم و ملت‌گرایان. به نظر می‌رسد که بینش اسلام‌گرایی افراطی به گونه‌ای طراحی شده بود که هم ایران را با دنیای اسلام متحد سازد و هم مخالفان ملی‌گرای رژیم را از میدان خارج کند. اما از آغاز پیدا بود که به سبب وجود احساسات عمیق ملی در میان ایرانیان و تعلق شدید آنان به تشیع چنین بینشی دوام نخواهد داشت.

با حمله عراق به ایران و پیروزی‌های اولیه آن در اشغال بخش‌هایی از خاک کشور، رهبران حکومت متوجه شدند که برای دفاع از ایران و بسیج مردم برای حضور در جبهه‌های جنگ چاره‌ای جز تقویت احساسات ملی نیست. از سوی

دیگر، شکست رژیم در انجام وعده‌های انقلاب و گسترش مخالفت عمومی با بسیاری از برنامه‌ها و خط‌مشی‌های دولت، روحانیان را وادار کرد که بینش اسلام‌گرای افراطی خود را تعدیل کنند و آمیزه‌ای از "اسلام" و "ایران" را برگزینند و چون گذشته از به کار بردن واژه "ایران" پرهیز نکنند. با این همه تا درگذشت آیت‌اله خمینی اسلام همچنان در صدر و تشیع و ایران در مراتب بعدی جای داشتند. با آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی روند ایران‌گرایی شتاب گرفت و اسلام‌گرای افراطی موضع غالب خود را از دست داد. محتمل آن است که بینش ایرانی-اسلامی به تقویت تشیع و در نهایت امر ملت‌گرایی غیرمذهبی بینجامد. تقارن انتشار روزنامه *ایران* (و نه ایران اسلامی) - که تولدش در اعلان‌های مصور با پرچم سه رنگ ایران اعلام شده بود - با توقیف نشریه *جهان اسلام*، که از سخنگویان اسلام‌گرایان افراطی است، خود می‌تواند قرینه‌ای در تایید دگرگونی‌های اخیر به‌شمار آید.

در این مورد از اهمیت جنگ ایران و عراق در تحکیم هویت ملی ایرانی، و نه بینش اسلام‌گرایانه، غافل نباید بود. آزادی خرمشهر همانقدر با هویت ملی ایرانیان عجین شده و در ضمیر آنان نقش بسته است که فتوحات نادر شاه در دویت و پنجاه سال پیش. گزیدن روزافزون نام‌های ایرانی برای فرزندان را نیز باید قرینه‌ای دیگر در تایید گرایش تازه دانست و همینطور این گزارش‌ها را که دانشجویان دانشگاه امام جعفر صادق به خواندن سرودهای میهنی (از جمله سرود "ای ایران") روی آورده‌اند و یا دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) در فکر تدارک سفری برای دیدار از تخت جمشید بوده‌اند.

ایران امروز شاهد نشر و رواج بحث‌های گوناگون در باره جای دین در دولت و نتایج نامطلوب استفاده از اسلام به عنوان ایدئولوژی سیاسی است. روشنفکران و صاحبان عقاید در ایران از روحانیان به‌خاطر استفاده از مذهب در سیاست خرده می‌گیرند و از بیان آراء خود در ضرورت جدائی دین از دولت پروائی ندارند. به‌ویژه چنین به نظر می‌رسد که اغلب جوانان ایران به این نتیجه رسیده‌اند که مذهب به عنوان ایدئولوژی دولت، پاسخ‌گوی نیازهای یک کشور و جامعه مدرن نیست. حتی برخی از ایرانیان مسلمان نیز بر این باورند که ادامه حضور فعال اسلام در عرصه سیاست داخلی و خارجی ایران، به تضعیف ذات روحانی دین خواهد انجامید.

به این ترتیب جمهوری اسلامی برای تأمین بقای خود احتمالاً ناگزیر خواهد بود عرصه را بر بینش ملت‌گرایانه، که از دوران شاه اسماعیل صفوی پیوندی

استوار با تشیع یافته است، بگشاید و به هواداران آن اجازه تجمع و تحزب و فعالیت در صحنه سیاست دهد. به نظر می‌رسد که روحانیان و جناح میانه‌رو، به رهبری هاشمی رفسنجانی، بیش از رقبای محافظه کار خود متمایل به اتخاذ چنین روش و سیاستی باشند. گسترش نفوذ این جناح است که در نهایت امر، می‌تواند منجر به حضور و فعالیت نیروهای ملت‌گرا در صحنه سیاست ایران شود.

۲) روندهای اساسی در جامعه مدنی

ایران امروز در حال گذار از یک بحران ارزشی است؛ بحرانی که به خطا بحران هویت نامیده می‌شود. ارزش‌های اجتماعی حاکم بر جامعه ایران در آستانه انقلاب از مقولاتی چون استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، و عدم وابستگی اقتصادی نشأت گرفته بود. در سال‌های پس از انقلاب این ارزش‌ها کما بیش و به تدریج یا یکسره رنگ باخته و یا با ارزش‌های دیگری چون تولید ثروت، رفاه، پیشرفت، ارتباط و داد و ستد با دیگران آمیخته شده‌اند. این آمیختگی نیز خود به پیدایش نوعی تضاد ارزشی و فرهنگی در جامعه، به ویژه در میان جوانان و قشرهای مرفه و جهان‌گرای آن، منجر شده و در همان حال گسترش دامنه فساد اداری و سست شدن ضوابط اخلاقی در جامعه بر ابعاد آن افزوده است. در واقع، می‌توان زندگی اجتماعی ایران کنونی را دارای دو جلوه بیرونی و درونی دانست. جلوه و لایه بیرونی حکایت از احترام - اما احترامی ظاهری - به قانون دارد، در حالی که جلوه درونی گویای عصیان و قانون شکنی است. از میان نمونه‌های این فرهنگ دو چهره باید به پدیده‌هایی چون استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای، نوشیدن نوشابه‌های الکلی، رواج روابط جنسی خارج از محدوده نکاح اشاره کرد که نشانی از بی‌اعتنایی به مقررات و قوانین جمهوری اسلامی در زمینه منکرات و منہیات است. چنین عصیان و مقاومت غیرمستقیم و پنهان کارانه خود به ایجاد شبکه‌های گوناگون برای عرضه خدمات و کالاهای غیرقانونی انجامیده و به پیدایش طبقه مرفه نوینی در ایران منجر شده است؛ طبقه مرفه‌تری که بسیار بیشتر از طبقه مرفه دوران پیش از انقلاب به تجمل پرستی گرایش یافته است. همراه با تغییر ارزش‌های اجتماعی، فرهنگ سیاسی ایران نیز دستخوش دگرگونی‌هایی شده است. نشانه‌های تعصب ایدئولوژیک، تندروی‌های سیاسی، شخصیت پرستی، زبونی در مقابل قدرت، گرایش به انتقام جویی کورکورانه کم‌تر به چشم می‌خورد. در این فرهنگ تازه پا توهم توطئه جای چندانی در تجزیه و تحلیل‌های سیاسی ندارد و بازی‌کنان عرصه سیاست تنها با رنگ‌های سیاه و

سفید مشخص نمی شوند. از همه مهمتر، الگوی رفتار اصلاح طلبانه مقبولیت یافته و مصالحه و مسالمت در سیاست از خیانت متمایز شده است. دشمنی آشتی‌ناپذیر و خشونت آمیز با مخالفان، که در فرهنگ رو به زوال سنتی پسندیده بود، به تدریج جای به شکیبائی سیاسی و مبارزه مسالمت آمیز و سنجیده می سپرد. همزمان با چنین دگرگونی ها، منافع ملی بر جای منافع گروهی می‌نشیند و گرایش به همکاری بر میل به تفرقه غلبه می یابد. به تعبیری، شاید بتوان این دگرگونی های تدریجی در فرهنگ سیاسی ایران را به آن چه در برخی از جوامع اروپای شرقی، آمریکای لاتین، و آسیای شرقی در دهه گذشته روی داده است تشبیه کرد. چه، پیدایش و گسترش فرهنگ سیاسی نوین در این جوامع بود که به استقرار نظام های کمابیش مردم سالار و توسعه گرا انجامید.

بازار سنتی نهاد عمده دیگری است که دستخوش دگرگونی های قابل توجه گردیده. پس از پیروزی انقلاب، بخش بزرگی از مناصب سیاسی به تصاحب شماری از بازاریان در آمد و در نتیجه دولت به یک واحد سوداگری بزرگ تبدیل گشت. به این ترتیب بازار، که زمانی خود از مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی بود به تدریج به حاشیه کشانده شد. ایجاد واحدهای بازرگانی و داد و ستد در وزارت خانه ها به تضعیف بازار کمک کرده و تأسیس فروشگاههای زنجیره ای دولتی و غیر دولتی بنیان نهادهای اجتماعی بازار را به شدت متزلزل ساخته است. مهار کردن تورم را که تاکنون بیشتر ناشی از گرایش بازاریان به احتکار و عدم ثبات در عرضه بوده است باید از انگیزه های دولت در اتخاذ چنین سیاست هایی دانست. از سوی دیگر، ساختار روابط بازار، جامعه و دولت با تشکیل مؤسسات حرفه ای، ورود فرآورده های تکنولوژیک غربی (از جمله رایانه ها)، و با پیدایش گروهی جدید از بازاریان جوان که در خارج از بازار سنتی، در دفترهای مدرن، به داد و ستد می پردازند، نیز دستخوش تغییر گشته است.

نشانه های این دگرگونی ها را در زندگی اقتصادی جامعه نیز، که در آن گرایش به سوی سرمایه داری بازار آزاد مقبولیت یافته، می توان دید. یکی از این نشانه ها تبدیل تدریجی فرهنگ اقتصادی درون گرا به فرهنگ اقتصادی برون نگر است. توجه به صادرات غیر نفتی را نیز باید نشانه دیگری از این تحول دانست. در مجموع، بخش اقتصادی جامعه مدنی ایران در پی ثبات، امنیت، و حکومت قانون است و می کوشد تا شرایط جذب سرمایه های خارجی تأمین و امکانات و زمینه های فعالیت های اقتصادی هرچه بیشتر فراهم شود. در همین راستا، باید به افزایش فعالیت های مبتکرانه اقتصادی و تولیدی و تمایل به افزایش

و انباشت ثروت اشاره کرد. اما، به سبب فراهم نبودن شرایط لازم برای فعالیت‌های تولیدی مستقل از دولت، بیشتر سرمایه‌ها، انرژی‌ها و تلاش‌ها همچنان نه در جهت کارهای تولیدی بلکه در راه فعالیت‌های صرفاً سوداگرانه به کار می‌رود. بازار سیاه همچنان گسترده است و ارتشاه حضوری روز افزون و بی سابقه دارد. البته در این میان گسترش صنایع ریخته‌گری، غذایی، فولاد، پتروشیمی و شرکت‌های خدمات رایانه‌ای را نمی‌توان انکار کرد.

نقش زنان را نیز در دگرگونی‌های سال‌های اخیر اندک نمی‌توان شمرد. آنان، علی‌رغم محدودیت‌ها و موانع گوناگون توانسته‌اند تاحدی روندهای ارتجاعی دوره آغازین پس از انقلاب را متوقف سازند. قوانینی که در زمینه ازدواج و طلاق، تحصیل زنان در مدارس عالی، اشتغال آنان، و خدمات اجتماعی به تصویب رسیده نشانه‌های بارزی از پیروزی‌های نسبی زنان است. تا سال ۱۳۷۰ از حضور سازمان‌های زنان در ایران نشانی نبود. اما با آغاز رفت و آمد گروه‌ها و هیئت‌های مدافع حقوق بشر به ایران دولت ناگزیر به تأسیس سازمان‌های زنان شد و در نتیجه تعدادی سازمان‌های غیردولتی (اما وابسته به دولت) برای زنان گشایش یافت و دفتر امور زنان، وابسته به ریاست جمهوری تأسیس گردید. همچنین اندک زمانی پیش از برگزاری کنفرانس جهانی زنان در پکن، دولت جمهوری اسلامی به تأسیس دفتر امور زنان در وزارتخانه‌ها اقدام کرد و متعاقباً شماری از اعضای این دفتر را به پکن فرستاد. علی‌رغم وابستگی مستقیم و غیر مستقیم این سازمان‌ها به دولت همه زنان عضو آن‌ها را نمی‌توان از معتقدان به نظام جمهوری اسلامی شمرد. به هر حال، با آن که امروز سازمان مستقل غیر دولتی مهمی که ویژه زنان باشد در ایران وجود ندارد، و از میان سازمان‌های غیردولتی کوچکی که در ایران فعالیت دارند و در پکن حضور یافتند هیچکدام را نمی‌توان کاملاً مستقل دانست، شمار قابل توجهی از زنان، بی ارتباط با دولت، همچنان به تلاش‌های خود ادامه می‌دهند.

۳) نهادهای و جنبش‌ها

نهادهای جامعه مدنی، در مفهوم متداول این نهادها، هنوز در ایران امروز، شکلی بسیار ابتدائی دارد. در میان این نهادها، انواع سازمان‌های "توسعه‌گرا"، "اختیارطلب"، و "رفاه‌خواه" به چشم می‌خورند گرچه شاید هیچ‌یک از آن‌ها مصداق کاملی از نهادهای موجود در یک جامعه مدنی ریشه دار و تکامل یافته نباشند. از سوی دیگر، به اعتقاد نگارنده مجزا دانستن نهادها و جنبش‌ها در

ایران راه به جایی نمی برد، زیرا اغلب جنبش‌ها در ذات خود نهادی اند و از همین رو باید آن‌ها را جلوه‌ای از نهادهای بالقوه جامعه مدنی دانست. ماهیت نهادهایی که تاکنون تشکیل یافته بیشتر اقتصادی، حرفه‌ای و غیرسیاسی است. با این همه، امروزه در ایران می‌توان روند جدیدی را به سوی تشکیل احزاب سیاسی مشاهده کرد. هر چند یکی از مسئولان رژیم اعلام کرده است که «ما به احزاب احتیاج داریم ولی نه احزاب سیاسی» در ماه‌های اخیر هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، و تعدادی دیگر از رهبران رژیم بر لزوم فعالیت احزاب سیاسی در ایران تاکید کرده‌اند. از میان سازمان‌های شبه‌حزبی به گروه مؤتلفه، گروه حجتیه، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، روحانیت مبارز تهران، و روحانیون مبارز می‌توان اشاره کرد. اخیراً، یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نیز اعلام کرده است که حدود صد تن از نمایندگان این مجلس در آستانه تشکیل حزبی به نام حزب مردم ایران‌اند.

در غیاب احزاب سیاسی، مطبوعات و انجمن‌های حرفه‌ای را باید به اعتباری سایه‌های آنان دانست. در حال حاضر نزدیک به ۴۰۰ مجله و روزنامه در نقاط مختلف کشور منتشر می‌شود. پاره‌ای از این نشریات تخصصی یا علمی‌اند، اما بیشتر آن‌ها به اقتصاد، سیاست، فلسفه و فرهنگ می‌پردازند و مسائل و مشکلات گوناگون را یا به تأیید و یا در انتقاد از مواضع و سیاست‌های دولت در صفحات خود منعکس می‌کنند.

تشکیل انجمن‌های حرفه‌ای گوناگون را که برای دفاع از منافع اعضای خود در برابر دولت و دیگر مراکز قدرت، و همچنین برای تدوین و اعمال ضوابط و مقررات ویژه حرفه خود، تشکیل شده‌اند. نیز باید نشان مهم دیگری از رشد جامعه مدنی دانست. از میان این‌گونه انجمن‌ها می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: "انجمن فارغ التحصیلان اقتصاد دانشگاه‌های ایران"، "انجمن فیلم‌سازان"، "سازمان نظام پزشکی"، "سازمان نظام مهندسی"، "انجمن اسلامی معماران"، "جامعه اسلامی مهندسين"، "کانون نویسندگان"، و "انجمن جامعه شناسان ایران".

برخی از انجمن‌های حرفه‌ای فعالیت در زمینه‌های اقتصادی را نیز بر اهداف خود افزوده و تعدادی از آن‌ها دست به ایجاد شرکت‌های تجاری زده‌اند. در میان این‌گونه سازمان‌ها می‌توان از "سازمان نظام پزشکی" نام برد که ظاهراً مصمم است ضمن کنترل داد و ستد خدمات و وسایل پزشکی در زمینه سرمایه‌گذاری در صنایع تولید وسایل پزشکی نیز وارد فعالیت شود. "سازمان نظام مهندسی" در تهران بیش از ۸۳۰۰ عضو دارد و هیئت اجرایی آن شامل

تعدادی از وزیران و نمایندگان مجلس است. انتخابات این سازمان، به طور مرتب و ادواری برگزار می شود.

دانشگاهها و مدارس عالی، مراکز آموزشی غیر انتفاعی، مؤسسات پژوهشی، تعاونی ها، خانه کارگر، و در برابر آن، جامعه اسلامی کارگران، صندوق های قرض الحسنه، جامعه اسلامی اصناف بازار و گروه سبز (متشکل از طرفداران حفاظت محیط زیست) و سرانجام بنیادهای گوناگون خصوصی و عمومی، که گاه در خدمت دولت و گاه در رقابت با آن، در زمینه های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و سیاسی، نقش های کلیدی ایفا می کنند، نیز می توانند بالفعل یا بالقوه در گسترش جامعه مدنی در ایران مؤثر باشند.

در جامعه امروز ایران جلوه های گوناگونی از جنبش های عمومی را نیز می توان مشاهده کرد. جلوه قهرآمیز این گونه جنبش ها در برخی از شهرهای ایران از آن جمله اسلام شهر، قزوین، و مشهد هویدا شده است. در همان حال، چنین به نظر می رسد که جنبش های اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز نیز، که قصد سرنگونی رژیم را ندارند، رو به گسترش اند. اقدامات اعتراض آمیز برخی از گروه ها و رهبران سیاسی مخالف رژیم در کشور و نشر و پخش نامه های سرگشاده مؤید این نظر است. نامه سرگشاده ۱۳۴ نویسنده به دولت در زمینه تأمین آزادی قلم؛ نامه سرگشاده ۲۱۴ نفر از هنرمندان، نویسندگان و کارکنان صنعت سینما به وزارت ارشاد در اعتراض به کنترل دولت؛ نامه سرگشاده ۱۰۷ نویسنده و ویراستار و ناشر به دفتر ریاست جمهوری در اعتراض به کسانی که عبد الکریم سروش را مورد حمله قرار داده بودند؛ نامه ۴۴ مؤسسه انتشاراتی در اعتراض به سوزاندن کتابفروشی مرغ آمین؛ اعتراض موفقیت آمیز اهل مطبوعات به قانون مطبوعات؛ اعتراضات جسته و گریخته کارمندان دولت؛ اعتصابات متعدد کارگری؛ و یا تظاهرات خیابانی هواداران حفاظت از محیط زیست در اعتراض به آلودگی هوا، همه حاکی از تحرک سیاسی جامعه و نضج جنبش های انتقادی و اصلاح طلب است.

۴) موانع و مقتضیات رشد جامعه مدنی

جامعه مدنی ایران دارای دوستان و دشمنان بی شمار است. از جمله عوامل مساعد به رشد جامعه مدنی می توان از مراکز قدرت در درون دولت (نظام شبه تیولداری حاکم) و وجود نیروهای خواهان مردم سالاری در درون و خارج دولت نام برد. تفکیک نسبی قوای سه گانه کشور و وجود دستگاه رهبری، از یک سو،

و نهاد ریاست جمهوری، از سوی دیگر را نیز باید از عوامل مثبت دانست. افزون بر این، از آن جا که دولت به جامعه مدنی به عنوان پدیده ای فرهنگی می نگرد، و حرکت آن را در عرصه‌هایی جز عرصه سیاست می بیند، در مقابلش واکنشی آمیخته به تسامح و تساهل نشان می دهد زیرا آن را به سازمان دهی سیاسی و بسیج و تحریک توده ها توانا نمی شمارد. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی چالش را تنها از جانب نیروهای سیاسی و حرکت‌های سازمان یافته می داند نه از جانب آنان که به انتقادهای عقیدتی و حرفه ای مشغول اند. دولت در عین حال جامعه مدنی را عرصه ای می بیند که در آن اندیشه های روشنفکران منتقد هم مجال تظاهر می یابد و هم خنثی می شود. به این نکته نیز باید توجه داشت که تضادهای درون جامعه دیر یا زود به داخل کالبد دولت رخنه می کند و در نتیجه دستگاه‌های امنیتی، انتظامی و ایدئولوژیک دولت نیز به تدریج قابلیت ارائه موضع و واکنش سخت و منسجم را از دست می دهند. همین جریان است که به آزادی عمل نسبی منتقدان انجامیده.

از سوی دیگر، جامعه مدنی دولت را به صورت دستگاهی می بیند که اندک‌اندک اراده اش برای دستیابی به انسجام و یکپارچگی درونی سست می شود. دولت نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در حوزه های فرهنگی و اجتماعی نیز دست به عقب نشینی زده است. بحران‌های اقتصادی کشور جناح‌ها و نیروهای حاکم را به سوی ائتلاف های گوناگون می کشاند؛ ائتلاف هایی که به نوبه خود در رشد جامعه مدنی بی تاثیر نخواهند بود. در عین حال، شماری از سازمان‌هایی که حکومت برای تحکیم قدرت خود به وجود آورده است، از قبیل خانه کارگر، به نوعی خودفرمانی رسیده و در نتیجه از منتقدان دولت گشته اند.

تأثیر عوامل بین المللی به ویژه فشارهایی که از کشورهای غربی به ایران وارد می کنند در رشد جامعه مدنی روشن نیست و چنین به نظر می رسد که این گونه فشارها نتایج متضادی به بار آورده اند. زیرا از سویی منجر به بازشدن نسبی فضا شده اند و از سوی دیگر قدرت عوامل و شخصیت های اصلاح طلب دولت را تضعیف و دست تندروها و اصلاح‌ستیزان را برای محدود کردن آزادی‌های روشنفکران منتقد بازتر کرده اند.

در آسیب پذیری جامعه مدنی ایران، که نیازمند فضایی آرام و امن است، تردید نباید کرد. مشکلات اقتصادی و سیاسی و فشارهای خارجی را باید از موانع فراهم شدن چنین فضایی دانست. اشکال این جاست که در جوامعی مانند ایران، با تضعیف حکومت، تنها احزاب سیاسی پدیدار می شوند بی آن که جامعه

مدنی فرصت رشد پیدا کند. معمولاً به هنگام اوج گیری بحران داخلی و بروز خطرهای و تهدیدهای خارجی، دولت است که خواه و ناخواه عهده دار اختیارات و مسئولیت های جامعه مدنی می شود. بنابراین، اگر رژیم جمهوری اسلامی نتواند برای مشکلات کشور، بالاخص در عرصه اقتصادی و در زمینه روابط خارجی راه حل هایی بیابد، فشارهای حاصله ممکن است به ضعف عوامل مساعد به رشد جامعه مدنی بینجامد و، پیش از آن که نهادهای جامعه مدنی دوام و قوام یافته باشند، اصلاح ستیزان به تثبیت قدرت خود موفق شوند. این نکته را نیز نباید از یاد برد که رشد و گسترش زودرس برخی از نهادهای جامعه مدنی ممکن است، در شرایط بحرانی و ضعف دولت، به تشدید تنش های سیاسی و اجتماعی منجر شود و نهایتاً کشور را به مسیری نامطلوب و نامعلوم کشاند.

از دو عامل نامساعد دیگر برای رشد جامعه مدنی نیز غافل نباید ماند. نخست، استمرار روحیه انتقام جویانه در فرهنگ سیاسی ایران است که امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت در جامعه را از آن چه هست کم تر می کند زیرا طبقه حاکم همواره بر این باور است که با از دست دادن قدرت هستیش را نیز خواهد باخت. عامل دیگر گرایش به استفاده از اهرم قدرت سیاسی برای دستیابی به امکانات مالی و ثروت اندوزی است. این گرایش تا هنگامی که بخش اقتصادی جامعه به توانایی های تولیدی، و به ویژه تولید صنعتی، گسترده نرسد همچنان ادامه خواهد داشت. تا فرهنگ انتقام به فرهنگ مسالمت تبدیل نگردد و رابطه کنونی قدرت و ثروت قطع نشود بخت اصلاحات عمده سیاسی و اجتماعی در ایران چندان نخواهد بود.

در مقام نتیجه گیری از آن چه در این نوشته آمده می توان گفت که رشد جامعه مدنی، و در نهایت امر توسعه اقتصادی و استقرار دموکراسی، در ایران به توازن بین عوامل، نیروها و نهادهای دولتی و غیر دولتی بستگی دارد. ثبات و امنیت داخلی و روابط متعادل و سنجیده خارجی و شکوفایی یک فرهنگ سیاسی غیر سنتی نیز در روند و سرعت رشد دارای اهمیتی شایان است. آگاهی از کم و کیف عوامل مؤثر در این رشد، و شناختی دقیق تر از ساختار قدرت در ایران خود می تواند بالقوه عاملی مؤثر در تسریع این روند باشد. در تحلیل نهائی، سرنوشت جامعه مدنی ایران در گرو حرکتی گسترده به سوی آشتی ملی و مشارکت همگان در فرآیند توسعه و اصلاحات سیاسی در کشور است.

* از پویا علاءالدینی که مرا در تهیه این مقاله یاری داده است سپاس گزارم.

ایران‌نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه‌نامه جامعه مدنی با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- ۳
- ۵ احمد اشرف نظام صنفی و جامعه مدنی
- ۴۱ شهلا حایری بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان
- ۶۱ علی بنوعزیزی بحران مشروعیت، شیوه‌های مقاومت و جامعه مدنی
- ۷۹ هوشنگ امیراحمدی درآمدی بر جامعه مدنی در ایران
- ۱۰۷ فرهاد کاظمی سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب:
- ۱۲۵ احسان یارشاطر موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء)
- ۱۳۱ فخرالدین عظیمی صد سال تکاپو (جان فوران)
- ۱۵۳ سید ولی رضا نصر چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه
- یاد رفتگان
- ۱۶۲ استاد محمدجعفر محبوب
- ۱۶۳ سیاوش کسرایی
- ۱۶۵ بنیاد در سالی که گذشت
- ۱۶۸ کتاب‌ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله‌ها به انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد
Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳، ۲، ۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

جامعه مدنی و سیاست

استقلال از دولت

جامعه مدنی همواره بخش مهمی از زندگی سیاسی و اجتماعی ایران بوده است، زیرا با موانعی که در طول تاریخ برای گسترش حیطه نفوذ دولت وجود داشته، بسیاری از عوامل تشکیل دهنده جامعه مدنی مجال رشد یافته و گروه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های بسیاری، بیرون از دسترس مستقیم دولت، به فعالیت مشغول شده‌اند. علایق مشترک حرفه‌ای، خانوادگی، قبیله‌ای، مذهبی و سیاسی را باید از جمله دلایل پیدایش این گونه انجمن‌ها و سازمان‌ها دانست. مجموعه‌ای از پیوندها و ارتباط‌ها نیز این سازمان‌ها و انجمن‌ها را از سویی به یک دیگر، و از سوی دیگر به دولت مرتبط ساخته است. این پیوندها پیوسته متاثر از خواست‌های اساسی هر گروه و سازمان بوده و با دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور تحول یافته است.

* استاد علوم سیاسی در دانشگاه نیویورک.

تأثیر نظام پدرشاهی حاکم بر ساختار سیاسی کشور در این پیوندها و ارتباطات آشکار است. در واقع عرصه سیاست در ایران را می توان مصداق بارزی از تعریف ماکس وبر در باره نظام پدرشاهی دانست، یعنی نظامی سنتی که در آن قدرت در رهبر و خاندان او متمرکز بوده^۱ و دو ویژگی عمده و مرتبط با یکدیگر داشته است: یکم، تأکیدی مستمر بر اهمیت شخص فرمانروا تا حد تقدس و حتی یکی دانستن او با دولت. انتساب صفات و یا القابی چون ظلّ الله به شاه را باید نشانی از این تأکید دانست. دوم، اعمال قدرت در این گونه نظام، حتی در گذشته دور، نیز چندان نامحدود نبوده است و معمولاً شماری از گروه‌ها و واحدهای اجتماعی رسمی و غیررسمی میان جامعه و دولت حائلی ایجاد می کرده اند. گرچه رابطه اغلب این گروه‌ها با دولت رابطه ای بسان رابطه حامی و حمایت شونده بود اما زیادی فاصله‌ها و محدودیت ارتباطات خود اقتدار دولت را تعدیل می کرد و در نتیجه بسیاری از این گروه‌ها تا حدی از آزادی عمل برخوردار می شدند.

در قرن نوزدهم پس از شکست های ایران در جنگ با روسیه و تلاش پادشاهان قاجار برای نوسازی ارتش، شرایط تازه ای پدیدار شد و توانایی دولت مرکزی برای کنترل جامعه و اعضا و واحدهای آن افزایشی قابل ملاحظه یافت و در سراسر کشور مشهود و محسوس شد. به گفته آن لمبتون:

در آغاز، با دستیابی به ابزار و تکنیک های نوین نظامی و تمرکز بیشتر، دولت نفوذ و حضور محسوس تری در نواحی مختلف کشور یافت. اما از آن جا که گسترش توانایی های دولت، برخلاف آنچه در غرب می گذشت، با محدودیت ها و موازین دموکراتیک همراه نبود، فطرت استبدادی نظام حکومتی عریان تر شد. در گذشته استبداد دولتی نه در سراسر کشور بلکه در میان گروهی محدود از ایرانیان احساس می شد و از همین رو قابل تحمل بود. اما از این دوره به بعد، با گسترش توانایی ها و امکانات ماموران و ایادی دولت برای دخالت در زندگی عامه و در زمینه های گوناگون، فشار استبداد محسوس تر گردید.^۲

با استقرار سلسله پهلوی در سال ۱۳۰۴ شمسی فراگرد تمرکز حکومت و گسترش اقتدار و کنترل دولت مرکزی ادامه یافت. رضاشاه به تأسیس ارتش نوین ایران و اجباری کردن خدمت نظام وظیفه اقدام کرد و به این ترتیب ارتش به تدریج به عنوان ابزار عمده اقتدار دولت جانشین قبائلی شد که در گذشته از عوامل عمده حمایت و تحکیم پایه های اقتدار سلسله های پادشاهی بودند.^۳

با وجود وقفه‌هایی که در این فراگرد - به سبب عوامل داخلی یا خارجی - ایجاد شد، می‌توان گفت که این نقش ارتش در نظام اجتماعی و سیاسی ایران تا پایان سلطنت محمد رضا شاه همچنان برجای بود. نقش نیروهای انتظامی و امنیتی را، که به منظور کنترل نیروهای مدعی حکومت و یا از میان بردن یا خنثی کردن رهبران آن‌ها ایجاد شده بود، نیز نباید کوچک شمرد.^۴

در سال‌های پایانی پادشاهی پهلوی، دولت، با استفاده از درآمدهای معتنا به نفتی، کنترل خود را بر زندگی اقتصادی جامعه نیز افزایش داده بود.^۵ در واقع، بخش عمده‌ای از رابطه حکومت با جامعه از راه سرمایه‌گذاری دولت در طرح‌های ساختمانی، عمرانی، نظامی و مصرفی تعیین و تنظیم می‌شد.^۶

پیدایش یک حکومت خودکامه و بی‌نیاز از حمایت مردم را باید پی‌آمد این گونه‌اهرم‌های نظامی، امنیتی و اقتصادی دانست. به تعبیر یک محقق آمریکایی: «خودکامگی و عدم وابستگی دولت به مردم، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، به آن اجازه می‌داد بدون حضور و فعالیت احزاب، مطبوعات و قوه مقننه مستقل، به اعمال قدرت ادامه دهد و سیاست‌هایی را اتخاذ کند که بیشتر بازتاب اولویت‌های مورد نظر شاه بود...»^۷ به این ترتیب محدودیت‌هایی که از بالا بر جامعه مدنی تحمیل می‌شد حوزه فعالیت آن را محدود می‌کرد. تنها حوزه‌ای را که می‌توان تا حدی از شمول دخالت کامل و محدودیت‌های تحمیل شده از سوی دولت‌های مقتدر بیرون دانست حوزه مذهبی بود. این حوزه در طول دهه‌ها سال هم از نوعی استقلال مالی برخوردار شده بود هم گهگاه می‌توانست با دولت از در مخالفت درآید. در واقع، با مرور زمان، مراکز و نهادهای مذهبی مهم‌ترین نقطه ضعف رژیم پادشاهی و عاملی عمده در فروپاشی آن شد. با این همه، جامعه مدنی در ایران، علی‌رغم محدودیت‌ها و تنگناهای ناشی از دخالت‌های دولت، یکسره ناپیدا نبود.

پس از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، یکبار دیگر فراگرد تسلط دولت بر زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه سرعت گرفت. گرچه در اوان انقلاب شماری از گروه‌ها و سازمان‌های مستقل و نیمه مستقل به رقابت برای دسترسی به سهمی از قدرت سیاسی مشغول شدند، دیری نپایید که آثار گرایش به سوی تمرکز قدرت و حاکمیت مطلق دولت اسلامی محسوس شد. طبق مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی این قانون «مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی می‌باشد»^۸ این «خواست قلبی» به تعبیر

واضعان این قانون استقرار یک نظام اسلامی است که در آن عدالت اجتماعی و خودکفایی اقتصادی در صدر اولویت ها قرار می گیرد. نیل به اهداف و اجرای ضوابط مندرج در اصل ۴۳ همین قانون خود نیازمند آن است که حکومت نقشی عمده و فعال در زندگی جامعه ایفا کند. براساس این ماده دولت موظف به تأمین «نیازهای اساسی . . . شرایط و امکانات کار» برای «همه» و «تنظیم برنامه اقتصادی کشور» و «جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور» است. اصل ۴۴ قانون اساسی نظام اقتصادی جمهوری اسلامی را به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی تقسیم می کند و در این تقسیم بندی دولت ظاهراً نقش تنظیم و کنترل بخش های تعاونی و خصوصی را نیز به عهده دارد. گرچه قانون مالکیت شخصی را «محترم» می شناسد (اصل چهل و هفتم) اما با احاله کار تعیین «ضوابط» آن به قوانین عادی، حدود این مالکیت را مسکوت گذاشته است.

بحث های ممتد و اختلاف نظرهای پنهان و آشکاری که در میان گروه ها و جناح های مختلف رژیم در باره پیوند دین و دولت در دهه نخست استقرار رژیم جمهوری اسلامی در جریان بود، سرانجام با حکم آیت اله خمینی در سال ۱۳۶۷، که در آن «مصلحت» حکومت اسلامی مقدم بر احکام ثانویه اسلامی شمرده می شد، پایان یافت. همانگونه که احمد اشرف اشاره کرده است این حکم تاریخی عملاً دست حکومت را در اتخاذ هر نوع تصمیمی در باره زندگی و منافع و مصالح امت اسلامی بازگذاشت.^۱

به این ترتیب، با توسل به دو اصل «مصلحت نظام» و «ولایت مطلقه فقیه» و با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، آیت اله خمینی بر اقتدار و حاکمیت دولت به گونه ای بی سابقه افزود و به گفته آبراهامیان «دولت اجازه یافت که به دستاویز مصلحت عمومی حقوق شهروندان را مورد تجاوز قرار دهد.»^{۱۰} به سخنی دیگر، با این تحولات و تعبیرات تسلط دولت بر جامعه مدنی تثبیت شد و، به تشخیص ولی فقیه، منافع دولت بر مصالح دولت، برتری و اولویت یافت و توجیهات و مصلحت اندیشی های مذهبی بُعد تازه و عمده ای بر حوزه اقتدار سنتی دولت در ایران افزود.

شهروندی و مسئله دگراندیشی در جمهوری اسلامی

طبق اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا. . . و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.» افزون بر این، طبق اصل پنجم همین قانون، در جمهوری اسلامی،

تا زمان ظهور ولی عصر، «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل . . . است.» گرچه همانگونه که آبراهامیان به درستی اشاره می کند همه اصول مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا همه ویژگی های نهادهای این جمهوری منشائی بنیادگرایانه ندارند،^{۱۱} واقعیت این است که مفهوم شهروندی در دوران این رژیم ملهم از مفاهیم و اصول مذهبی است.

در نظام جمهوری اسلامی، اصول و ضوابط مذهبی تعیین کننده وظایف شهروندی و داور رفتار شهروندان در عرصه های گوناگون اجتماع است. شهروندان مؤمن مکلف به اجرای حکم امر به معروف و نهی از منکر، و به اعتباری، نمایندگان حکومت اند که باید نسبت به اجرای احکام مذهبی و رعایت اخلاق اسلامی از سوی همگان جدیت و مراقبت کنند. فردی عضو جامعه اسلامی شناخته می شود که ضوابط و قوانین اسلامی را بپذیرد و از آن ها تخلف نکند. به این ترتیب، در جمهوری اسلامی شهروندی را باید حقی مشروط دانست که احقاق و استیفای آن متناسب با میزان پشتیبانی فرد از دولت است. در این تعریف از شهروندی طبیعتاً اجتماع بر فرد اولویت می یابد،^{۱۲} و حکومت، به بهانه تأمین مصالح «امت» اسلامی، عملاً مجاز به تجاوز ادواری یا مستمر به حقوق شهروندان می شود. برخی از مسائل و مشکلاتی که به همین سبب به تحدید حقوق ایرانیان انجامیده به تفصیل در گزارش یکی از سازمان های مدافع حقوق بشر، تحت عنوان «قراولان اندیشه: حدود آزادی بیان در ایران» تشریح شده است.^{۱۳} این گزارش شیوه ها و روش های رسمی و غیررسمی کنترل و سانسور عقاید و آراء و اثر آن بر آزادی بیان را در همه عرصه های زندگی شهروندان مورد بررسی قرار داده است. به اعتقاد نویسندگان این گزارش حتی ضوابط و اصول مندرج در قوانین جمهوری اسلامی نیز مانع تخلفی به این آزادی نیست زیرا در آن ها حق مخالفت و حتی انتقاد نیز تا آن جا تضمین شده که مبانی با موازین اسلام و مصالح جامعه نباشد.^{۱۴}

اقلیت های مذهبی

در جامعه ای که که کیش و مذهبی خاص قواعد زندگی را بر عموم تحمیل کند، به خصوص اگر این قواعد سخت و تنگ نظرانه باشد، زندگی اقلیت های مذهبی بسی دشوار خواهد بود. در جمهوری اسلامی، پیروان دین های زرتشتی، یهودی و مسیحی، که در سنت اسلامی اهل کتاب به شمار می آیند، به عنوان تنها اقلیت های مذهبی به رسمیت شناخته شده اند و مطابق اصل سیزدهم قانون

اساسی «در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می کنند.» به ظاهر چنین به نظر می رسد که رژیم جمهوری اسلامی از این اصل عدول نکرده است. اما شواهد دال بر آن است که اقلیت های مذهبی در ایران با دو مسئله عمده روبرو هستند. نخست آن که رژیم جمهوری اسلامی پیروان اقلیت های مذهبی را "خودی" نمی پندارد و به آنان به چشم "غریبه" می نگرد. در واقع، برخی از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، از جمله اصل بیست و ششم، آزادی اقلیت های مذهبی را مشروط به آن کرده است که «اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.» همانگونه که آن مایر در مقاله خود^{۱۰} به آن اشاره کرده است این اصل آزادی اقلیت های مذهبی را مشروط به رعایت ضوابط مذهب اسلام از سوی آنان می کند و به این ترتیب و در نهایت امر حق تحدید و سلب این آزادی را به داوری رژیم جمهوری اسلامی وا می نهد. اصل بیست و ششم و برخی دیگر از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی محدودیت ها و مشکلات عمده دیگری نیز برای اقلیت مذهبی که به رسمیت شناخته نشده باشد به وجود آورده است. برای نمونه، پیروان کیش بهایی، که از نظر جمهوری اسلامی نه اعضای یک اقلیت مذهبی بلکه پیروان یک گروه سیاسی اند، پس از انقلاب عملاً از همه حقوق شهروندی محروم شده و در معرض انواع فشارها، و محرومیت ها قرار گرفته اند.

رژیم جمهوری اسلامی دگراندیشی را نمی پسندد و ضرورتی برای احترام به آراء مخالف و بردباری نسبت به پیروان کیش ها و مسلک های ناهمخوان با مواضع و آرمان های مذهبی و سیاسی خود، نمی بیند. از همین رو، با وجود برخی از تضمیناتی که در قانون اساسی آن به چشم می خورد، رژیم جمهوری اسلامی نه اقلیت های مذهبی و نه هیچ گروه دگراندیشی را بر نمی تابد و با آنان به تسامح و تساهل، که از عوامل ضروری برای رشد جامعه مدنی است، رفتار نمی کند.

موقع زنان

مسئله زنان در جمهوری اسلامی مسئله پیچیده ای است. از یک سو، زنان به عنوان پیشگامان انقلاب و مدافعان ارزش های آن، رکن اساسی خانواده و مسئول آموختن اخلاق و رفتار اسلامی به کودکان شناخته شده اند. تاکید بر این بعد از نقش و مسئولیت زنان بخشی لاینفک از گفتمان رهبران و سخنگویان جمهوری اسلامی، از جمله آیت اله خمینی، بوده است. وی در اوان انقلاب خطاب به جمعی

از زنان که در قم به دیدار او آمده بودند گفت:

قوانین اسلام به نفع و مصلحت زن و مرد هردو وضع شده است. لازم است که زنان در سرنوشت مملکت سهمی داشته باشند همانطور که در جنبش انقلابی ما شرکت کردید و در واقع نقشی اساسی در آن داشتید، حالا هم باید در پیروزی آن شرکت کنید و هروقت لازم بود دوباره قیام کنید. کشور متعلق به شماست و انشاءاله دوباره آن را خواهید ساخت.^{۱۶}

وی در وصیت نامه خود نیز به نقش و اهمیت زنان اشاره کرده و گفته است «ما مفتخریم بانوان در صحنه های فرهنگی، اقتصادی و نظامی حاضر و همدوش مردان یا بهتر از آنان در راه تعالی اسلام و مقاصد قرآن کریم فعالیت دارند.»^{۱۷} بنابر این نمی توان انکار کرد که نقش اساسی زنان در جامعه مورد تأیید و پذیرش رهبران جمهوری اسلامی قرار گرفته است. بازتاب هایی از این تأیید و پذیرش را در قانون اساسی و برخی از قوانین عادی نیز می توان دید. زنان حق رأی دادن و انتخاب شدن به مجلس شورای اسلامی را دارند. در واقع نه تن از ۲۶۸ نماینده دوره چهارم این مجلس زن اند که گرچه چندان نیست و گرچه نمایندگان زن در این مجلس نقشی فرعی دارند، اما در مقایسه با بسیاری از جوامع اسلامی خاورمیانه، نقش سیاسی و اجتماعی زنان ایران بیشتر و گسترده تر به نظر می رسد. با این همه، تبعیض ها و محدودیت هایی را که پس از انقلاب بر زنان وارد شده ناچیز نمی توان شمرد. بسیاری از قوانین و مقرراتی که در دوران پیش از انقلاب زمینه گسترش آزادی ها و حقوق زنان و برابری آنان با مردان را فراهم کرده بودند با استقرار جمهوری اسلامی ملغی شدند. آزادی تعدد زوجات، احیای نهاد صیغه، و تصویب قانون قصاص اسلامی را باید از نشانه های فرو افتادن زنان به مقام شهروندهای درجه دوم شمرد. در واقع، حتی برخی از نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی نیز گاه نارضایی خود را از وضع آزادی ها و حقوق زنان آشکارا اعلام می کنند. به گفته اعظم طالقانی «مطرح کردن الگوهایی برای زنان به طور لفظی کافی نیست و این که فقط در پشت تریبون ها بگویند زن ها مقام والایی دارند، قابل قبول زنان انقلابی ما نیست. . . باید خلاءها و نارسایی های قانونی و اجرایی برطرف شود. . . این وظیفه مجلس پنجم است که از شعار بگریزد و بر احیای حقوق واقعی زنان تکیه کند.»^{۱۸}

در همان حال باید توجه داشت که در مجموع زنان در برابر این محدودیت ها

و تبعیض‌ها ساکت نمانده و به شیوه‌های گوناگون، از جمله شرکت در انجمن‌های دولتی یا نیمه دولتی زنان، و از راه مقاومت‌های منفی، برای بازکردن فضای زندگی اجتماعی خود کوشیده‌اند^{۲۱} و در این راه به موفقیت‌هایی نیز دست یافته‌اند.^{۲۲} به اعتقاد اریکا فریدل، «هنگامی که زنان در یک جامعه مردسالار، چون ایران جمهوری اسلامی، جز حصه ناچیزی از قدرت تصمیم‌گیری در اختیار ندارند، و عرصه نفوذ و فعالیت آزاد را بر خود تنگ می‌بینند، ناگزیر به سلاح ضعیف دست می‌زنند که همانا طفره رفتن از اجرای قانون و مقاومت منفی و غیرمستقیم است.»^{۲۳}

بسیاری از پژوهشگران وضع زنان ایران را به شدت ناخوشایند می‌دانند و از رژیم به خاطر موانعی که در راه شرکت فعال زنان در زمینه‌های گوناگون اجتماعی بنا کرده خرده می‌گیرند. افسانه نجم‌آبادی معتقد است که «هرچه زنان ایران بیشتر به زندگی و فعالیت‌های اجتماعی رو می‌آورند رژیم، از بیم آن که معاشرت و همکاری نزدیک زنان و مردان در جامعه ارزش‌های اسلامی را تضعیف کند و راه را برای رخنه فرهنگ غربی بازتر سازد، به تحمیل ضوابط و موازین اخلاق اسلامی بیشتر اصرار می‌ورزد.»^{۲۴} در تجزیه و تحلیل نهائی، می‌توان گفت زنانی که در ایران در صدد دستیابی به نقش و منزلت مطلوب خود در جامعه‌اند از مسئله هویت مذهبی حکومت به‌آسانی نمی‌توانند در گذرند. زیرا، رژیم جمهوری اسلامی تنها فضای محدودی را به فعالیت زنان اختصاص داده است و مهم‌تر از آن هر لحظه ممکن است به منظور تثبیت ماهیت مذهبی خود و اجرای گسترده‌تر احکام الهی همین فضا را نیز از آنچه هست محدودتر کند.

چه در مورد زنان و اقلیت‌های مذهبی، و چه حتی در مورد اکثریت شیعه‌مذهب ایران، رژیم جمهوری اسلامی آزادی‌ها و حقوق شهروندی را تنها در قالب تنگ آراء و تفاسیر خود از یک جامعه اسلامی تعریف و تعیین می‌کند. در دید رژیم حاکمیت نهایی نه در مردم که در خداوند و قانون او نهفته است. تا چنین دید و فلسفه‌ای از ماهیت حکومت حکمفرماست بعید به نظر می‌رسد مفاهیمی چون شهروندی و احترام به حقوق اقلیت و مدارا با دگراندیشان تعریف دیگری پیدا کنند.

گروه‌ها، انجمن‌ها و نهادهای خودفرمان

گروه‌ها، سازمان‌ها، و انجمن‌های مستقل و نیمه مستقل، که ارکان اساسی

جامعه مدنی اند، در ایران هم وجود دارند اما در خودفرمانی و استقلال آن ها از دولت جای تردید است، چه، همان رابطه پدرسالاری که در نهادهای خانواده و قبیله در ایران می توان دید بر روابط دولت با این گونه سازمان ها نیز حکم فرماست. در واقع، با استقرار رژیم جمهوری اسلامی این نوع رابطه، یعنی رابطه میان حامی و حمایت شونده، قوت بیشتری یافت. یک پارچه شدن اقتدار سیاسی و مذهبی، پذیرفتن اصل ولایت فقیه به عنوان فلسفه حکومت و اختیارات و مسئولیت های عملاً نامحدودی که قانون اساسی جمهوری اسلامی برای آیت اله خمینی قائل شد در مجموع به تسلط هرچه بیشتر نظام پدرشاهی در جامعه ایران انجامید.

اما، با وجود محدودیت ها و نظارت های دولتی، به شمار نسبتاً وسیعی از انجمن ها و سازمان هایی که در ساختار کنونی جامعه ایران به فعالیت مشغول اند می توان برخورد. گرچه طبقه بندی این گروه ها و سازمان ها چندان ساده نیست، به طور کلی آن ها را به دو نوع عمده می توان تقسیم کرد. یکی سازمان های دولتی و دیگری سازمان ها و نهادهای نیمه مستقلی که به درجات گوناگون با حمایت و تصویب دولت به فعالیت ادامه می دهند. در این میان گروه های دیگری چون نهضت آزادی و برخی دیگر از سازمان های کوچک سیاسی نیز به چشم می خورند. به نظر چنین می رسد که نهضت آزادی تنها سازمان سیاسی در کشور است که تلفیق اصول مردم سالاری و موازین اسلامی در حکومت را ممکن می داند و پیگیرانه رهبران جمهوری اسلامی را به پاسخ گویی به مردم فرا خوانده است. با وجود فشارها و تضییقات وارده از سوی دولت این گروه همچنان به تلاش برای انعکاس خواست ها و هدف های خود ادامه می دهد و از همین رو باید آن را در عداد نهادهای جامعه مدنی در ایران به شمار آورد.

نهادهای شورایی

الف) شوراهای محلی

قانون اساسی یک فصل و هفت اصل را به تعریف ماهیت و وظایف شوراها به عنوان پیوندها و نهادهای ارتباطی میان مردم و حکومت اختصاص داده است. مطابق این قانون شوراهای ده، بخش، شهر، شهرستان و استان که با انتخابات عمومی تشکیل می شوند وظیفه احراز، تنظیم و ارائه خواست های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی و رفاهی مردم ساکن نواحی خود را به عهده دارند. نخستین انتخابات شورایی در سال ۱۳۵۸ در سراسر ایران، به جز

استان‌های آذربایجان شرق و کردستان، برگزار شد و از میان ۵۰,۰۰۰ نامزد انتخاباتی ۱,۱۰۰ تن به عضویت شوراهای شهری انتخاب شدند.^{۲۳} اگر این شوراهای بتوانند براساس آن چه قانون اساسی بر عهده آن‌ها گذاشته است عمل کنند و معرف منافع موکلان خود در مقابل دولت شوند ممکن است سرانجام به نهادهای موثر جامعه مدنی تبدیل گردند. اما در شرایط کنونی و با توجه به نحوه انتخابات و دخالت‌های سیاسی عوامل دولتی، به نظر نمی‌رسد که این شوراهای قادر به انجام رسالت خود شده باشند. افزون بر این، بررسی که اخیراً به انجام رسیده حکایت از آن دارد که بخش قابل توجهی از مردم وجود این شوراهای را در زندگی خود بی‌تأثیر و بی‌فایده می‌دانند.^{۲۴}

ب) مجلس شورای اسلامی

علی‌رغم نبود آزادی تشکل، تحزب و فعالیت سیاسی در مخالفت با نظام جمهوری اسلامی، عرصه سیاسی کشور از رقابت میان جناح‌هایی که موافق با آرمان‌ها و اهداف نظام اند تهی نیست. در هر چهار دوره مجلس شورای اسلامی این جناح‌ها برای دستیابی به سهم بیشتری از قدرت تصمیم‌گیری و تحقق اهداف و برنامه‌های خاص خود در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی به رقابت و فعالیت مستمر مشغول بوده‌اند.^{۲۵} هر یک از این جناح‌ها، و گروه‌های وابسته به آن‌ها، با برخی از بخش‌ها و طبقات گوناگون اجتماع، به ویژه در میان بازاریان و پیشه‌وران، روحانیان، دانشجویان و کارمندان دولت، مرتبط‌اند و آراء خود را در باره مسائل مذهبی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز در نشریاتشان منعکس می‌کنند. اهمیت این جناح‌ها به عنوان معرف رقابت‌های آرمانی و سیاسی درون رژیم به ویژه هنگامی آشکار شد که در انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی بسیاری از نمایندگان جناح رادیکال (چپ) به مجلس راه یافتند و مانع از تصویب برخی از لوایح دولت در زمینه برنامه‌های داخلی و سیاست خارجی شدند. بی‌دلیل نبود که در انتخابات دوره چهارم مجلس دولت رفسنجانی با توسل به شورای نگهبان، که صلاحیت اخلاقی، سیاسی، یا مکتبی شماری از نامزدهای این جناح را رد کرد، توانست از ورود بسیاری از آن‌ها به مجلس جلوگیری کند.^{۲۶} شورای نگهبان یک بار دیگر نیز، با اعلام عدم صلاحیت مذهبی بسیاری از نامزدها، از این شیوه برای کنترل ترکیب مجلس خبرگان، که برای اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل شده، بهره‌برداری کرده بود.

به این ترتیب، آشکار است که دولت هاشمی رفسنجانی با اعمال شیوه هایی که قانونی بودن آنها مورد تردید است برخی از مخالفان خود را از حضور در مجالس شورای اسلامی و خبرگان محروم کرده است. افزون بر این، در انتخاباتی که پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی برگزار شده نیروهای غیرمذهبی چپ‌گرا یا هوادار نظام سلطنتی از فعالیت محروم بوده اند. با این همه، مجلس شورای اسلامی را باید از نهادهای سیاسی مهم و فعال جمهوری اسلامی دانست. در طول انتخابات سه دوره اخیر این مجلس بیش از شصت درصد از نمایندگان برای اولین بار به مجلس راه یافته اند. از سوی دیگر، بسیاری از مقامات عالی‌رتبه رژیم جمهوری اسلامی، از جمله آیت اله علی خامنه ای (رهبر)، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور)، حسن حبیبی (معاون رئیس جمهور)، علی اکبر ولایتی (وزیر خارجه) و هفت تن از وزرای کابینه فعلی، در آغاز نماینده مجلس بوده اند.^{۲۷} در این سال هاعده مسائل و مشکلات کشور در مجلس مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و در زمینه تأیید وزرای کابینه و رد یا تصویب لوایح دولت نیز این نهاد نقشی را که قانون اساسی به آن محول کرده بی‌وقفه ایفا کرده است. اما مجلس شورای اسلامی هنگامی به یکی از نهادهای جامعه مدنی تبدیل خواهد شد که محدودیت های کنونی در انتخابات نمایندگان آن، با تأمین آزادی فعالیت احزاب سیاسی و عدم دخالت قوه مجریه و شورای نگهبان در جریان انتخابات، از میان برداشته شود.

رسانه های ارتباط جمعی

گرچه بخشی از رسانه های ارتباط جمعی، به ویژه تلویزیون و رادیو، در انحصار و اختیار دولت اند، چنین به نظر می رسد که سانسور و دیگر محدودیت های دولتی نتوانسته است یکسره مانع آزادی بیان در زمینه مسائل نظری فلسفی، سیاسی و اجتماعی شود و یا خلاقیت هنری به ویژه در صنعت سینما را بخشکاند. به عنوان نمونه، بنیاد سینمای فارابی گرچه در اساس بنیادی دولتی است توانسته تا حدودی از سیاست های دولت فاصله گیرد و به تولید فیلم هایی که در مقیاس های بین المللی نیز ارزنده شناخته می شوند یاری رساند. ماهنامه ها و فصلنامه ها نیز نقشی قابل ملاحظه در انتشار آراء و اندیشه های برخی از روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی ایفا می کنند و گاه معرف عقایدی می شوند که با فلسفه نظام حاکم ناسازگار است. همانگونه که در گزارش «سازمان دیده بان خاورمیانه» (The Middle East Watch) آمده:

روشنفکران ایرانی که از دسترسی به رادیو و تلویزیون و روزنامه های دولتی محروم اند ناگزیر به نشریات ماهانه و فصلی روی آورده اند و از آن ها به عنوان مهمترین کرسی برای طرح نظرات انتقادی خود بهره می گیرند. گرچه مخالفت روشن و صریح با نظام جمهوری اسلامی مجاز نیست، اما نویسندگان این نوع نشریات با عنوان کردن مقوله هایی چون نوآوری، انتقال تکنولوژی و یا وضع ادبیات در ایران معاصر، در لفافه و به تلویح به نقد سیاسی و اجتماعی می پردازند. البته این نشریات و مدیران، ویراستاران و کارکنان آن ها در برابر حملات خشونت بار گروه های افراطی مصونیتی ندارند و معمولاً از حمایت نیروهای انتظامی دولت بهره مند نیستند.^{۲۸}

سانسور مطبوعات و محدودیت های گوناگون بر آزادی بیان و نشر عقاید محتملاً همچنان ادامه خواهد داشت. با این همه، امکان رشد نشریاتی کمابیش مستقل در فضای کنونی را نمی توان یکسره نادیده گرفت. کنترل کامل حدود ۴۰۰ روزنامه و مجله، که به شیوه های گوناگون برای فرار از مقررات و فشارهای رسمی و غیر رسمی دولت می کوشند، به نظر نمی آید عمری طولانی داشته باشد.

اصناف، کمیته های اسلامی و انجمن های حرفه ای

اصناف و انجمن ها در ایران گذشته ای طولانی دارند و در طول تاریخ نقشی کمابیش عمده در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور ایفا کرده اند. تاریخ پیدایش انجمن ها به نیمه دوم قرن نوزدهم و اواخر دوران قاجار برمی گردد. برخی از این انجمن ها را فراماسون ها پایه ریختند و برخی دیگر را بازاریان، منورالفکران و اصلاح طلبان و تجددگرایان که در پی تحقق خواست ها و هدف های مشخصی بودند. بیشتر این انجمن ها در نهضت مشروطیت و تغییر نظام سیاسی کشور سهمی قابل توجه داشتند. اصناف گذشته ای طولانی تر دارند، و به ویژه از دوران قاجار به بعد، توانایی آنها در پیشبرد اهداف و تأمین منافع اعضایشان یکسان نمانده و ارتباطشان با دولت و نقشی که در عرصه سیاست داشته اند، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی، دستخوش دگرگونی هایی شده است.^{۲۹}

پس از انقلاب اسلامی، انجمن های دیگری نیز تحت عنوان انجمن ها، شوراهای و کمیته های اسلامی پدیدار شدند و به ویژه در ماه های نخست در کارخانه ها، و در مؤسسات و سازمان های دولتی و خصوصی - و کمابیش مستقل از کنترل دولت - به فعالیت گسترده و کمابیش خودمختارانه پرداختند، بسیاری از مدیران و کارفرمایان صنایع و کارمندان عالی رتبه سازمان های دولتی، استادان

دانشگاه‌ها و آموزگاران مدارس را تصفیه و اخراج کردند و نظم امور و اداره کارها را به شوراهای اسلامی سپردند. همانگونه که رهنما اشاره کرده است این کمیته‌ها سه ویژگی عمده داشتند.^{۳۰} نخست آن که نه تنها از سوی کارگران بلکه به ابتکار کارمندان عادی و عالی رتبه، مهندسان، و حتی مدیران فنی ایجاد شدند. دوم آن که حوزه فعالیت این سازمان‌ها صرفاً محلی بود و به ایجاد پیوندها و ارتباطات افقی با واحدهای مشابه صنعتی یا اداری و نهایتاً ایجاد سندیکاهای کارگری و یا اتحادیه‌های کارمندان نینجامید. سوم آن که در این کمیته‌ها و شوراهای گرایش‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف، با ریشه‌های اسلامی یا سوسیالیستی، حاکم بود. گرچه ایدئولوژی چپ به ویژه در شوراهای واحدهای صنعتی بزرگ دولتی رواج داشت، رقابت و آشفتگی‌های ناشی از دگرگونی‌های پس از انقلاب امکان همکاری و توافق میان آن‌ها را از بین برده بود.

چندی نگذشت که بسیاری از سازمان‌های تولیدی و اداری گرفتار ضعف مدیریت، کمبود یا فقدان مواد اولیه و کشمکش‌ها و اختلافات درونی شدند. دولت نیز که نگران آثار نامطلوب مدیریت شورایی و رخنه عوامل چپ‌گرا در آن‌ها شده بود در پاییز سال ۱۳۵۸ دست به تشکیل "انجمن‌های اسلامی" و "خانه‌های کارگر" زد.^{۳۱} یکی از هدف‌های تأسیس خانه‌های کارگر، که از سوی حزب نوپای جمهوری اسلامی هدایت و تقویت می‌شدند، مقابله با نفوذ مجاهدین خلق و هواداران آن‌ها در میان کارگران بود.

با فروپاشی سازمان مجاهدین خلق در ایران، تثبیت قدرت رژیم جمهوری اسلامی و سرانجام انحلال حزب جمهوری اسلامی نقش و اهمیت انجمن‌های اسلامی نیز کاهش یافت. در شرایط کنونی این انجمن‌ها و سازمان‌های مشابه آن‌ها را باید نه به عنوان گروه‌های فشار مستقل و خودفرمان، بلکه چون کانون‌های فشار دوستانه‌ای دانست که دولت کمابیش بر آن‌ها مسلط است و آن‌ها را تهدیدی نسبت به قدرت و اختیارات خود نمی‌داند.

نتیجه‌گیری

آشکارا علی‌رغم تلاش رژیم جمهوری اسلامی، نهادهای بالقوه و بالفعل جامعه مدنی را باید بخشی قابل توجه از زندگی اجتماعی و سیاسی ایران به شمار آورد. بدون تردید دولت، به خاطر ماهیت مذهبی و نظام اجتماعی مورد علاقه خود، موانعی در راه فعالیت خودمختارانه این نهادها ایجاد کرده و گاه نیز یکسره مانع

استقرار و رشد آن‌ها شده است. از سوی دیگر، رژیم برای تأمین بقای خود از دو شیوه دیگر نیز بهره گرفته است: یکی ایجاد سازمان‌های تازه، و یا استفاده از برخی سازمان‌های موجود، برای تثبیت و نهادی کردن انقلاب اسلامی و دیگری بهره‌گیری از ابزار خشونت برای سرکوبی کسان و نیروهایی که به تسلط انحصارگرایانه رژیم بر عرصه سیاست تمکین نکنند و سر تسلیم فرودنیاروند. توانایی رژیم به محدود کردن جامعه مدنی را باید مدیون بهره‌گیری مدام از این دو شیوه دانست.

اما به ادامه پیروزی دولت در این زمینه مطمئن نباید بود زیرا جامعه نیز متقابلاً با استفاده از شیوه‌های گوناگون با محدودیت‌های تحمیلی از سوی دولت به مقابله برخاسته است. به ویژه در زمینه حقوق و آزادی‌های زنان، آثار این مقابله به گونه‌ای روزافزون به چشم می‌خورد و زنان ایران در کشمکش و دادوستدی مستمر با جمهوری اسلامی برای بازتر کردن فضای زندگی خود می‌کوشند و چه بسا، علی‌رغم پافشاری رژیم در حفظ مواضع خود، به پیروزی‌هایی نیز دست یابند.^{۳۲} تلاش روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایران را، برای از میان برداشتن موانعی که در راه ابراز، انتشار و اشاعه آثار و آراء آنان به وجود آمده است، نیز نادیده نباید گرفت. این تلاش محدود به مخالفین نظام جمهوری اسلامی نیست و برخی از معتقدان به مشروعیت و ضرورت حکومت مذهبی نیز در آن سهیم شده‌اند.^{۳۳} افزایش فعالیت این بخش از جامعه درست مصادف با دورانی است که رژیم در درون نیز گرفتار بحران هویت شده و رقابت برای کنترل اهرم‌ها و پایگاه‌های قدرت سیاسی در آن مشهودتر از همیشه به نظر می‌رسد. افزون بر این، در زمینه مرجعیت تقلید شیعیان و اقتدار ولی فقیه و نیز در باره مسائل روزافزون اقتصادی و سیاسی و روابط خارجی کشور، اختلاف آراء و تصادم میان گرایش‌های گوناگون از همیشه تندتر و محسوس‌تر شده است. بی‌علاقگی توده‌ها به مسائل سیاسی و کاهش روزافزون شمار شرکت‌کنندگان در نمازهای جمعه، تظاهرات و نمایش‌های سیاسی دولتی و انتخابات عمومی را باید نشان دیگری از بحران مشروعیت رژیم دانست.

به سخن دیگر، می‌توان گفت که روابط میان جامعه و دولت در ایران همچنان بر پایه داد و ستدی پویا و جنگ و گریزی مستمر شکل می‌یابد. وگرچه در این دادوستد فرادستی و حاکمیت دولت واقعیتهای غیرقابل انکار است، جامعه از چالش باز نایستاده و همچنان برای دگرگون کردن روابط در تلاش و تکاپوست. گروه‌ها و صداها بیشتر و بلندتر از آن است که به رشد نهادهای واقعی جامعه

مدنی و ایجاد تعادل و توازن نهایی در رابطه میان جامعه و دولت در ایران نتوان
امیدوار بود.

* این نوشته برگردان خلاصه ای اصلاح شده از متن انگلیسی آن است که در جلد دوم
Augustus Richard Norton, ed., *Civil society in the Middle East*, Leiden, Brill, 1996 به چاپ خواهد
رسید.

** از پروانه آبراهامیان، احمد اشرف، علی بنوعزیزی، احمد هادی، اگستوس ریچارد نورتن،
وحید نوشیروانی، و هرمز حکمت که در باره بخش های گوناگون این نوشته اظهار نظر کرده اند،
سیاسگزارم. ف. ک.

پانوشته ها:

۱. ن. ک. به:

Ahmad Ashraf, "Iran: Imperialism, Class, and Modernization from Above, Ph D Dissertation, New
Schol for Social Research, 1971; and Reza Sheikholeslami, "The Patrimonial Structure of Iranian
Bureaucracy in the Late Nineteenth Century," *Iranian Studies*, Vol. XI (1978), pp. 199-258.

۲. ن. ک. به:

Ann K. S. Lambton, "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-6," *St. Antony's Papers*,
London, Chatto and Windus, 1958, p. 48.

۳. ن. ک. به:

Farhad Kazemi, "The Military and Politics in Iran: The Uneasy Symbiosis," In Elie Kedourie and
Sylvia Haim, eds., *Iran: Toward Modernity; Studies in Thought, Politics, and Society*, London,
Frank Cass, 1980.

برای آگاهی بیشتر از نقش قبائل ن. ک. به: لوئیس بک، «قبایل و جامعه مدنی» *ایران نامه*، سال
سیزدهم شماره ۴، پاییز ۱۳۷۴، صص ۵۲۳-۵۷۶.

۴. برای بحث جامع تری در این باره ن. ک. به:

Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran*, Princeton, Princeton University Press, 1971.

۵. برای آگاهی از آراء گوناگون در این مورد ن. ک. به:

Hossein Mahdavy, "The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The
Case of Iran," in Michael Cook, ed., *Studies in Economic History of the Middle East*, London,
Oxford University Press, 1970; Theda Skopol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian
Revolution," *Theory and Society*, 11, (1982), pp. 265-283; John Foran, *Fragile Resistance; Social
Transformation of Iran from 1500 to the Revolution*, Boulder, Westview Press, 1993, pp. 309-357;
Afsaneh Najmabadi, "Depoliticisation of a Rentier State: The Case of Pahlavi Iran," in Hazem

Beblawi and Giacomo Luciani, eds., *The Rentier State*, London, Croom Helm, 1987, pp. 211-227; and Shahrough Akhavi, "Shi'ism, Corporatism, and Rentierism in the Iranian Revolution," in Juan Cole, ed., *Comparing Muslim Societies; Knowledge and the State in World Civilization*, Ann Arbor, University of Michigan Press, 1992, pp. 261-293.

۶. ن. ک. به:

T. Skopol, "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," *Ibid.*, pp. 269.

۷. ن. ک. به:

Mark J. Gasiorowski, *US Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran*, Ithaca, Cornell University Press, 1991, p. 197.

۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸، [تهران]، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸،

ص ۱۱.

۹. برای توضیحی در این مورد ن. ک. به:

Ahmad Ashraf, "Theocracy and Charisma: New Men of Power in Iran," *International Journal of Politics, Culture, and Society*, 4 (1990), p. 139.

۱۰. ن. ک. به:

Ervand Abrahamian, *Khomeinism, Essays on the Islamic Republic*, Berkeley, University of California Press, 1993, p. 57.

۱۱. همان، ص ۳۳.

۱۲. برای بحثی نظری و جامع در این باره ن. ک. به:

Charles Taylor, "Models of Civil Society," *Public Culture*, 3 (1990), pp. 95-118; Partha Chatterjee, "A Response to Taylor's 'Modes of Civil Society'," *Public Culture*, 3 (1990), pp. 119-132 and Adam B. Seligman, "Trust and the Meaning of Civil Society," *International Journal of Politics, Culture and Society*, 6 (1992), pp. 5-21.

۱۳. ن. ک. به:

Middle East Watch, *Guardians of Thought: Limits on Freedom of Expression in Iran*, New York, Middle East Watch, 1993.

۱۴. همان، ص ۱۱. همچنین ن. ک. به:

Lawyers Committee for Human Rights, *The Justice System of the Islamic Republic of Iran*, New York, Lawyers Committee for Human Rights, 1993; and Amnesty International, *Iran: Violations of Human Rights; Document Sent by Amnesty International to the Government of the Islamic Republic of Iran*, London, Amnesty International Publications, 1987.

دستگیری علی اکبر سعیدی سیرجانی و مرگ ناگهانی او در اسارتگاه یادآوری تکان دهنده ای از ابعاد گستردهٔ سانسور و محدودیت آزادی بیان در ایران بود. برای آگاهی از برخی از آراء و اندیشه های او ن. ک. به: *گناه سعیدی سیرجانی*، لس آنجلس، انتشارات تصویر، ۱۹۹۴. نامهٔ اعتراضیه

۱۳۴ تن از نویسندگان ایران در پاییز ۱۳۷۳ در باره سانسور و نیز تصویب لایحه منع استفاده از آنتن‌های بشقابی و مجازات استفاده‌کنندگان را باید از شواهد تازه دیگر ادامه سانسور در ایران دانست.

۱۵. ن. ک. به: آن الیزابت مایر، حقوق اسلامی یا حقوق بشر: معضل ایران، *ایران نامه*، سال سیزدهم، شماره ۴، صص ۴۶۵-۴۶۶.

۱۶. ن. ک. به:

Ruhollah Khomeini, "Address to a Group of Women in Qum," 6 March 1979, in *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini*, trans., & annotated by Hamid Algar, Berkeley, Mizan Press, 1981, p. 14.

۱۷. متن کامل وصیت نامه الهی-سیاسی امام خمینی، *کیهان هوایی*، ۲۴ خرداد ۱۳۶۸، ص ۶.

۱۸. *ایران تایمز*، ۲۰ بهمن ماه ۱۳۷۴، ص ۵.

۱۹. در این باره ن. ک. به:

Eliz Sanasarian, "Political Activism and Islamic Identity in Iran," in Lynne Igitzin and Ruth Ross, eds., *Women in the World, 1975-1985: The Women's Decade*, Santa Barbara, ABC Clio Press, 1986, pp. 210-213.

۲۰. برای تفسیری مثبت از وضع زنان در ایران ن. ک. به:

Nesta Ramazani, "Women in Iran: The Revolutionary Ebb and Flow," *Middle East Journal*, Vol. 47 (Summer 1993), pp. 409-428.

۲۱. ن. ک. به:

Erika Friedl, "Sources of Female Power in Iran," in Mahnaz Afkhami and Erika Friedl, eds., *In the Eye of the Storm: Women in Post-Revolutionary Iran*, London, I. B. Tauris, 1994, p. 166.

۲۲. ن. ک. به:

Afsaneh Najmabadi, "Hazards of Modernity and Morality," *op. cit.*, p. 70

۲۳. برای جزئیات بیشتر ن. ک. به: *کیهان هوایی*، ۲۷ آوریل ۱۹۹۴، ص ۱۶.

۲۴. همانجا.

۲۵. برای تجزیه و تحلیلی در باره ماهیت و ویژگی‌های این جناح‌ها ن. ک. به نوشته علی بنوعزیزی در همین شماره *ایران نامه*.

۲۶. ن. ک. به:

Farzin Sarabi, "The Post-Khomeini Era in Iran: The Elections to the Fourth Islamic Majlis," *Middle East Journal*, 48 (Winter 1994), pp. 89-107.

۲۷. ن. ک. به:

Bahman Bakhtiari, "Parliamentary Elections in Iran," *Iranian Studies*, V. 26, Nos. 3-4 (1993), p. 375.

۲۸. ن. ک. به: Middle East Watch, *Guardians of Thought*, p. 43.

۲۹. برای بحثی جامع در باره ویژگی های تاریخی نظام صنفی ن. ک. به: مقاله احمد اشرف

در همین شماره ایران نامه.

۳۰. ن. ک. به:

Saeed Rahnema, "Work Councils in Iran: The Illusion of Worker Control," *Economic and Industrial Democracy*, 13 (February 1992), pp. 81-85.

۳۱. برای آگاهی بیشتر از نقش کمیته ها در کارخانه ها ن. ک. به:

Assef Bayat. *Workers and Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control*, London, Zed, 1987, pp. 100-166.

۳۲. برای بحثی در این زمینه ن. ک. به مقاله شهلا حائری در همین شماره ایران نامه.

۳۳. عبدالکریم سروش را باید در شمار چنین کسان دانست. وی در نوشته ها و بحث های

گونگون در باره آثار علی شریعتی و مفسرانی نظیر او دلائل مخالفت خود را با بهره گیری از

اسلام به عنوان ایدئولوژی تشریح کرده و در باره مبانی اعتقاد خود به ضرورت وجود نهادهای

دموکراتیک در جامعه سخن گفته است. برای آگاهی از آراء وی برای نمونه ن. ک. به: عبدالکریم

سروش، «درک عزیزانه دین»، همان، شماره ۴، خرداد ۱۳۷۴. همینطور ن. ک. به شماره ویژه جهان

اسلام، خرداد/تیر ۱۳۷۴، شامل نوشته هایی از عبدالکریم سروش و دیگران در باره شریعتی،

ایدئولوژی و اسلام.

ایران‌نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه‌نامه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محبوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرائی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد
Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳، ۲، ۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)
Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)
Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

نقد و بررسی کتاب

احسان یارشاطر

موج نو و حقیقت شعر

اخیراً آقای اسماعیل نوری علاء که از دیرباز گذشته از سرودن شعر به نقد شعر فارسی پرداخته است و از پیشوایان و نظریه پردازان "موج نو" در شعر نوین فارسی به شمار می رود کتاب تازه ای به نام *تئوری شعر از موج نو تا شعر عشق* منتشر ساخته (لندن، انتشارات غزال، بهار ۱۳۷۳) و آنرا به شکوه میرزادگی همسر ادب‌ورز خود و مؤلف رمان کامیاب *بیگانه ای* درمن اهدا نموده است.

تاکنون چند کتاب درباره نظریه های شعر به خصوص شعر نو از طرف شاعران نوپرداز انتشار یافته. گذشته از نوشته های نیمه درنقد شعر که به تدریج منتشر شده و عمده آنها در *درباره شعر و شاعری* به کوشش سیروس طاهباز (تهران، ۱۳۶۸) و هم در *نامه ها از مجموعه آثار نیمه یوشیج*، به کوشش هم او (تهران، ۱۳۶۸) به طبع رسیده، از شاهین، نهیب جنبش ادبی اثر تندرکیا (تهران، ۱۳۱۸) و *بررسی شعر و نثر فارسی معاصر*، اثر محمود کیانوش (تهران، ۱۳۴۶) و *طلا در مس*، تألیف رضا براهنی (چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۳۴۷) و *صور و اسباب در شعر امروز ایران* تألیف اسماعیل نوری علاء (تهران، ۱۳۴۸) و *صور خیال در شعر فارسی* تألیف محمدرضا شفیع کدکنی (تهران، ۱۳۵۰) و *از زبان*

نیما تا شعر حجم (هلاک عقل به وقت اندیشیدن) تألیف یداله رویائی (تهران، ۱۳۵۷) و مسائل شعر (از سکوی سرخ) توسط هم او (تهران، ۱۳۵۷) و ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، اثر محمد رضا شفیعی کدکنی (تهران، ۱۳۵۹) و عطا و لقای نیما یوشیج و بدعتها و بدایع نیما یوشیج، اثر مهدی اخوان ثالث (تهران، ۱۳۶۱ و ۱۳۶۷) و کیمیا و خاک، تألیف رضا برانه‌نی (تهران، ۱۳۶۴) و تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد نخست، از مشروطیت تا کودتا اثر شمس لنگرودی (تهران، ۱۳۷۰) و شعر نو از آغاز تا امروز، تألیف محمد حقوقی (چاپ جدید، ۱۳۷۱) یاد می‌توان کرد. هم چنین عبدالحسین زرین‌کوب در نقد ادبی، دو جلد (تهران، ۱۳۵۹) و خسرو فرشیدورد در دربار ادبیات و نقد ادبی (تهران، ۱۳۶۲) به مسائل و فرضیه‌های شعر پرداخته‌اند.

ازین‌ها گذشته مقالات، مصاحبه‌ها و گفتگوهائی نیز از طرف شاعران و ناقدان انتشار یافته که مهم‌ترین آنها بی شک «طفل صد ساله ای به نام شعر نو» اثر نادر نادرپور است در مصاحبه با صدرالدین الهی (روزگار نو، پاریس از خرداد ۱۳۷۱ تا آذر ۱۳۷۲) که کم و بیش به نقد همهٔ مکتبهای شعر فارسی و اکثریت شاعران نوپرداز ناظر است و خود به کتابی پُررمایه بالغ می‌شود. از شاعران یا ناقدانی که به خصوص به مسائل نظری شعر نو توجه کرده‌اند، گذشته از مؤلفان مذکور، می‌توان از پرویز ناتل خانلری، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، منوچهر آتشی، محمدعلی سپانلو، داریوش آشوری، اسماعیل خوئی، احمد کریمی حکاک، مهرداد صمدی، محمود فلکی، رامین احمدی، علی باباچاهی، مهدی فلاحتی، میرزا آقا عسکری و فرامرز سلیمانی نام برد.^۲ آخرین اثر عمده در این زمینه همین کتاب تئوری شعر است.

هرچند در بخش اول کتاب نظریهٔ شعر بطور کلی و شعر نو بخصوص به بیان آمده و مکتب‌های شعر نو از "مکتب نیمائی" و "مکتب سخن" تا "مکتب شعر سفید" و جز اینها وصف شده ولی موضوع اساسی کتاب سرگذشت مکتب "موج نو" است که مؤلف بدان تعلق دارد، و نیز شکافی که در آن به پیشوائی یدالله رویائی در سال ۱۳۴۸ با عنوان کردن "شعرحجم" پیش آمده، و پی آمدهای این اختلاف، و مبانی نظری "شعر تجسمی" که مؤلف "موج نو اصیل" را بدان نام می‌خواند. از نظر دیگر کتاب شرح سیر و سلوک سی سالهٔ مؤلف است در شاعری و در جستجوی تعریف درست شعر و بیان اعتقادات او دربارهٔ شعر و شاعری و راهی که شاعران نوپرداز ایران باید پیش بگیرند. این گرچه کتاب را تا اندازه ای از صورت بحث عمومی و "بی‌گرایش" که به خصوص در کتابهای

درسی مرسوم است دور می کند و به سرگذشت اندیشه های شخصی و حدیث نفس متمایل می سازد ولی در نتیجه صمیمیتی در آن محسوس است که در کتابهای "بی طرف" کمتر مشهود است، و خواننده می داند که نویسنده از چه دیدگاهی به مسائل نظر کرده است.

اساس نظری تعریفها و نقدهای مؤلف مبتنی بر اصالت عقل و خردورزی و پرهیز از دخالت دادن عوامل ماوراء طبیعی از قبیل "الهام" و "واردات غیبی" و نیز "عرفان" است. این نظریه مجملاً اینست که تجارب حسی که از راه حواس حاصل می شود عموماً با رنگی عاطفی همراه است و با همین صبغه های عاطفی در ذهن ما ضبط می شود. "علم" با این صور ذهنی ولی خالی از بار عاطفی آنها سر و کار دارد. "شعر" آنها را با بار عاطفی تداعی می کند و به عرصه خیال می خواند. پس اساس شعر سود جستن از صور ذهنی است با بار عاطفی آنها به منظور انگیختن عواطفی که خاطر شاعر به آنها مشغول است و مآلاً به قصد برقرار ساختن ارتباط عاطفی با ذهن دیگران.

درباره "تعهد" آقای نوری علاء نظری منطقی ابراز می دارد و آن اینکه "تعهد" یا عدم آن خارج از ضوابط شعری است و نمی تواند و نباید میزان ارزش گذاری آن قرار گیرد. ولی این به معنی آن نیست که شاعری که خود را به بعضی نظریه های اجتماعی و یا به چپ گرایی بطور عموم متعهد می شمارد این تعهد در شعرش منعکس نشود (ص ۹۳ و بعد)، چه از شعر صادق ناچار همان می تراود که در ضمیر شاعر است. از طرفی مؤلف با تمایلی به شیوه شاعران نمادگرا (سمبولیست) ابهام را که نتیجه سرعت تخیل و بیان بی تأمل واردات ذهنی است نه تنها مجاز بلکه مناسب مقصود شعر می شمارد (ص ۱۳۵ و بعد)، اما "شعر حجم" را که این ابهام را با بازی با کلمات و تناسب و تضاد اصوات و آژه ها بحدی می رساند که شعر برای دیگران پُر مبهم و یا نامفهوم می شود مردود می داند. نظریه غیر عقلانی و خردگریز فراتجد (post-modernism) را که در دهه ۶۰ در ایران طرفدارانی یافت و آثار مقدماتی آن را در برخی از آثار آل احمد و علی شریعتی می توان دید، و نیز پریشان گوئی های احمد فردید را حرکتی ارتجاعی و سنگری برای فرار از تعقل و دست زدن در دامن اسطوره و افسانه می شمارد.

پس از سیری در تاریخ شعر نوین فارسی و وصف نظرگاههای مختلفی که راهنمای شاعران نوپرداز بوده است، مؤلف در بخش سوم از کتاب و مجدداً با تفصیل بیشتری به تعریف شعر و معنای عاطفه از نظر زیست شناسی و رنگ

عاطفی کلمات و قرار دادن نقد شعر بر اساس علمی و زیست شناسی دست می زند و رمززدائی را در نقد شعر لازمه نقد درست شعر می شمارد (مقصود از رمززدائی کنار گذاشتن تصوراتی است که بوسیله خرد آدمی قابل شناخت یا اثبات نیست از قبیل جذب و کشف و شهود و عوالم عرفانی). بعنوان مثال فصلی در نقد شعر حافظ یا به عبارت بهتر در توجیه معانی و مضامین عمده حافظ می آورد که فصلی شیرین و خواندنی است. از مضامین عمده حافظ والا شمردن "عشق" و مزیت آن بر "عقل" و توانائی "دل" و "درماندگی" خرد در نمودن حقیقت است. مؤلف می کوشد تا این دوگانگی را (که با مقدمات سابق سازگار به نظر نمی آید) بی آنکه به ساخت عقل لطمه ای وارد شود و یا از کارگشائی دل چیزی بکاهد توجیه کند، بدین گونه که عقل وسیله شناخت «جهان متغیر و پاره پاره» است و دل ناظر به «جان جهان» است که یگانه و یکدست و فراگیر است. به اعتقاد مؤلف حافظ:

هستی عقلائی و تکه پاره را "جهان" می خواند، جهانی که در آن انسان عاقل برای دیدنش به چشم جهان بین مجهز شده است. او با این چشم "جهان بین" درهمن "جهان" می نگرد و آنرا تکه پاره می یابد. انا هستی تفکیک نشده و یک پارچه در زبان حافظ "جان" نام دارد و برای دیدن آن هم دیده ای "جان بین" لازم است.

دیدن روی تو را دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است؟
 ... حافظ در شعر خویش می کوشد بگوید که حوزه عقل و علم "جهان" است، و سر و کار هنر با "جان" ... هنر می خواهد به شما دیده "جان بین" عطا کند. . . تا لحظاتی چند، شاید فقط لحظاتی چند، در یگانگی خود با کل هستی واقف شوید و چون از این سفر معنوی بازگشتید براین نکته واقف شده باشید که نه تنها بنی آدم، که کل وجود، اعضاء یکدیگر و همگی از یک گوهرند. در واقع در ساحت جان است که ما به معنای وحدت وجود پی برده و درمی یابیم که رودها در ما می غلطند و ما خود از خورشید زائیده می شویم. . .
 (ص ۲۸۴)

مؤلف این معنی را ادامه می دهد و به آنجا می رساند که اعتقاد به برتری دل منافی عقیده به عقل به عنوان تنها مرجع شناخت علمی نیست.

انا باید گفت که این فصل و فصلی که از پی می آید و دنباله تعبیری از شعر حافظ و در حقیقت از غزل عاشقانه و عرفانی فارسی است از معیارهای علمی که مؤلف پیش نهاد خود ساخته بود به دور می افتد و از نقد عالمانه به نقد شاعرانه گرایش پیدا می کند. با کل هستی یکی شدن و وحدت وجود را

دریافتن همانست که عارفان می گویند و مؤلف قبلاً آنرا خارج از مقولات علمی شمرده بود. با جهان هستی یکی شدن اصولاً چه معنی می تواند داشته باشد؟ چطور ما با کیهکشانهائی که میلیونها بلکه بلیونها سال نوری با ما فاصله دارند و یا با نوترونهائی که از غایت کوچکی و لطافت از دیواره های فولادینی که چندین متر ضخامت دارند به آسانی می گذرند و یا با ویروس های هزاران گونه ای که بیشتر آنها برای ما مجهول اند یکی می شویم؟ ممکن است این سؤالات به نظر سطحی بیاید، ولی با کل وجود وحدت یافتن که عارفان می گویند آیا جز تعبیر نارسا و غیر علمی از لمحه ای از احوال مبهم ذهنی ماست که وصف علمی آن را باید در فعالیت سلولهای مغز جست؟ والا باید جذبه و کشف و شهود و مآلاً شطحیات را نیز در نقد علمی شعر پذیرا شد. اصولاً اگر در نظر بگیریم که ضمیر انسان صحنه عواطف متضاد است، از شعر که با عواطف ما سر و کار دارد توقع انسجام اندیشه و یک دستی و هم آهنگی در تفکر نمی توان داشت. کوشش در تحمیل الگوی منطقی برافکاری که بر عاطفه بنا شده شاید کوشش مثمیری نباشد.

آخرین بخش کتاب در دعوت به "شعر عشق" نیز رنگ و روی شاعرانه دارد و در آغاز آن سطور می بینیم که انسان را به یاد مقدمه برزویه بر **کلبه** و **دمنه** می اندازد و با خوش بینی که در فصول اول کتاب و به خصوص هنگام بحث از "موج نو" در شعر نوین فارسی دیده می شد متباین به نظر می رسد:

تقلید و کلیشه سازی، دوشادوش دلزدگی و دل چرکینی، خشم فروخورده باکبر و غرور تنک نظرانه، هیچ انگاری و پوچ اندیشی، رقابت ناسالم، تردید در همه نیک و بدها، زوال ایمان، فرومردن حماسه چون خوره پایه های داربست شعر ما را خورده و از ارتفاع بلند و انسانی آن کاسته است. شعر ما روز به روز تو خالی تر و فقیرتر شده و به مجموعه الفاظی بدل شده است که جز به هیاهوی لال و تاریک "منیت" ما راه بجائی نمی برد. در شعر ما دیگر روشنی سرور، ترانه و سرود و قیل و قال دلگرم کننده انسانی که بسوی زندگانی بهتر، بسوی مدینه فاضله ای ممکن یا ناممکن، پُر می کشد وجود ندارد. و من همه این خسرانهای بزرگ را ناشی از مرگ مفهوم عشق می دانم. این وضعیت را پیدایش شعر جدید، شعر نو، شعر مکتب سخن، شعر موج نو و شاخه های مختلف آنها نیز عوض نکرده است. در همه این نوآوری ها آنچه که مفقود بوده توجه به همین پیوند طبیعی، بیولوژیک، تئوریک و انسانی با عاطفه و عشق است (ص ۳۰۷).

اینها از نوع سخنانی است که در شعر رواست ولی در نشر علمی محتاج

برهان و بی‌نه است. باید گفت شعر عشق در دوران اخیر نیز کم نبوده است. اصولاً عواطف عشقی دستمایه اصلی شعر است. نادر پور، فرخزاد، سپهری، اخوان، بهبهانی و بسیاری دیگر هرکدام به نوعی شعر عشق سروده اند: عشق به انسانیت، عشق به طبیعت، و بالاتر از همه عشق به معشوق. آقای نوری علاء می‌نویسد «بله می‌دانم که در چند قرن اخیر همه کسانی که به سرایش قطعات عاشقانه و غزل واره های خودستاینده مشغول بوده اند، انا شعری که حافظ از آن به عنوان "سخن عشق" یاد می‌کرد و قدسیان را می‌دید که در فلک از برش می‌کنند. . . اینها نیست. آنچه شعر را از جایگاه "سخن منظوم" یا «کلام فشرده و آهنگین» یا "نثر منسجم" برمی‌گذرانند و تعالیش می‌بخشد از شعر ایران رخت بر بسته است.» ممکن است چیزی از ما رخت بر بسته باشد ولی دشوار می‌توان گفت که آن عشق باشد، خاصه اگر بیاد بیاوریم که احوال عشقی آدمی مآلاً با نیرومندترین غریزه ما یعنی غریزه جنسی و مهم‌ترین عامل زندگی بشر یعنی ادامه نسل سر و کار دارد. مثل همه جامعه‌های کهن جامعه ما نیز پس از سال‌ها مشعل‌داری و نورافشانی آتشش فرو نشسته و نیروی باطنیش به سستی گرائیده. عوارض این فتور را در همه مظاهر زندگی ما از سیاست و اخلاق و ادبیات می‌توان دید. شعر نیز در ایران سیری طبیعی داشته: آغازی ساده و روشن، بسط و اعتلائی با شکوه و سپس افولی تدریجی و ناگزیر، با کوشش‌هایی چند برای بپاخاستن و تجدید حیات، و سرانجام پذیرفتن آزمون‌های غربی و پیوند جستن با آنها.

کتاب تئوری شعر آقای نوری علاء هر چند سرانجام به نظریه‌های شاعرانه متمایل می‌شود اصولاً کتابی خوش منطوق و پُر مغز و اندیشه برانگیز است که با نثری رسا و احساسی صادقانه نوشته شده و در آن مسائل عمده‌ای که موضوع نقد شعر است مطرح گردیده و ضمناً اصول نظریات یکی از جنبش‌های شعر نو فارسی را بدست می‌دهد. انتشار مصاحبه نادرپور با دکتر صدرالدین الهی در شماره‌های مسلسل مجله *روزگار نو* و انتشار این کتاب را باید از رویدادهای عمده نقد شعر نوین فارسی در سالهای اخیر شمرد.

پانوشت‌ها:

۱. این دوکتاب را شخصاً ندیده‌ام.
۲. صورت جامعتری از این ناقدان را با نام مقالات آنها و تاریخ و محل چاپشان در کتابنامه تئوری شعر ص ۸۱-۳۷۶ می‌توان یافت.

فخرالدین عظیمی*

صدسال نکاپو در آرزوی بهروزی، در جستجوی آرامش

John Foran, ed.

A Century of Revolution: Social Movements in Iran

Minneapolis, University of Minnesota Press, 1994.

گئورگ زیمل جامعه شناس آلمانی برآن بود که ثبات امری گذرا است ولی دگرگونی تداوم دارد. شاید بتوان تاریخ ایران صدسال گذشته را نموداری از بجا بودن این سخن دانست. طی این صدسال مردم ایران درگیر جنبش های گوناگون و تلاش های گسترده برای پی افکندن جامعه ای بهتر بوده اند و دگرگونی هایی سترگ را تجربه کرده اند. در این دوران دو تلاش بزرگ را می توان یافت که از آنها به انقلاب تعبیر شده است. هنگامی می توان از "انقلاب" سخن به میان آورد که شمار فزاینده ای از مردم یک سرزمین، براساس ناخشنودی ها و شکوه های دامن زده شده و با الهام از اندیشه های برانگیزاننده به میدان کارزار رو می آورند. باور بنیادی آنها این است که همیاری می تواند صاحبان بی اعتبار قدرت را از اریکه اقتدار فرو افکند و امید کوبنده آنها این که می توان طرحی نو در افکند و روزگاری بس بهتر را درپیش داشت. انقلاب های مدرن همه به امید رهایی و بهروزی آغاز شده اند. دشواری ها و تنگناهای واقعی یا تصویری اقتصادی و اجتماعی، نابرابری های ناموجه، ستم گری، بیدادگری، دروغ، فساد، و زیرپا نهادن دلبستگی های اخلاقی و معنوی جوامع، زمینه را برای انقلاب فراهم

* استاد تاریخ در دانشگاه کانتیکت.

آورده است. تلاش ها در موارد فراوانی به ناکامی انجامیده است یا دستاوردها با امیدها و انتظارات سازگار نبوده است.

بی‌گمان فرادستان، و طبقات بهره مند از امتیازات ریشه دار مادی و معنوی، از انقلاب و دگرگونی بنیادی هراسان بوده اند و در پافشاری بر پیامدهای ویرانگر آن درنگ نکرده اند. پیامدهای انقلاب ها، حتی دستاوردهای رویداد شگرفی مانند انقلاب فرانسه را نیز برخی نویسندگان منفی قلمداد کرده اند، ولی ستم‌گری، بی‌عدالتی و ناخشنودی های گسترده دوران پیش از انقلاب جوامعی را که دستخوش انقلاب شده اند نباید فراموش کرد. پی آمدها و به ویژه قابلیت های رهایی بخش یا سرکوبگرانه انقلاب‌ها به شرایط تاریخی و فرهنگی جوامع، به ترکیب و کیفیت رهبری، و به زمینه فکری و گرایش های ایدئولوژیکی سران انقلاب ها بستگی داشته است و همه انقلاب‌ها را نباید از یک گوهر دانست. با این همه کمتر جامعه ای را می‌توان یافت که پس از انقلاب انبوهی از مردم آن نسبت به روزگار پیشین دستخوش تحسّر نشده‌اند، آرزوهای خود را بریاد رفته و خود را فریب خورده نیافته‌اند و به سرزنش سرکردگان نپرداخته‌اند. شاید آن‌هایی که با نگرشی تحلیلی به امور می‌نگرند، با الهام از ابن خلدون برآن باشند که پیدایش یک خاندان یا حکومت تازه را باید پی آمد آسیب پذیری خاندان یا حکومت پیشین در برابر پویایی، به هم پیوستگی، و یا پارسایی دشمنان آن خاندان یا حکومت دانست که فساد و تجمل را دستاویز بسیج نیروهای خود و برافکندن حکومت وقت و پدید آوردن حکومتی از آن خود کرده‌اند ولی پس از چندی خود نیز در تجمل و فسادی که با امر حکومت همراه است غرق شده‌اند و در برابر چالش های تازه معارضان آسیب پذیر یا درمانده گشته‌اند و دیر یا زود باید میدان را خالی کنند. شاید برخی نیز به پیروی هگل برآن باشند که به رغم نادانی ها و وحشیگری های گسترده، تاریخ جهان نمودار قابلیت های عقلانی بشر است؛ شاید تاریخ اغلب چیزی جز داستان رنج و تیره روزی به نظر نیاید اما جریان تاریخ در واقع فراگرد توسعه و پیشرفت است؛ در تاریخ هیچ اشکی یکسره بیسوده ریخته نمی‌شود و به رغم "تیرنگ های عقل" تلخی ها و تیره روزی ها دیری نخواهد پائید و چشم انداز آینده امید بخش خواهد بود. اما بسیاری از دست اندرکاران دلزده و هواداران آسیب دیده و درمانده انقلاب ها نمی‌توانند به آسانی خود را با امیدهای دور و دراز دلخوش کنند.

با این که کارنامه بیشتر انقلاب ها خوش بینی ساده دلانه را بر نمی‌تابد،

تداوم دلبستگی به اسطوره انقلاب از وجوه اصلی تاریخ دوسده گذشته جهان بوده است. این که چرا جامعه های خاصی دستخوش انقلاب می شوند و آیا سبب های انقلاب ها را باید در شرایط ویژه یک سرزمین جست یا انقلاب ها سبب ها و الگوهای مشابهی دارند که از حوزه سرزمین ها و فرهنگ های مشخص فراتر می روند موضوعی است که بسیاری را به خود مشغول کرده است. در این میان کمتر پژوهنده ای می تواند به صرف آشنایی با نظریات گوناگون درباره علل انقلاب ها، یا به پشتوانه مطالعه تطبیقی کلی آنها، و بدون بررسی موشکافانه در ریشه ها و زمینه تاریخی و فرهنگی انقلاب و جنبش ها در یک کشور خاص، پژوهش پربار و ژرفانگرانه ای فراهم آورد. کتاب ویراسته جان فوران کوشش سودمندی است برای بررسی جنبش های گوناگون جامعه ایران از نیمه دوم سده نوزدهم تا پس از انقلاب اخیر. یکی از ویژگی های این کتاب نفی برداشت های کهن کیشانه رایج است که تاریخ ایران را یکسره یا سرگذشت سرآمدان سیاسی و داستان جابجایی آنها می شمارند و دگرگونی های ریشه دار اجتماعی، و پویایی و جنبش های صد سال گذشته را ناچیز می گیرند، و یا "اسلام" و برداشتی ایستا و غیر تحلیلی از آن را دستمایه اصلی تبیین جنبش ها و رویدادها قرار می دهند.

در نخستین گفتار این کتاب، منصور معدل نظریات موجود درباره سبب های جنبش تحریم تنباکو را بررسی کرده است و می گوید نوشته های موجود درباره ماهیت و ویژگی های خاص نظریه سیاسی شیعه، و استقلال نهادی علما از دولت، نمی تواند رفتار سیاسی علما در جنبش تحریم تنباکو را به درستی تبیین کند. او، به پیروی از فریدون آدمیت و هما ناطق، بر نقش بازرگانان در جنبش تأکید می کند و بر آن است که فتوای جعلی منسوب به آیت الله شیرازی را نشانگر نقش اصلی بازرگانان و نقش فرعی علما در جنبش باید دانست. از دیدگاه او اسلام یا "گفتمان (discourse) شیعه" در جنبش تنباکو نقش تسهیل کننده مهمی داشت ولی ناخشنودی بازرگانان را باید منشأ جنبش تنباکو دانست زیرا مبارزه بازرگانان و پیشه وران علیه دولت و سرمایه داری جهانی پیشتر از آغاز مخالفت علما با دولت آغاز شد. نویسنده از جنبش تنباکو تبیینی علی بدست داده است ولی تبیین تفسیری آن رویداد و بررسی دیدگاهها و ملاحظات و محاسبات خود بازرگانان و علما و دیگر دست اندرکاران نیز می تواند نکته های تازه و مهم دیگری را روشن کند. متأسفانه امکان پژوهش در این زمینه به سبب نبودن بایگانی منظم و در دست نبودن اسناد درجه اول، زیاد نیست. نویسنده پیوند نظری

طبقه و ایدئولوژی را بررسی کرده است ولی اگر معنای طبقه در جامعه ایران سده نوزدهم را بیشتر کاویده و مفهوم دولت و پایگاه ساختاری و نهادی و حوزه امکانات آن را نیز بررسی کرده بود خواننده بهره بیشتری می‌برد و معنای مخالف با "دولت" یا مقاومت در برابر آن - که در واقع نه تنها در این گفتار بلکه در بیشتر گفتارهای کتاب حاضر از مباحث اصلی است - بیشتر روشن می‌شد. از این‌ها گذشته، نویسنده به ارزیابی نقش و جایگاه ناسیونالیسم در ایران پایان سده نوزدهم نیز چندان نپرداخته است. نوشته‌هایی که از معدل به چاپ رسیده است نمودار ورزیدگی او در مباحث و تحلیل‌های نظری است و گفتار او در کتاب ویراسته فوران نیز، به ویژه به سبب طرح این گونه مباحث، سودمند و آموزنده است.

می‌بایست در این کتاب فصلی به بررسی انقلاب مشروطه اختصاص یابد، اما بدون هیچ عذر موجهی، چنین نشده است و به جای آن ژانت آفاری به بررسی "سوسیال دموکراسی" بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ پرداخته است. سازمان سوسیال دموکرات‌های ایرانی در باکو پدید آمد و در ایران، پس از برقراری مشروطیت، به فعالیت پرداخت. پس از کودتای محمدعلی شاه قاجار، سوسیال دموکرات‌ها که بیشتر ارمنی بودند، و برخی از انقلابیان قفقاز، در شمار فرماندهان مجاهدین ستارخان درآمدند. در پائیز ۱۹۰۸ رهبری سوسیال دموکرات‌ها در ارزیابی خود از جریان آینده جنبش دچار شکافی شد که یادآور تنش‌هایی است که بسیاری نیروهای چپ در آستانه و پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با آن دست به گریبان بودند. برخی از سوسیال دموکرات‌ها این پرسش مهم را با کسانی مانند کارل کائوتسکی در میان نهادند که آیا باید در جهت استقرار حکومت دموکراتیک بکوشند یا برای دستیابی به سوسیال دموکراسی (سوسیالیزم) تلاش کنند. اندرز کائوتسکی این بود که باید در کنار بورژوازی، و دموکرات‌های خرده بورژوا، برای دستیابی به دموکراسی بکوشند و تا پیروزی آن شکیبا باشند. این گروه که در اقلیت بودند می‌گفتند کشور تازه به مرحله سرمایه داری رسیده است و طبقه کارگر صنعتی در میان نیست و از همین رو باید برای پیروزی یک انقلاب بورژوا تلاش کرد. جناح چپ یا اکثریت سوسیال دموکرات‌ها اندرز کائوتسکی را خوشایند نیافتند. آن‌ها به کسانی مانند پلخانف توسل می‌جستند و می‌گفتند جای شکیبایی نیست و زمینه برای سوسیالیزم آماده است. از دیدگاه آفاری، سوسیال دموکرات‌های تبریز، به ویژه جناح اقلیت، به رغم شمار اندکشان، نفوذ محسوس در جریان رویدادهای پس از

مشروطه داشتند. حزب دموکرات، که حاصل همکاری لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌ها بود، در مجلس نقش مهمی ایفا کرد ولی هدف‌های رهبران آن حزب از مرحله برنامه فراتر نرفت. نویسنده می‌گوید ائتلاف با سران محافظه کار ایل بختیاری و شرکت در حکومت در تابستان و پائیز سال ۱۹۱۰ مانع از آن شد که دموکرات‌ها بتوانند برنامه‌های خود را عملی کنند و در نتیجه آنها را از توده‌های هوادار خود نیز دور کرد. اما پرسش مهم این است که دموکرات‌ها از چه طریق جز از راه شرکت در مجلس و تلاش برای ورود در حکومت می‌توانستند هدف‌های خود را عملی کنند و اصولاً امکان تحقق هدف‌ها چقدر برای آنها فراهم بود؟ نویسنده در این گفتار، در نوشته‌های دیگر و در رساله دکترای خود به بررسی نیروها، جریان‌ها و اندیشه‌هایی پرداخته است که نقش آنها معمولاً ناچیز انگاشته شده و از این جهت کارهای پژوهشی او ارزنده است. جای آن بود که نویسنده در این مقاله، مفهوم سوسیال دموکراسی را، با توجه به تحول بار معنایی آن در روزگار ما، بیازماید، نقش مثبت یا منفی آن را در فراگرد شکل گیری آرمان‌ها و نهادهای دموکراتیک در جامعه ایران ارزیابی کند، و رابطه بین سوسیال دموکراسی و مجال استقرار دموکراسی سیاسی را بکاود. آفاری می‌گوید انجمن‌ها هم از مجلس پشتیبانی می‌کردند و هم در برابر آن صف آرایی. ولی این پشتیبانی و صف آرایی و پی آمدهای آن نیازمند بررسی بیشتر است. آیا آنچه سوسیال دموکراسی نامیده شده، و آرمان‌ها، رهیافت‌ها و ترفندهای سران آن، با تداوم ترتیبات سیاسی لرزانی که حاصل انقلاب مشروطه بود سازگاری داشت؟ پژوهش‌های سودمند ژانت آفاری با بررسی پرسش‌هایی از این گونه، تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطه را روشن تر خواهد کرد.

پس از سال ۱۹۱۰ دگرگونی‌های گوناگونی رخ داد و جنگ جهانی اول ضربه بزرگی به امکان‌ها برجایی و ریشه دوانی نهادهای پارلمانی در ایران وارد کرد. دولت مرکزی نیز از اعمال مؤثر قدرت فراماند و با چالش‌هایی در گوشه و کنار کشور، به سرکردگی کسانی چون خیابانی، پسیان و میرزا کوچک خان، روبرو گردید. بجای تجزیه و تحلیل این چالش‌ها، مایکل زیرینسکی طی مقاله‌ای به بررسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) و پی آمدهای آن پرداخته است. با توجه به این که ویراستار رویدادهایی را که به پیدایش سلطنت پهلوی انجامید به "کودتای ۲۵-۱۹۲۱" تعبیر کرده است (ص ۲۳۱) گنجانیدن بررسی آنها در کتابی در باره جنبش‌های اجتماعی چندان موجه نمی‌نماید. زیرینسکی بدون آن که بکوشد الگوی نظری ویژه‌ای را به کار برد، براساس برخی مدارک دست

اول، سبب‌ها و عوامل قدرت‌یابی رضاخان، چیرگی او بر مخالفان و رسیدن او به پادشاهی را بررسی کرده است. نتیجهٔ او کمابیش همان است که دیگر پژوهندگان به آن رسیده‌اند یعنی موفقیت رضاخان پی‌آمد استراتژی حساب‌شده‌ای که در لندن طرح‌ریزی شده باشد ولی مقامات و کارگزاران انگلیسی حاضر در ایران، نگران از تهدید شوروی و آشوب درکشور، کودتای سوم اسفند را یاری کردند بدون آنکه چندان در بند آگاه کردن مقامات انگلیسی در لندن باشند.

زیرینسکی کامیابی رضاخان را پی‌آمده و توانایی خود او و همراه بودن شرایط داخلی و خارجی می‌شمارد و انگیزه‌های او را وطن‌پرستی و منافع شخصی می‌داند. ناخشنودی از ضعف کشور بین سال‌های ۱۹۱۹-۲۱ و هواداری از پیدایش یک حکومت مرکزی قوی و دلبسته به اصلاحات، رضاخان را یاری کرد و پیشرفت‌های او انگلیسیان را بیشتر به پشتیبانی او متمایل ساخت. زیرینسکی بر نقش مهم وزیرمختار بریتانیا در تهران سرپرسی لورن (Sir Percy Lorain) در برکشیدن رضاخان و تسهیل کار او تأکید می‌کند و می‌گوید این لورن بود که موجب شد بریتانیا از پشتیبانی شیخ خزعل دست بردارد و غلبهٔ رضاخان را بر او ممکن کند و این لورن بود که به رضاخان فهمانید که سر ناسازگاری با براندختن قاجارها و پی‌افکندن سلسله‌ای تازه نخواهد داشت. با این همه زیرینسکی خود اذعان دارد که وزارت خارجه بریتانیا با نظریات لورن همدل بود و این همدلی تنها ناشی از خویشاوندی رئیس‌بخش شرقی وزارت خارجه (Lancelot Oliphant) با لورن نبود. جانشین لورن، هارولد نیکلسون، سیاست ستایشگرانهٔ لورن نسبت به رضا شاه را نکوهش می‌کرد و رضا شاه را از توانایی فکری و اخلاقی برای احراز مقامات عالی بی‌بهره می‌دانست. رابرت کلایو (Clive)، جانشین نیکلسون، نیز نظریاتی مشابه او داشت. اما اندرز وزارت خارجه بریتانیا این بود که سیاست‌های لورن ادامه یابد. در پایان سال ۱۹۲۷ سفارت بریتانیا در تهران به این نتیجه رسیده بود که رضا شاه هزار بار از احمد شاه بدتر است و طی دو سالی که از پادشاهی او می‌گذرد "ثروتی سترگ، بس سترگ" اندوخته است. در سال ۱۹۳۲ وزارت خارجه بریتانیا او را یک "وحشی" وصف می‌کرد و سال بعد یک "دیوانهٔ خون‌آشام". نتیجه‌گیری زیرینسکی این است: نیک و بد ماجرا هرچه باشد بریتانیا پدید آمدن رضا شاه را یاری کرده بود. (ص ۶۷)

ستایش یا سرزنشی که زیرینسکی در برکشیدن رضاخان متوجه شخص

لورن می‌کند چندان موّجه نمی‌نماید. با اینکه در بهره‌مندی رضاخان از دوستی و یاری لورن تردیدی نیست، با توجه به شرایط داخلی و خارجی ایران آن روزگار، می‌توان تصور کرد که صرف نظر از آن که چه کسی وزیرمختار بریتانیا در تهران بود، مقامات انگلیسی به آسانی کسی را به جای رضاخان نمی‌یافتند که بتواند قدرت را متمرکز و امنیت را در ایران برقرار سازد، منافع امپراطوری بریتانیا را تهدید نکند، و دولت او حائل^۱ بین این امپراطوری و شوروی و مانعی بر سر راه گسترش بلشویسم باشد. زیرینسکی می‌بایست براساس منابع و اسناد ایرانی، شرایط داخلی در ایران را بیشتر تحلیل کند و نقش کسانی را که به هر انگیزه‌ای کامیابی رضاخان را یاری کردند، ترفندهایی را که او برای غلبه بر مخالفان کشوری و لشکری به کار گرفت، و مقاومت‌هایی که در برابر او شد بیشتر بکاود.^۲ زیرینسکی از رسیدن رضا شاه به قدرت تام (Total Power) یاد می‌کند که اصطلاح چندان مناسبی نیست. حتی اگر رضا شاه را در همه موارد برجان و مال ایرانیان چیره بدانیم توانایی او را در اعمال قدرت در برابر بیگانگان محدود می‌یابیم همانگونه که رویداد لغو و تمدید امتیاز نفت در سال‌های ۳۳-۱۹۳۲ نشان داد.

درفصل دیگری از این کتاب امیرحسین پور درگفتاری که ویراستار آن را تیزبینانه و موشکافانه توصیف کرده (ص ۱۷) به بررسی زمینه پیدایش و کارنامه دو حکومت آذربایجان و کردستان (۲۵-۱۳۲۴) پرداخته است. نویسنده زاده مهاباد است و حال و روز مردم کردستان و ستم‌هایی را که بر آنها رفته است درک می‌کند. کار او تنها بررسی چند و چون آنچه در گذشته رخ داده نیست بلکه در عین حال تأکیدی است برآنچه می‌بایست بشود و به این سبب لحن او با لحن نویسندگان دیگر این کتاب تفاوت دارد. در این نوشته کمتر نکته‌ای را می‌توان یافت که پرسش‌انگیز نباشد و این نگارنده تنها به بررسی یا اشاره به برخی از آنها بسنده می‌کند. نویسنده، و به پیروی او ویراستار، از "جمهوری‌های" آذربایجان و کردستان سخن می‌گویند اما به کاربردن عنوان جمهوری با اهمیت نمادین و حقوقی آن، آشکارا تأییدی بر جدایی‌خواهی بود و ناسازگار با خودمختاری طلبی در چهارچوب ایرانی دموکراتیک که آن همه بر آن تأکید می‌شد. برخی سران حزب‌های دموکرات آذربایجان و کردستان، و به ویژه کسانی مانند میرجعفر پیشه‌وری از این‌که جدایی‌خواه دانسته شوند پرهیز داشتند و درمورد آذربایجان پافشارانه سخن از حکومت ملی درمیان بود؛ پیشه‌وری عنوان نخست‌وزیری داشت و کسی دارای عنوان ریاست جمهوری نبود. درمورد کردستان نیز گمان

نمی‌کنم عنوان جمهوری رسماً از سوی خود سران حکومت به کار رفته باشد. قاضی محمد نخست وزیر تشکیلاتی بود که حکومت مستقل گُردستان نامیده می‌شد.

بی‌گمان ناخشنودی های ریشه دار در آذربایجان و گُردستان زمینه را برای جنبش های مردمی فراهم کرده بود ولی بدون حضور فعال ویاری مؤثر نیروهای شوروی که آن دوخطه را در اشغال داشتند، و بدون وجود کسانی که آماده همکاری با مقامات شوروی و پیروی از آنها بودند، دوحزب دموکرات و دو حکومت خودمختار مجال پیدایش یا گسترش نمی‌یافتند. نه تنها پیدایش بلکه فروپاشی آنها نیز با سیاست شوروی پیوندی بنیادی داشت. اما نویسنده می‌گوید شوروی نقشی بازدارنده ایفا می‌کرد و به ویژه سران فرقه دموکرات و حزب توده ذاتاً اصلاح طلب و سازشگر بودند و مانع اقدامات انقلابی توده ها شدند. از دیدگاه نویسنده آنها به جای حفظ استقلال سیاسی و ایدئولوژیکی از شوروی و تکیه بر نیروهای توانمندتر مردمی- که آماده مبارزه برای سرنگونی پادشاهی بودند- برشوروی تکیه کردند که بیشتر نگران پاسداری از مرزهای خود بود تا دلبسته به آرمان های مردم ایران. به گمان نویسنده اگر شوروی مانع نشده بود نیروهای دوجنبش می‌توانستند رهسپار تهران شوند و رژیم «بسیار فاسد و ضعیف شاه حتی با کمک بریتانیا و آمریکا کاری از پیش نمی‌برد». به زعم او شکست دو جنبش نظامی نبود سیاسی بود و ارتش "درهم شکسته" شاه نمی‌توانست آنها را سرکوب کند.

دامنه و چند و چون پیوند سران دو حکومت و مقامات شوروی را البته پس از بررسی اسناد بایگانی های شوروی پیشین می‌توان ارزیابی کرد؛ کاری که تا آن جا که این نگارنده می‌داند هنوز انجام نشده است. سنجش توانایی واقعی نیروهای دو حکومت، میزان بهره مندی آنها از پشتیبانی مردمی، و به ویژه دلائل فروپاشی بی‌درنگ سیاسی و نظامی آنها در آستانه رویارویی با نیروهای مرکزی نیز نیازمند پژوهش‌های تاریخی بیشتر است. اما انتقاد نویسنده از سران حزب توده و فرقه دموکرات که چرا مستقل نبودند انتقادی غیرتاریخی است. در آن هنگام، برای کسانی که به اندیشه های چپ- که عملاً مترادف لنینیسم بود- دلبسته بودند شوروی قدر قدرت و همه‌دان پنداشته می‌شد و سران فرقه دموکرات و حزب توده، اگر توان سازمانی و عملی اتکاء به خود را هم داشتند، از نظر افق امکانات نظری و باورهای ایدئولوژیکی، نمی‌توانستند برخلاف منویات مقامات شوروی رفتار کنند. در واقع در آن دوره کمتر کمونیستی را درجهان می‌یابیم

که شوروی را در تشخیص مصلحت راستین زحمت کشان جهان برحق نمی‌پنداشت.

نویسنده ناسیونالیسم ایرانی را تصنعی یا ساختگی می‌شمارد و ایران را کشوری چند ملیتی می‌داند که تنها نیمی از جمعیت آن فارس‌اند. او بی تأمل، هواداران ناسیونالیسم ایرانی را سلطنت طلب و مرتجع می‌خواند و پژوهندگان بیگانه را که از آن سخن به میان آورده‌اند و به ناسیونالیسم گُرد و ترک توجه چندانی نکرده‌اند متأثر از مقولات فکری جنگ سرد و گرفتار تنگناهای روش شناختی، مفهومی، و نظری «علوم اجتماعی پوزیتیویستی» می‌پندارد. اما ناسیونالیسم فراگرد جامه شناختی پیچیده‌ای است که با پیدایش تجدّد و فراهم آمدن زمینه جامعه صنعتی ملازمت نزدیک دارد، حاصل کار چند شاعر و نویسنده نیست و نباید آن را به زمینه فکری اغلب محدود و سست آن تقلیل داد. به یک اعتبار هر ناسیونالیسمی درحوزه فکری و نظری ساختگی است و این ویژگی ناسیونالیسم ایرانی نیست. نباید ناسیونالیسم ایرانی را پدیده‌ای بسیط تلقی کرد و آن را با باور به برتری پارسی‌زبانان و ناچیزی اقوام دیگر و یا با سلطنت خواهی یکی دانست. ناسیونالیسم ایرانی در یکی از نمودارهای تاریخی مهم خود در دوره ملی کردن صنعت نفت، از یکسو معارض امپریالیسم و از سوی دیگر هوادار دموکراسی و استقرار فضیلت‌های مدنی بوده است. مصدق را معمولاً ناسیونالیست می‌شمارند بدون آنکه او را سلطنت طلب و مخالف دموکراسی بدانند. کسروی تبریزی را نیز - که شهرتی به ارتجاع ندارد - برخی ناسیونالیست دانسته‌اند یا دلبستگی به ناسیونالیسم (ایرانی) یکپارچگی خواه را عنصر چیره‌اندیشه او شمرده‌اند.

این برداشت نویسنده را که تنها زمینه ناسیونالیسم اشتراک زبان است باید برداشتی محدود دانست. ناسیونالیسم زمینه وسیع‌تری دارد و مبتنی بر اعتقاد گسترده به بهره‌مندی از فرهنگی مشترک به پشتوانه آموزش و پرورش جدید است. به این سبب مثلاً می‌توان از ناسیونالیسم یا هویت ملی سوئسی یا بلژیکی سخن گفت. از سوی دیگر چندگانگی فرهنگی نیز نه تنها با بهره‌مندی از خودآگاهی و هویت مشترک ملی سازگار است بلکه می‌تواند آن‌ها را بارورتر کند. حتی در کشورهایی که مرزهایشان را نیروهای استعماری، بدون توجه به هویت‌های قومی و عوامل تاریخی تعیین کرده‌اند، دولت‌ها به یاری آموزش و پرورش و رسانه‌های جمعی جدید در پدید آوردن نوعی هویت ملی کمابیش کامیاب بوده‌اند. از حدود نزدیک به صد و نود کشوری که عضو سازمان ملل

متحد اند تنها نزدیک به دوازده درصد آنها را می توان از همگنی یا تجانس قومی بهره مند دانست. نویسنده می نویسد ایران در طول تاریخ گذشته هیچگاه مرزهای ثابت و مشخص نداشته است. اگر هم چنین بوده است نویسنده باید بداند که پیدایش مرزهای مشخص از ویژگی های دولت-ملت های مدرن است و در گذشته "سرحداآت (boundaries) کمابیش نامشخص وجود داشته است و نه مرزهای (borders) مشخص امروزی که حوزه حاکمیت دولت ها را تعیین می کند.^۶ نویسنده پیشینه ناسیونالیسم غیرمذهبی کرد را به سده شانزدهم میلادی می رساند. اما ناسیونالیسم پدیده مدرنی است که در اروپا تنها پس از انقلاب فرانسه و در بسیاری مناطق دیگر خیلی دیرتر به نیروی عملی و مؤثر تبدیل شده است. وی در تأکید بر رشد دلبستگی ناسیونالیستی کردها می گوید بمب ها و برگه هایی را که نیروی هوایی ارتش شوروی هنگام حمله به ایران در شهریور سال ۱۳۲۰ برای «هشدار به ارتش شاهنشاهی و خبردار کردن مردم» فرو ریخت در ترانه ها و شعرهای عامیانه گردی انعکاسی ستایش آمیز یافت. او نمونه ای از شعرهای یک شاعر ناسیونالیست کرد را آورده است که هواپیماهای بمب افکن ارتش شوروی و "بمب های رحمت" آنها را چنین ستایش کرده است:

چه طیاره هایی؟ مجسه های شادی

و سرنشینان آنان؟ فرشتگان آزادی

بافروافکندن یکی دوبرگه برای آگاهی

فرو پاشید ارتش شاهنشاهی

شاه که شیری درشکار مسکینان بود

دیدم که درکف استالین موشی بیش نبود. (ص ۸۷)

بی گمان اگر نویسنده این "شعر" را نمونه بارزی از احساسات ناسیونالیستی مردم کرد نمی دانست آن را نقل نمی کرد ولی آیا می توان این سروده هارا نمودار اصیلی از برداشت های پیشگامان ناسیونالیسم کرد دانست؟ اگر برخی از آنان در آن زمان، بدون آگاهی از رویدادهای شوروی روزگار استالین، چنین می اندیشیدند، پس از آنکه چهره راستین استالین و کارنامه او روشن شد در برداشت ها و تصورات آنها چه دگرگونی های مهمی پیش آمد؟

نویسنده می گوید حتی امروز با وجود رخنه رسانه های جمعی به روستاهای ایران، اکثریت کشاورزان و شهرنشینان بی سواد به زبان فارسی سخن نمی گویند

(ص ۸۴). البته نویسنده در این مورد از ارائه منبع و مدرک خودداری کرده است و شاید خواسته باشد از شائبه «علوم اجتماعی پوزیتیویستی» و فقر مفهومی، روش شناختی و نظری آن، که در این مقاله آماج خرد گیری بی امان است (ص ۸۱)، برکنار بماند. در این جا باید پرسید مراد از علوم اجتماعی پوزیتیویستی چیست؟ آیا منظور علوم اجتماعی روشمند استوار بر منطق گریزان از تناقض گویی و معتقد به وجود واقعیت های مستقل از پندارها و تصورات ماست؟ روشن نیست که نویسنده چه نوع علوم اجتماعی و چه معیارهایی از حقیقت پژوهی، بی طرفی علمی و پژوهشگری عینی را می پذیرد و ارج می نهد. او برای توضیح نظریات خود مکرراً از مقولاتی بهره می گیرد که جای آنها معمولاً در مقالات پژوهشگرانه نیست. "ارتجاع" از جمله این مقولات است و با این که نویسنده به گمان خود از پیرایه حتمیت ها و اطمینان های "پوزیتیویستی" پرهیز دارد، درباره این که مرتجع کیست و ترقی خواه کدام هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد. اگر پس از فروپاشی شوروی، بسیاری از پژوهشگران غربی، مقولات ملهم از جنگ سرد را رها کرده باشند نویسنده این مقاله نکرده است مگر آنکه مقولاتی مانند "ارتجاع" را در شمار مفاهیم جا افتاده علوم اجتماعی غیر پوزیتیویستی بدانیم. او از این که نوشته اش، در برشمردن دستاوردهای کارگران و دهقانان و زنان و اقلیت ها، در تقابل با سازشکاری "اصلاح طلبان" توده ای و آمادگی آنها در کنار آمدن با "استبداد پهلوی"، رنگ آوازه گری های حزبی و مسلکی به خود بگیرد هراسی ندارد. از دیدگاه نویسنده اگر نیروهای "مترقی" مجال می یافتند و رهبران سازشگری پیشه نکرده بودند، آذربایجان و کردستان و طبعاً دیگر "خلق ها" خود را از ستم حکومت مرکزی و سلطنت استبدادی رها می کردند و به راه سعادت و رستگاری گام می نهادند. آنهایی که پی آمدهای فروپاشی شوروی پیشین و به ویژه سرنوشت یوگسلاوی پیشین را دیده اند خود را با نویسنده هم رأی نخواهند یافت. همان گونه که هابسباوم می گوید پژوهشگر پدیده ناسیونالیسم خود باید از شیفتگی ها، افسون زدگی ها و خیال پروری های ناسیونالیستی برکنار باشد.

آرزوها و انتظارات مردم آذربایجان و کردستان، همانند دیگر ایرانیان، با دلمشغولی های کسانی که خود را نمایندگان و تشخیص دهندگان برحق مصالح برتر آنها دانسته اند همیشه یکسان نبوده است. این آرزوها و انتظارات را در فضایی تهی از فشار و تهدید و تلقین، و در شرایطی که مردم آن مناطق فرصت کافی برای بررسی و مقایسه شق های گوناگون و دست یازیدن به

گزینش‌های دلخواه خود را داشته باشند، می‌توان باز شناخت و معتبر دانست. در این شرایط، که بی‌گمان با ریشه دواندن جامعه مدنی و نهاد های نظام دموکراسی و حکومت معقول و پای‌بند به قانون در ایران ملازمت دارد، هیچ دلیلی نیست که گمان کنیم مثلاً مردم آذربایجان - علی‌رغم آنچه برخی مدعیان رهبری آنها ممکن است بگویند- سعادت خود را در جدایی از ایران بدانند. تجربه تاریخی متفاوت دو آذربایجان اگر به پیدایش دو هویت کاملاً جداگانه نینجامیده باشد یکی انگاشتن دو آذربایجان را ناموجه می‌کند. اگر به پیروی نویسنده زبان را پشتوانه اصلی "ناسیونالیسم ترک" بدانیم در توجیه تمایز و جدایی دو آذربایجان و دیگر سرزمین های ترک زبان، دچار دشواری نخواهیم شد؟ گذشته از این ضرورتاً تعارضی میان هویت آذربایجانی یا کرد از سویی و هویت ایرانی از سوی دیگر نیست. بشر مُدرن می‌تواند هویت های گوناگون داشته باشد. هم می‌توان شهروند کشورهای خاص بود و هم شهروند جهان، هم می‌توان علایق قومی و فرهنگی خود را ارج نهاد و هم دلبستگی های گسترده تر ملی- فرهنگی را.

نویسنده درک نارسایی از ساختار و مقتضیات دولت و حاکمیت در سده بیستم دارد. از دیدگاه او اگر ارتجاع در میان نبود و رهبران نیروهای چپ سازشگری پیشه نکرده بودند، این نیروها برنده می‌شدند و ایران آباد و سعادت‌مند می‌شد. او همه جا از ارتش پوسیده یا رژیم ضعیف شاه سخن می‌گوید و نه از ارتش یا دولت ایران. تصوّر این که ایران هم به عنوان یک کشور حق حاکمیت و منافع و مصالحی مشروع داشته است و دارد به ذهن او خطور نمی‌کند. او فشار شوروی را برای گرفتن امتیاز استخراج نفت در استان های شمالی ایران در سال ۱۹۴۴ ناشی از قصد مقابله با غلبه بیشتر آمریکا و انگلستان در ایران و نگرانی از "امنیت" مرزهای خود می‌داند ولی امنیت ایران در جهان بینی وی محلی از اعراب ندارد. می‌نویسد حکومت مرکزی، آذربایجان را متهم به "تجزیه طلبی"، کمونیسم و خیانت به استقلال کشور می‌کرد. اما اگر سران آذربایجان هدف های مورد نظر نویسنده را آشکارا دنبال کرده بودند باز هم "اتهامات" دولت مرکزی ناموجه بود؟ او فرقه های دموکرات آذربایجان و کردستان را تبلور سازمانی دو جنبش ناسیونالیستی می‌داند و دو حکومت را "جمهوری" معرفی می‌کند و در عین حال رهبران آنها را سرزنش می‌کند که شور انقلابی آنها از توده ها بسیار کمتر بود و از همین رو راه سازش درپیش گرفتند. آیا معنی این سخن این نیست که از همان آغاز می‌بایست، بی‌هیچ درنگ، به راه

استقلال گام نهند و بکوشند نظام و مسلک خود را به بخش های دیگر ایران نیز بگسترانند؟

گزارش نویسنده از تاریخ و زمینه پیدایش و ساختار سیاسی دو حکومت آذربایجان و کردستان کوتاه و پراکنده است. بر پژوهش های تاریخی اصیل استوار نیست، و از منابع دست اول بهره چندانی نبرده است. در چندین مورد مهم به کتاب *گذشته چو افعی راه آینده* است استناد کرده است که همه آن را در شمار منابع تاریخی و پژوهش های طراز اول به شمار نمی آورند. نویسنده خود در پایان می نویسد تحولات آذربایجان و کردستان در خور پژوهش های بیشتر و رساتر است. در مورد به جا بودن این سخن جای گفتگو نیست.

بسیاری گروه های چپ در ایران، از چندین سال پیش از انقلاب اخیر، هواداری از "خلق ها" - یعنی دامن زدن به احساسات قومی و ملی عناصر گوناگون جامعه ایران - را با تلاش برای دستیابی به جامعه بی طبقه کاملاً سازگار می دانستند، چه بسا بر پایه این پندار سست که جامعه آرمانی از تمایزات طبقاتی برکنار خواهد بود و نه از دلبستگی های گسترده قومی. اگر کسی از فرهیختگان و روشن بینان از وطن خواهی یا ایران دوستی سخن به میان می آورد از بدگویی و دژکامی در امان نمی ماند و بدگمانی های ژرفی را دامن می زد. هواداری از آزادی های سیاسی و مدنی، از پالمانتاریسم و چندگانگی سیاسی، و از گرایش های چپ دموکراتیک و غیرلنینی، چیزی جز مصلحت نگری های غرض آلود بورژوا لیبرال و یا سرسپردگی به "مارکسیسم آمریکائی" نبود ولی پشتیبانی از قوم گرایی عین ترقی خواهی بی شائبه دانسته می شد. انتظار این بود که پس از تحولات شگرف جهانی و پس از دگرگونی های کوبنده هفده سال گذشته در ایران، از تنگنای این گونه پندارها رها شده باشیم.

در آستانه سده بیست و یکم و پس از پشت سر نهادن دورانی که بشر، با میدان دادن بی تأمل به ستیزه های قومی و ملی، شاهد بیشترین خون ریزی های تاریخ خود بوده است. اقتضای فرزاندگی این است که به جای پافشاری بر تمایزات فرهنگی و تفاوت های قومی، به وجوه مشترک افراد بشر بیندیشیم و بر پیوندهای ریشه دار فرهنگی و عاطفی ساکنان حوزه تمدن ایران تأکید بورزیم. پس از ناکامی تجربه های خونبار و ویرانگر سده بیستم در پی افکندن جامعه های آرمانی، افسون زدگان ناشکیبای اسطوره انقلاب و خشونت اغلب به خودآمده اند. به پشوانه این بیداری امیدوار کننده باید برای ساختن جامعه ای تلاش کرد که بنیاد آن بر عقلانیت و قانون و بر احترام به حرمت و حیثیت افراد، بر بهره مندی همه آنان

از حرمت و منزلت انسانی و موهبت های مادی و معنوی زندگی، بر بهزیستی، و بر پاسداری از حقوق سیاسی و مدنی شهروندان، صرف نظر از خاستگاه قومی و دلبستگی های عقیدتی آنها، استوار باشد. جامعه ای که تسامح سیاسی و چندگانگی عقیدتی، فرهنگی و قومی را ارج نهد و مایه باروری و پویایی خود بداند. بی گمان چنین جامعه ای نیز جامعه ای آرمانی است ولی تلاش برای دستیابی به آن دل سپردن به خشک اندیشی های ایدئولوژیکی و امید بستن ساده دلانه به خشونت انقلابی را بر نمی تابد.

نهضت ملی و دوران حکومت مصدق از مباحثی است که طی سال های اخیر موضوع بررسی ها و کتاب های گوناگون بوده است. سوسن سیاوشی - که نویسنده کتابی درباره سرنوشت جنبش ملی پس از مرداد ۱۳۳۲ است،^۸ در گفتار سودمندی دانسته های موجود در باره نهضت ملی و سبب های پیدایش و شکست آن را بر شمرده است. نویسنده، هم رای با بیشتر کسانی که در این مورد پژوهش کرده اند، می گوید بدون پشتیبانی مالی و تحریک ها و توطئه های انگلستان و آمریکا، مخالفان بومی مصدق به کار پرمخاطره سرنوشتی او دست نمی زدند. اگر مصدق با پایگاه حمایت مردمی خود پیوندی سازمان یافته داشت، اگر ائتلافی که در اطراف او شکل گرفته بود به یاری سبب هایی که ریشه در مشکلات داخلی - به ویژه دشواری های اقتصادی - داشت پراکنده نشده بود و اگر هواداران او دستخوش اختلاف نظرهای ایدئولوژیکی و سیاسی نشده بودند مخالفان بومی و بیگانه او کامیاب نمی شدند. از دیدگاه نویسنده از عوامل داخلی که بگذریم اثرات نظام سرمایه داری جهانی و پیدایش جنگ سرد و تأثیر آن بر جنبش های ناسیونالیستی و غیرمتعهد، نهضت ملی را در تنگنا قرار دارد و آن را به شکست کشانید.

نویسنده حزب توده را از عوامل گسستگی جبهه ملی می داند و می گوید حزب به جبهه نپیوست زیرا حزبی غیرقانونی بود و رسماً نمی توانست به جبهه ملی بپیوندد اما می توانست با جبهه ملی عملاً و بطور غیر رسمی ائتلاف کند ولی چنین نکرد. با توجه به روابط تضاد آمیز و تنش آلود جبهه ملی و حزب توده که خود نویسنده نیز به آنها اشاره کرده است، سخن از امکان پیوند یا ائتلاف به میان راندن شگفت می نماید. با توجه به ساختار یا طبیعت ایدئولوژی حزب توده و موضع گیری های ناشی از آن، نه تنها هیچ همکاری اصولی و صمیمانه ای امکان نداشت بلکه کارشکنی و پیکار جویی هم عملاً گریز ناپذیر بود. نگاهی به اعتصاب ها و تظاهرات گوناگونی که حزب توده در دوره

نخست وزیر مصدق دامن می‌زد، و نظری به روزنامه‌های وابسته به آن حزب، این واقعیت را روشن می‌کند. نویسنده همچنین از "تفسیر"های گوناگون درباره عملکرد حزب توده و رهبران آن در طول نخست وزیر مصدق سخن می‌راند ولی از ارزیابی آنها و داوری در این باره که کدام یک از این نظریات با واقعیت نزدیک تر است، می‌پرهیزد در حالی که یکی از کارهای پژوهشگر این است که بکوشد با بررسی منابع دست اول واقعیت رویدادها را - صرف نظر از تفسیر این و آن از آنها - باز شناسد. گذشته از این، سیاوشی نوشته‌های موجود درباره نهضت ملی را بر می‌شمارد ولی چندان تفاوتی بین انواع این نوشته‌ها نمی‌گذارد و آثار پژوهشگرانه را از نوشته‌های دیگر چندان باز نمی‌شناسد.

میثاق پارسا طی گفتاری تحلیلی و تأمل‌انگیز به بررسی نظریات رایج که می‌تواند به تبیین تحولات و کشاکش‌های اجتماعی دهه ۱۳۴۰ یاری کند پرداخته است و نظریه موسوم به "بسیج ذخایر" را - که در کتاب مهم خود (خاستگاه‌های اجتماعی انقلاب ایران) نیز به کار برده بود^۱ - برگزیده است. پارسا برآن‌ست که بحران اقتصادی به همراه فشارهای اقتصاد جهانی و دولت آمریکا در دوره کندی، شاه را ناگزیر کرد شتاب فراگرد دگرگونی در جامعه را بیفزاید. از دیدگاه نویسنده بسیج سیاسی در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ با دوران ملی کردن صنعت نفت تفاوت داشت. در دهه ۱۳۴۰ حزب‌های سیاسی و جنبه ملی بسیار تضعیف شده بودند و سرکوب دولت مانع بسیج مؤثر بخش‌های گسترده‌ای از مردم بود. بسیجی که رخ داد به دانشگاه‌ها و بازار محدود ماند و رهبری آن را سرانجام مساجد به عهده گرفتند. از دیدگاه نویسنده در سال ۱۳۵۷ نیز وضع همین گونه بود. سستی درونی نیروهای سیاسی غیر دینی به همراه سرکوب دولتی موجب شد بسیج دوباره از رهگذر مسجد صورت گیرد که تنها نهاد کمابیش مستقل از دولت بود، شبکه‌ای گسترده در سراسر کشور داشت، و فضای امنی برای ابراز ناخشنودی و پخش اخبار سرکوب‌گری‌های دولت و سازمان دادن مردم برای اقدام جمعی فراهم می‌کرد. در این جا پرسش مهمی که بی پاسخ مانده این است که چرا مسجد، که به مرکز فعالیت و بسیج سیاسی تبدیل شده بود، از سرکوب و غلبه دولت در امان ماند؟ آیا دولت نمی‌توانست کنترل خود را بر مساجد و بر دیگر مراکز فعالیت‌های مذهبی - سیاسی، چون حسینیه ارشاد، بگستراند و یا می‌توانست ولی خطر را در جای دیگر و در کمونیسسم و جنبش‌های چپ می‌دید؟ اگر چنین است رهیافت‌ها و برداشت‌های دولت را در این مورد چگونه باید تبیین کرد؟

الگوی نظری نویسنده، با وجود خرده گیری هایی که از آن شده و ویراستار به برخی از آنها اشاره کرده است (ص ۲۲۴) به روشن گری رویدادهای این دوره کمک می کند ولی به پژوهش های دست اول همچنان نیاز است. داده ها و برداشت های موجود نیازمند دوباره آزمایشی است و کارآیی هرالگوی نظری را به کمک دانسته های استوار باید سنجید. نویسنده نوشته های موجود را درباره رویدادهای دهه ۱۳۴۰ توصیفی و غیرتحلیلی و تهی از دیدگاههای نظری می داند اما در نبود پژوهش های ژرفانگر خود وی نظریه پردازی را بر داده هایی مبتنی کرده که اغلب از همین منابع برگرفته شده است. در این جا شاید اشاره به چند نکته بی جا نباشد. در مورد حکومت علی امینی، نویسنده، به پیروی از دیدگاه های غالب، او را عملاً آماده هرگونه همکاری صمیمانه با جبهه ملی شمرده است ولی جبهه ملی را بی علاقه به چنین همکاری. اما جبهه ملی، که تمام حیثیت و آزر سیاسی خود را ناشی از پافشاری بر انتخابات آزاد و پایبندی به زنده کردن دوباره مشروطه خواهی می دانست، چگونه می توانست با امینی - که به هیچ روی آماده برگزاری انتخابات نبود - سازش کند و اعتبار خود را به خطر نیندازد؟ نویسنده یکی از دلایل سیاسی شکست امینی را ناخشنودی شاه از تمایل او به نزدیکی با جبهه ملی توصیف کرده است، به این ترتیب چگونه امینی که برگماشته شاه بود و در برابر او بسیار آسیب پذیر، می توانست به جبهه ملی نزدیک شود و موقعیت خود را نزد شاه سست تر نکند؟ انتقادهای و شکوه ها از زمامداری شاه از ۱۳۳۹ آغاز نشد و از همان ۱۳۳۲ آغاز گردید ولی زمینه بروز تنگ بود و یکی از انگیزه های اصلی شاه در دست یازیدن به اصلاحات رویارویی با پیامدهای انباشت این شکوه ها و تلاش برای تحکیم قدرت خود بود. دامنه و تأثیر فشارهای خارجی در وادار کردن شاه به انجام اصلاحات نیازمند بررسی بیشتر است.

جان فران، در گفتاری دیگر، سبب های انقلاب اخیر ایران را با توجه به نظریات متداول در جامعه شناسی انقلاب بررسی کرده است. از دیدگاه او در سده بیستم انقلاب های جهان سوم به ویژه در کشورهایی مانند مکزیک، کوبا، نیکاراگوئه و ایران مشابهت های فراوانی با یکدیگر داشته اند. عاملی که از دیدگاه نویسنده درخور تأکید فراوان است "توسعه وابسته" و پیامدهای مختلف آن است. نویسنده می گوید سرمایه داری صنعتی مورد نظر شاه در چهارچوب یک نظام وابسته و اقتدارگرا ریشه گرفت. دولت ایران - که هویت آن با هویت شخصی شاه در آمیخته بود و بر پایه کنار زدن مخالفان و رقیبان سیاسی قرار داشت -

دولتی آسیب پذیر بود. توسعه وابسته و تحولات اجتماعی - اقتصادی ناشی از آن، واکنش های ستیزه جویانه دینی و غیر دینی را دامن زد و مخالفت و مقاومت از ویژگی های چیره فرهنگ سیاسی شد. دشواری های اقتصادی بردامنه ناخشنودی ها افزود و فشارهایی که گمان می رفت آمریکا در سال های پایانی دوران شاه بر ایران وارد آورده است فرصت را برای انقلاب آماده تر کرد. رویدادهای ۵۸-۱۳۵۷ نمودار تازه ای از یک ائتلاف مردم گرا (populist) بود؛ طبقات گوناگون شهری چندگاهی گرد هم آمدند و کمر به سرنگونی پادشاهی بستند. با این که پی آمد این رویدادها از حاصل تلاش های گذشته موفق تر بود ائتلاف، همانند گذشته، دیری نپایید و فروپاشید.

همانگونه که اشاره شد، از دیدگاه نویسنده مفهوم توسعه وابسته در تبیین انقلاب اخیر ایران کارآیی زیادی دارد. توسعه متضمن صنعتی شدن، افزایش بازرگانی خارجی، و بالا رفتن تولید ناخالص ملی است ولی وابستگی آن به نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی بهایی گزاف و پی آمدهای ناگواری نیز به همراه دارد که در حوزه هایی مانند آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن، کاریابی، تورم و توزیع درآمد بسیار محسوس است. برای رویارویی با پی آمد های ناگوار توسعه وابسته و مقابله با ناخشنودی و ناآرامی درجوامعی که در اثر دگرگونی های پُرشتاب آسیب دیده اند تنها راه چاره، دست کم برای مدتی، دولتی سرکوب گر است که برپشتیبانی خارجی تکیه دارد. از دیدگاه نویسنده تحولات کشورهای گوناگون از برزیل و مکزیک گرفته تا کره جنوبی و تایوان و ایران دوران شاه را باید نمودارهای توسعه وابسته دانست. انا توسعه وابسته هنگامی که با دولتی سرکوب گر و مخالف مشارکت مردم، همراه گردد جامعه را در برابر انقلاب آسیب پذیر می کند. وی کشورهای آسیب پذیر را به مواردی مانند نیکاراگوئه در دوره سوموزا، مکزیک در دوره دیاز (Diaz)، کوبا در عصر باتیستا، و ایران دوره شاه و چند مورد دیگر محدود می کند.

اذا اگر ناخشنودی های ناشی از توسعه وابسته را تنها به کمک دولتی سرکوب گر می توان مهار کرد، براساس مدل نظری نویسنده، سرکوب گری باید با توسعه وابسته ملازمت ساختاری داشته باشد و پرسش این خواهد بود که چرا در برخی جوامع که توسعه وابسته را تجربه کرده اند، دولت کمتر سرکوب گر و در موارد دیگر بیشتر چنین بوده است؟ اگر توسعه وابسته به خودی خود مستلزم انقلاب نیست بلکه وجود دولتی ستم گر زمینه انقلاب را فراهم می کند و اگر ملازمت ساختاری بین توسعه وابسته و ستم گری سیاسی مبتنی بر پشتیبانی

خارجی نیست، کارایی تحلیلی مفهوم توسعه وابسته و پیوند علی آن با انقلاب و توان آن در تبیین تحولات ایران ناچیز خواهد بود. اگر ملازمتی بین توسعه وابسته و سرکوب سیاسی نیست، همراه شدن این دو با یکدیگر در چه شرایطی صورت می‌گیرد و چه سبب‌های تاریخی و فرهنگی در این امر مؤثر است؟ همراهی توسعه و سرکوبگری در کشورهایمانند عراق صدام حسین و سوریه حافظ اسد را از چه مقوله‌ای باید دانست؟ گذشته از این، ساختار و پی‌آمدهای توسعه وابسته با توسعه ناوابسته چه تفاوت‌های کیفی و بنیادی دارد؟ ریشه دواندن سرمایه‌داری و پیدایش جامعه صنعتی در همه جا و نه تنها در "جهان سوم" پیآمدهای اجتماعی و فرهنگی گوارا و ناگوار داشته و واکنش‌های گوناگونی را دامن زده است. نگاهی به تحولات انگلستان به ویژه پس از انقلاب صنعتی، این واقعیت را تأیید می‌کند. ارج بررسی‌های تطبیقی را نمی‌توان نادیده گرفت و بررسی کارنامه رویارویی پُرتب و تاب سرزمین‌های دیگر با تجدّد بی‌گمان آموزنده است ولی از مشابهت‌های احتمالی و اغلب سطحی ایران روزگار شاه با کشورهایمانند کوبای عصر باتیستا و نیکاراگوئه دوران سوموزا که بگذریم، تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی ژرف‌تر از آن است که مقایسه معتبری را ممکن کند.

نظریات فوران با دیدگاه‌های والنترین مقدّم، که طی فصل دیگری از این کتاب، مفهوم "مردم‌گرایی" را برای تبیین انقلاب اخیر ایران به کار برده است، مشابهت‌های زیادی دارد. از دیدگاه مقدّم ویژگی‌ها و عناصر مشخص‌کننده مردم‌گرایی چنین‌اند: جنبشی اعتراضی که طبقات گوناگون را در برگیرد و در متن سرمایه‌داری وابسته و توسعه‌مخدوش ناشی از آن پدید آید؛ گفتمان یگانگی‌بخش؛ نبود یک حزب سوسیالیستی یا کارگری مؤثر؛ رهبرانی خرده‌بورژوا که خود را فراسوی منافع طبقاتی جلوه‌گر می‌کنند؛ یک رهبرفرهمنده؛ تهیدستان شهری؛ و جستجو برای "راه سوم". نویسنده می‌گوید آنچه انقلاب ایران را از انقلاب‌های مردم‌گرای دیگر مشخص کرده است عبارت است از استفاده فزاینده از نمادهای دینی در دوره انقلاب، چیرگی یک رهبر فرهمنده مذهبی، و به قدرت رسیدن یک طبقه بسته (caste) روحانی. به اعتقاد او شرایط مساعد جهانی، شکل‌گیری یک ائتلاف مردم‌گرا که موجب اعتصاب عمومی بی‌سابقه‌ای شد، بهره‌گیری روحانیان از پایگاه نهادی سنتی خود یعنی مساجد و مدرسه‌ها، و ائتلاف آنها با بازاریان زمینه‌کامیابی تلاش‌های شاه‌ستیزانه را فراهم آورد.

نویسنده برآنست که انقلاب ایران را نباید انقلابی اسلامی دانست زیرا اسلامی شدن نظام و حکومت روحانیان پس از انقلاب رخ داد و پی آمد مبارزه سیاسی شدید و برخوردهای اجتماعی بود. بُعد ایدئولوژیکی انقلاب را نباید به عنصر مذهبی آن کاهش داد. به باور نویسنده پس از پیروزی بهمن ۱۳۵۷، گفتمان مردم‌گرای جنبش انقلابی تبدیل به یک ایدئولوژی مردم‌گرای اسلامی شد که دولت پس از انقلاب، در مرحله گذار، و به رهبری خرده بورژوازی سنتی، به آن تمسک جست. با گذشت زمان، ابتکار عمل مردم‌گرایانه رها گردید؛ رویارویی با وابستگی ناممکن دانسته شد و تلاش دوباره براین شد که ایران باردیگر جزئی از نظام سرمایه داری جهانی شود. این تحول با گام‌هایی درجهت بهبود نسبی وضع زنان و کوششی برای مهارکردن جمعیت همراه بود. به گمان نویسنده تحولاتی که درجهت نهادی کردن اقتصاد سرمایه داری صورت گرفته حاکی از آن‌است که "انقلاب اسلامی" - که به زعم نویسنده فراگرد پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است - از مقوله «انقلاب‌های بورژوازی کلاسیک» بوده است. بی‌گمان نظریات نویسنده می‌تواند درباره چند و چون دگرگونی‌های سال‌های اخیر در ایران پرسش‌های تازه‌ای را برانگیزد. اما کاربرد مفاهیم و مقولاتی مانند خرده بورژوازی و بورژوازی درمورد ایران نیازمند توجیه بیشتر است و کارایی آنها را تنها در سایه بررسی‌های تجربی می‌توان سنجد. مردم‌گرایی و گرایش‌های ایدئولوژیکی گوناگونی که در شرایط تاریخی متفاوت با آن همراه است - به ویژه گرایش‌های دست راستی و مردم‌فریبانه - و پیامدهای محتمل آن نیز به پژوهش‌های تحلیلی بیشتری نیاز دارد. افزون بر این، "انقلاب اسلامی" را یک انقلاب "بورژوازی کلاسیک" دانستن پرسش‌انگیز است. پی‌آمد انقلاب‌های "بورژوا" را به نهادی کردن سرمایه داری نباید محدود دانست و نقش بنیادی آنها را در فراهم کردن زمینه رشد دموکراسی‌های پارلمانی و آزادی‌های سیاسی و مدنی گسترده نادیده نباید گرفت.

درگفتار واپسین کتاب، ویراستار به جمع‌بندی یافته‌ها و نظریات پیشنهاد شده درکتاب پرداخته است. وی از توجه به عوامل و سبب‌های گوناگونی که کار تبیین رویدادهای جامعه ایران را یاری می‌کنند بازمانده است. چنین عواملی را شاید به‌پشتوانه گزیده‌ای از وجوه نظریات گوناگون و به یاری بینشی تحلیلی-تاریخی آسانتر بتوان بازشناخت. تلاش برای بازنمایاندن پیچیدگی و درهم‌آمیختگی واقعیت‌های تاریخی مستلزم انعطاف‌پذیری نظری و آمادگی فروتنانه پژوهشگر برای بازنگری پی‌گیر در الگوهای نظری رایج است. نویسنده

معتبر است که پژوهش درباره ایران، به ویژه در زمینه تاریخ اجتماعی، در آغاز کار است و می گوید ایران هنوز چشم به راه ای. پی. تامپسون (E.P.Thompson) خود است. باید گفت ایران نه تنها چشم به راه ای. پی. تامپسون خود بلکه منتظر رنکه (Leopold von Ranke) خود هم هست، و فراموش نکنیم که ای. پی. تامپسون، با آن که از برداشتی تحلیلی- انتقادی از ماتریالیسم تاریخی ملهم بود، پژوهش‌های تاریخی خود را به رغم نظریه پردازی های انتزاعی- مثلاً از نوع مارکسیسم آلتوسری- انجام داد. بی‌گمان رهیافتی نظری که ملهم از نظریات سنجیده علوم اجتماعی باشد پُربارترین راه درک تحولات اجتماعی است، اما پژوهشگر نمی تواند با تکیه بر منابع دست دوم، به نظریه پردازی انتزاعی بسنده کند. برخی نویسندگان- البته نه نویسندگان این کتاب- به گونه ای می نویسند که با تغییر برخی جزئیات آنچه را در مورد سرزمینی دیگر نگاهشته اند در مورد ایران هم به آسانی بتوانند بنویسند. شاید بتوان مباحثی را که در این کتاب درباره انقلاب اخیر ایران مطرح شده، به همراه انبوهی نوشته دیگر در این زمینه، نمودار روشی دانست از این که چگونه داده های عملاً یکسان دستاویز به کاربردن و توجیه الگوهای نظری اغلب متفاوت قرار می گیرد.^{۱۱}

ویراستار کتاب حاضر و برخی دیگر از نویسندگان بر نقش ائتلاف های شهری در شکل گیری جنبش ها تأکید می کنند ولی همانگونه که ویراستار می گوید، بررسی چند و چون پدید آمدن و سبب های فروپاشی آن ائتلاف ها، نیازمند بررسی بیشتر است. پژوهش در باره امکان تداوم این گونه ائتلاف ها یا گریز ناپذیری فروپاشی آنها نیز کاری درخور خواهد بود. جای بحثی درباره مفهوم جنبش اجتماعی و انواع آن نیز در این کتاب خالی است. همچنین پیامدهای مهاجرت روستائیان به شهرها و تأثیر آن بر ترکیب جمعیت شهرنشین و گرایش ها و دلبستگی های آنان در خور توجه و پژوهش پُردامنه است. اگر در بررسی کارنامه جنبش های اجتماعی در ایران تحلیلی از جنبش چپ نیز گنجانده شده بود و نقش یاری رسان یا باز دارنده آن در فراگرد ریشه دواندن اندیشه ها و نهادهای دموکراتیک ارزیابی می شد، خواننده بهره بیشتری می برد. ویراستار در بررسی دگرگونیهای ایران روزگار شاه هم از توسعه وابسته سخن می گوید و هم از توسعه نیافتگی (مثلاً ص ۲۳۲) ولی مفهوم توسعه نیافتگی و اصولاً معنای استعاره توسعه و مفاهیم و مقولات ملهم از نظریه تکامل اجتماعی نیازمند بررسی انتقادی است. مقوله "جهان سوم" نیز بدون توجه به دشواری های کاربرد آن عملاً به عنوان واحدی سیاسی- اقتصادی به کار برده

شده است. ویراستار می‌گوید بی‌گمان رابطه دولت ایران با کردها و آذری‌ها بر تمایل دولت به کنار گذاشتن آن‌ها و نادیده گرفتن آرزوها و دلبستگی‌های آنها مبتنی بوده است. (ص ۲۲۷). این سخن درمورد آذربایجان روا نیست. شمار آذری‌هایی که درسیاست و حکومت و بازرگانی و فرهنگ ایران مؤثر بوده اند زیادتر و آشکارتر از آنست که به نمونه آوردن نیاز باشد.

این روزها بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی از نوشتن نثری که دانش آموختگان معمولی بتوانند آن را درک کنند ناتوانند. پیچیدگی زبان، شمار زیادی از خوانندگان را از خواندن نوشته‌های بیشتر پژوهشگران علوم اجتماعی بی‌بهره کرده است و تأسف در این است که پیچیدگی زبان بیش از آن که نمودار پیچیدگی اندیشه باشد سرپوشی بر سستی آن است. مقاله‌ها و کتاب‌هایی از این گونه نه برای طیف گسترده‌ای از خوانندگان و یاری به فرهیختگی و فرزادگی آن‌ها، بلکه برای شمار انگشت شماری پژوهنده دیگر نوشته می‌شوند و چه بسا از ستایش‌های بی‌جا یا نکوهش‌های ناروا نیز درامان نیستند. کتاب ویراسته فوران از این شائبه‌ها تا حد زیادی برکنار است و برای آشنایی خوانندگان با چند و چون نوشته‌های تازه در باره ایران و به ویژه برای سنجش رسایی یا نارسایی نظریه‌های رایج درباره تحولات صد سال گذشته و انقلاب اخیر ایران مجموعه‌ای سودمند است.^{۱۲}

پانوشت‌ها:

۱. ن. ک. به :

Monsoor Moaddel, *Class, Politics, and Ideology in the Iranian Revolution*, New York, Columbia University Press, 1993.

۲. برای توضیح بیشتر دراین مورد ن. ک. به:

Houshang Sabahi, *British Policy in Persia 1918-1925*, London, Frank Cass, 1990;

علی اصغر زرگر، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین، انتشارات معین، ۱۳۷۲.

۳. توجه نویسنده به جزئیات گهگاه کافی نیست: می‌نویسد تنها تقی زاده، علا، یحیی دولت‌آبادی و مصدق به انقراض قاجاریه رأی منفی دادند (ص ۵۹) در حالی که مخالفان که شمار آنها بیشتر بود یا از جلسه مجلس خارج شدند و رأی ندادند یا در جلسه شرکت نکردند و گذشته از افراد یاد شده سید حسن مدرس، حسن مستوفی (مستوفی الممالک)، حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، سیدحسین زعیم، میرزا محمد هاشم آشتیانی و سید

محبی الدین شیرازی را نیز شامل می شدند. ن. ک. به: محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۶۵.

۴. ن. ک. به:

Ervand Abrahamian, "Kasravi: The Integrative Nationalist of Iran" in E. Kedourie & S.G. Haim, eds., *Towards a Modern Iran*, London, Fank Cass, 1980.

۵. به عنوان نمونه ن. ک. به:

Fernand Braudel, *The Identity of France*, Two Vols, London, Harper Collins Publishers, 1992.

۶. دراین مورد ن. ک. به: فصل های دوم و چهارم این کتاب:

Anthony Giddens, *The Nation-State and Violence*, Berkeley, University of California Press, 1987.

۷. در این باره ن. ک. به: نوشته های گوناگون چنگیز پهلوان.

8. Sussan Siavoshi, *Liberal Nationalism in Iran: The Failure of a Movement*, Boulder, Colo., Westview Press, 1990.

9. Misagh Parsa, *The Social Origins of the Iranian Revolution*, New Brunswick, N.J., Rutgers University Press, 1989.

۱۰. ن. ک. به:

E. P. Thompson, *The poverty of Theory And Other Essays*, London, Merlin Press, 1978.

۱۱. دراین مورد ن. ک. به:

Steven Lukes, "The Underdetermination of Theory by Data," *Aristotelian Society, Supplementary*, Vol LII, 1978, pp. 93-107.

۱۲. برخی از خطاهای جزئی این کتاب که به نظر نگارنده رسید از این قرار است:

ص ۳۱: نام اول پلخانف Georgi است نه George. ص ۴۸: صارم الدوله به کسر ر درست است نه به فتح. ص ۵۷: پسیان (کلنل محمدتقی خان) به کسر پ درست است نه به فتح. صص ۵۷ و ۵۸: Tadayyun درست است نه Tadayun. ص ۹۱: نام یکی از دو نماینده تبریز که اعتبار آنها در مجلس چهاردهم رد شد زین العابدین خوئی بود نه امامی خوئی. ص ۱۲۷: نام اول حائری زاده ابوالحسن بود نه عبدالحسن. چندین صفحه: نام اول بقایی (مظفر) با تشدید درست است. چندین صفحه: شاپور(بختیار) درست است نه شاهپور. ص ۲۰۰:

National Democratic Front درست است نه National Democratic Party. ص ۲۰۶: رهنورد به فتح ن درست است نه به کسر. در نمایه کتاب نیز یک بار شریف نام اول شریف امامی (جعفر) محسوب شده است. شیوه تبدیل نام ها از فارسی به انگلیسی نیز یکسان نیست، مثلاً طالقانی دریک جا Taleghani و در جای دیگر Taliqani ضبط شده است.

ایران نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱

زمستان ۱۳۷۴

ویژه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی |
| | | نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محبوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرائی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده |
| | | فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳،۲،۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dasūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dasūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگدوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

ولی رضا نصر*

چند کتاب تازه در باره سیاست و اسلام در خاورمیانه

دانشنامه تازه ای در باره جهان اسلام

John E. Esposito, ed.

The Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World

New York, Oxford University Press, 1994, 4 vols.

در سال های اخیر، تعداد قابل توجهی دانشنامه درباره خاورمیانه و جهان اسلام منتشر شده است. در میان آن ها می توان از «دانشنامه خاورمیانه»، «دانشنامه ایرانیکا»، «دانشنامه اسلامی ایران»، و «دانشنامه اسلامی ترکیه» نام برد. انتشار دانشنامه معظم اسلامی هم که ابتدا توسط همیلتون گیب آغاز شده بود همچنان ادامه دارد. تمرکز بیشتر این دانشنامه ها بر خاورمیانه است و مکاتب مهم فکری اسلامی معاصر در افریقا و آسیای مرکزی، جنوبی و جنوب شرقی را در برنمی گیرد. در واقع، بسیاری از محققان و ناظران مسائل معاصر جهان اسلام توجه خود را صرفاً معطوف به مسائل سیاسی و اجتماعی خاورمیانه کرده اند و از زیر و بم مسائل جوامع آسیای مرکزی و جنوبی، مالزی، اندونزی و یا افریقا بی خبرند. در حالی که آنچه در این جوامع اتفاق می افتد می تواند نظریات متداول در باره اسلام را اصلاح کند یا تغییر دهد. همچنین دانشنامه های مشابه نیز بیشتر به تاریخ و تفکر اسلامی کلاسیک می پردازند و نه به مسائل معاصر جهان اسلام. تمرکز «دانشنامه اکسفورد»، بر همه جوامع اسلامی است و از آن گذشته مسائل، نهضت ها و متفکران معاصر اسلامی را هم مورد بررسی قرار می دهد و مباحث اسلامی را هم بیشتر با توجه به تفاسیر کنونی

تشریح می کند و نه صرفاً بر اساس تعابیر و معانی اولیه و تاریخی آن ها. به نظر می رسد که در چهار مجلد این دانشنامه درباره نهضت ها و متفکران مختلف جهان معاصر اسلام بیشتر از دیگر دانشنامه های اسلامی مطالب آموزنده و قابل استفاده برای دانشجویان و محققان مسائل اسلامی یافت می شود. مزیت دیگر این دانشنامه به منابع مشابه آن این است که در مباحث و فصول مختلف آن شیوه مقایسه ای و تطبیقی به کار رفته و مثال ها و نمونه ها به یک جامعه اسلامی خاص و با به یک دوره تاریخی منحصر نشده است. به عنوان نمونه، مقالاتی که درباره "حزب الله" در دانشنامه آمده هریک به سازمان ها و تشکیلات این نهضت در جوامع گوناگون اسلامی اشاره می کنند. در «دانشنامه آکسفورد» شمار قابل توجهی از مقاله ها به بررسی جوانب مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی ایران اختصاص دارند. برخی از مقالات این دانشنامه را، مانند آن چه در باره "بنیاد خیریه خوئی" و "کمیته"، زنان آمده، در دیگر دانشنامه ها نمی توان یافت. برخی دیگر نیز مانند "زنان و تحولات اجتماعی" "دانشگاهها" و یا "روزنامه و مجله" مباحث اسلامی را به نظریه های علوم اجتماعی مرتبط می سازد. «دانشنامه آکسفورد» را بدون تردید باید یک مجموعه مهم علمی دانست که در کنار دیگر مآخذ مشابه می تواند کار تحقیق و تحلیل مسائل جهان اسلام را برای محققین ساده تر سازد.

پیشگامان احیاء اسلام

Ali Rahnema, ed.
Pioneers of Islamic Revival
 London, Zed Books, 1994

این کتاب مجموعه مقالاتی است درباره متفکران و رهبران اصلی بنیادگرایی اسلامی. به اعتقاد ویراستار کتاب نهضت های بنیادگرای اسلامی حاصل اندیشه ها و نوشته های تنی چند متفکر کلیدی است که اسلوب فکری، بینش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بنیادگرایی اسلامی را پایه ریزی کردند و به

جهان بینی خاص آن شکل بخشیدند. هریک از مقالات این کتاب معطوف به بحث و بررسی شرح حال و آراء یکی از این متفکران است که عبارت اند از سید جمال الدین افغانی، محمد عبده، آیت الله خمینی، ابوالعلاء مودودی، حسن‌النباء، سید قطب، موسی صدر، علی شریعتی و محمد باقر صدر. از این جمع افغانی (نوشته نیکی کدی)، خمینی (به قلم باقر معین)، موسی صدر (نوشته ریچارد نورتن)، علی شریعتی (به قلم علی رهنما) و محمد باقر صدر (به قلم شبلی ملّات) مستقیم و یا غیر مستقیم بر نهضت اسلامی در ایران اثری قابل توجه گذاشته اند و به همین دلیل برای علاقمندان به تاریخ معاصر ایران جالب توجه اند. هر یک از این مقالات به شرحی جامع در باره زندگی و میانی و اصول اندیشه متفکر مورد بررسی اختصاص دارد. از نقطه نظر تأثیر و واکنش متقابل اسلام و سیاست نیز نوشته های این کتاب را باید درخور توجه دانست.

زنان در تبعید

Mahnaz Afkhami

Women in Exile

Charlottesville, University of Virginia Press, 1994

کمتر ایرانی است که با دو پدیده مرتبط غربت و تبعید آشنا نباشد و در باره مسائل زنان، که در سال های اخیر در غرب نیز اهمیتی خاص یافته است، نیندیشیده باشد. کتاب اخیر مهناز افخمی به این هرسه موضوع می پردازد و می کوشد تلاش زنان برای دستیابی به آزادی ها و حقوق خود را با پدیده های مهاجرت و غربت در کنار هم بررسی کند. فعالیت های سیاسی زنان، دلایل مهاجرت یا تبعید آنان، و بخصوص مسائل و مشکلاتی که زندگی در غربت و در جامعه ای بیگانه در برابر آنان قرار می دهد از تم های اصلی این کتاب است. مهناز افخمی که خود سال ها از پیشگامان حرکت زنان ایران به سوی برابری های اجتماعی، اقتصادی و حقوقی بوده در این کتاب کوشیده است نقش شونده را ایفا کند و اجازه دهد تا زنان به زبان خود داستان تجربه ها و فراز و نشیب های زندگی اجتماعی و سیاسی خود را مستقیماً با خواننده در میان گذارند.

نویسنده با بهره جویی از اسلوب و شیوه های تاریخ نگاری شفاهی و طی مصاحبه های طولانی سرگذشت سیزده زن را به صورتی بسیار خواندنی و شیرین در فصول جداگانه آورده است. این سیزده زن از ایران، ویتنام، چین، السالوادور، آرژانتین، فلسطین، مالی، افغانستان، شیلی، شوروی، و سودان اند. سرگذشت هریک از آنان درحقیقت بازگوئی تاریخ خشونت بار سرزمین های آنها است. دو فصل کتاب، یکی بخشی از مقدمه مربوط به خود نویسنده کتاب و دیگری سرگذشت آذر سلامت، نام مستعار یکی از زنان مصاحبه شنونده، مستقیماً در باره ایران، زنان و حوادث ایران است. تجربه های مختلف و در همان حال کمابیش مشترک همه زنانی که شرح حال آن ها در این مجموعه آمده این کتاب را روایتی تکان دهنده از تلاش و تکاپوی زن در قرن بیستم کرده است.

شیعیان عراق

Yitzhak Nakash

The Shi'is of Iraq

Princeton, Princeton University Press, 1994

جنگ ایران و عراق و به خصوص شورش شیعیان عراق پس از اتمام جنگ میان آمریکا و عراق در سال ۱۹۹۱ توجه بسیاری از ناظران سیاسی را متوجه شیعیان عراق ساخت. در طول جنگ ایران و عراق، شیعیان به عنوان نقطه ضعف رژیم عراق شناخته می شدند. پس از شکست حمله ایران به بصره وفاداری شیعیان عراق به آن کشور حداقل برای مدتی دیگر مورد تردید نبود. شورش شیعیان این کشور در سال ۱۹۹۱ برای اولین بار مشروعیت و حقانیت حکومت سنی در بغداد را مورد پرسش قرار داد و شاید سبب گردید تا غرب از کوشش برای سرنگون ساختن صدام حسین چشم پوشی کند. در این مورد پرسشی که مطرح است و نویسنده کتاب خود را با آن آغاز می کند این است که شیعیان عراق که هستند، چه می خواهند و چه نظریات و عقائدی دارند؟

نویسنده در این بررسی، ضمن تشریح تاریخ این بخش از جامعه عراق، شیعیان عراق را مستقل از حکومت های شیعه ایران و علماء مذهبی در قم می شمارد و معتقد است که بین شیعیان ایران و عراق تفاوت های عقیدتی

بسیار است. با این حال، به گفته نویسنده، تشیع در عراق هم معرفت برخی از ویژگی‌های تشیع صفوی و پاره‌ای از نهادهای اجتماعی شیعه در ایران است و هم متأثر از سازمان‌های اجتماعی و نهادها و سنت سیاسی ترکان عثمانی. تفاوتی که در زمینه روابط میان علماء شیعی و مقلدان آن‌ها و همینطور در مورد مراسم، نهادها و سازمان‌های مذهبی در ایران و عراق وجود دارد ناشی از این دو سابقه گوناگون است. این کتاب را می‌توان از نظر کیفیت مطالب و استفاده از مآخذ و منابع اولیه یکی از بهترین مراجع درباره تشیع در عراق دانست.

اساطیر مذهبی و جنبش انقلابی در ایران

Hagqay Ram.

Myth and Mobilization in Revolutionary Iran: Use of Friday Congregational Sermon

Washington, D.C: The American University Press, 1994

این کتاب تحقیقی است در باره نقش خطبه‌های نمازهای جمعه در نضج نهضت انقلاب اسلامی در ایران. نویسنده با تأکید بر تئوری‌های رایج درباره نقش اساطیر فرهنگی و مذهبی در ساختارهای اجتماعی، به خصوص نوشته‌های میرچا الیاده، به تجزیه و تحلیل متن خطبه‌های نمازهای جمعه پرداخته و مسائلی را که در آنها مطرح شده، و چگونگی ارتباط آن مسائل با اساطیر شیعه را، مورد بررسی قرار داده است. این که اساطیر مذهبی در اعتقادات و باورهای سیاسی مؤثر بوده‌اند نکته تازه‌ای نیست، ولی این که این تأثیر دقیقاً به چه صورتی انجام گرفته و کدام اسطوره یا اسطوره‌ها و به چه صورتی مورد تأکید و استفاده واقع شده و چگونه به تحریک و بسیج شنونده‌های خود منجر شده‌اند تاکنون کاملاً روشن نبوده است.

نویسنده در این اثر به "واقعه کربلا"، و معانی شگرف خاطره آن برای شیعیان در حقانیت بخشیدن به انقلاب توجهی خاص دارد و نظریات او در این باب بسیار جالب است. شاید جالب‌ترین بخش این کتاب قسمتی است که در آن نویسنده نشان می‌دهد چگونه رهبران انقلاب کوشیده‌اند تا نه تنها

حوادث بهمن ۱۳۵۷ را به عنوان بازسازی اسطوره های شیعه و به خصوص نبرد کربلا جلوه دهند بلکه خود انقلاب را به مرتبه اسطوره مذهبی دیگری برسانند و آن را در اذهان عمومی جزئی از اساطیر تشیع کنند.

شوروی در افغانستان

M. Hassan Kakar.

Afghanistan: the Soviet Invasion and the Afghan Response

Berkeley, University of California Press, 1995

حسن کاکار استاد و رئیس اسبق دانشکده تاریخ دانشگاه کابل و بدون شک برجسته ترین مورخ آن کشور است و سالی چند را در دوران اشغال افغانستان در زندان گذرانده. کتاب مورد نقد تاریخی جامع و دقیق از چگونگی ورود ارتش شوروی به افغانستان، کشته شدن رئیس جمهور وقت، حفیظ الله امین، روی کار آمدن ببرک کارمل، تجهیز و بسیج قبائل و نیروهای اسلامی علیه شوروی و چگونگی پیروزی جهاد افغانستان است. گفتگوهای کاکار با بسیاری از رهبران مغضوب کمونیست در زندان و همچنین شماری از منابع اولیه اساس نتیجه گیری های اوست. چگونگی کشمکش میان جناح های مختلف در بین کمونیست ها، ماهیت رابطه این جناح ها با مقامات شوروی، تأثیر جنگ سرد، مسائل استراتژیک و چگونگی انسجام نیروهای مذهبی از جمله مطالب بسیار جالب این کتاب اند. این اثر را باید روشن گر بسیاری نکات در باره حضور و نقش شوروی در افغانستان دانست.

زنان و فراگرد سیاسی در ایران

Parvin Paidar

Women and the Political Process in Twentieth century Iran

New York, Cambridge University Press, 1995

مسائل زنان در ایران از جمله مهم ترین مسائل مورد بحث و تحقیق پژوهشگران

ایرانی و غیر ایرانی در سال های اخیر بوده است. چگونگی پدیداری نهضت زنان، چون و چراى تحولات اجتماعى و فرهنگى در جامعه، شرکت زنان در فعاليت هاى اقتصادى و سياسى و بالاخره تجاوز به حقوق آنان پس از انقلاب از مقولاتى است که در اين گونه پژوهش ها مورد بررسى قرار گرفته است. کتاب مورد نقد را مى توان بررسى جامعهى در اين زمينه ها به ويژه در مورد تاريخ نهضت زنان در ايران در طى قرن اخير دانست. نويسنده ابتدا تئورى هاى مختلف علوم سياسى و جامعه شناختى درباره مشکلات اجتماعى زنان را مورد بررسى قرار مى دهد و سپس به مقايسه اى ميان گفتمان اساسى دوران پهلوى، يعنى توسعه و "مدرنيت" و انقلاب و "اسلام زدگى" در دوران جمهورى اسلامى مى پردازد. به نظر نويسنده سير تاريخى نهضت زنان متأثر از تفکر و باورهاي دولتمردان درباره ساختار اجتماعى ايران، مباني فرهنگ اجتماعى و مسائل توسعه و کشوردارى بوده است. استفاده از تئورى هاى علوم اجتماعى به بحث نويسنده بُعدى تحليلى مى بخشد و چهارچوبى براى بحث و بررسى روندهاى تاريخى فراهم مى کند. افزون بر اين کتاب حاضر را بايد تاريخ نسبتاً جامعهى از رویدادهای مربوط به زنان در ايران معاصر دانست.

اسلام شيعى

Yann Richard

Shi' ite Islam. Translated by Astoria Nevill

Boston, Basil Blackwell, 1995

شمار کتاب هاىى که در چند سال اخير درباره آراء و عقائد شيعيان به زبان انگليسى نوشته شده اند اندک نبوده است. هدف بيشتر اين آثار بررسى مباني فکرى تشيع بوده است به ويژه هنگامى که تحولات سياسى ايران با آميختن سياست و مذهب انظار را معطوف به جنبه هاى گوناگون اسلام کرده است. تمرکز ريشارد در اين کتاب بيشتر بر جوانب اجتماعى تشيع و چگونگى سياسى شدن آن است. وى که سال هاى قبل از انقلاب را در ايران گذرانده و زمانى نيز شاگرد هائرى کربن بوده و به آثار على شريعتى نيز اشتياقى پيدا کرده در اين کتاب کوشيده است ميان بينش معنوى کربن و برداشت چپ گرايانه شريعتى

از مذهب تلفیقی به وجود آورد. بدین ترتیب تحلیل وی از تشیع و تاریخ آن گرچه جالب است ولی خالی از اشکال نیست. زیرا نهضت انقلابی، و به خصوص گرایش های چپ‌گرا آن، که بیشتر متأثر از آثار شریعتی بود، الزاماً ملهم از جنبه معنوی و یا اصالت تاریخی تشیع نبوده است. گذشته از این نکته کتاب ریشارد را، که حاصل تحقیقات چندین ساله وی و آشنائی نزدیکش با سازمان ها، متفکران و اساتید معاصر تشیع است، باید به عنوان مقدمه ای جامع در باره مکاتب و آراء تشیع به شمار آورد.

اسلام و سیاست در آسیای میانه

Mehrdad Haghayeghi

Islam and Politics in Central Asia

New York, St. Martin's Press, 1995

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و آزادی جمهوری های آسیای میانه این سؤال مطرح شد که نقش اسلام در فرهنگ، روابط اجتماعی و بالمال مسائل سیاسی این منطقه چه گونه خواهد بود. روابط کشورهای تازه مستقل با ایران، ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی از یک سو و واکنش آنها به اغتشاشات افغانستان از سوی دیگر همگی مورد بررسی های گوناگون قرار گرفته اند. لیکن تاکنون بررسی مشروحو از نقش سیاست در منطقه انجام نگرفته است. بسیاری از متخصصیان این منطقه با زبان های بومی و به خصوص خط عربی و زیر و بم نقش اسلام در جامعه آشنائی ندارند و از این رو مطالعات آنان بیشتر معطوف به دولتمردان و روابط آنان با مسکو است.

کتاب مورد نقد قدم مهمی است برای روشن کردن مشکلات بررسی نقش اسلام در منطقه. حقایقی با آشنائی کامل به زبان های ترکی، ازبکی و فارسی و سابقه تحقیق در مسائل ایران نگرشی تازه برای مطالعه نقش اجتماعی-سیاسی اسلام ارائه داده است. وی کتاب خود را با بررسی نقش اسلام در آسیای مرکزی در دوران سلطه کمونیزم آغاز می کند و برخورد ایدئولوژی کمونیزم با اسلام و سازمان های دولتی شوروی با نمایندگان اسلامی را به تفصیل توضیح می دهد.

وی آنگاه به تحولات دوران گورباچف و پدیداری نهضت های جدید اسلامی می پردازد. نتیجه گیری کلی نویسنده این است که شهروندان آسیای مرکزی اسلام را جزئی از هویت خود می شناسند و از همین روست که با فروپاشی نظام استبدادی اتحاد جماهیر شوروی گرایش به اسلام در این ناحیه آشکار گردیده است. از سوی دیگر حکومت های آسیای مرکزی که بیشتر تحت تسلط سیاست پیشگان کمونیست دوران پیشین اند همچنان به بهانه جلوگیری از تسلط بنیادگرایان اسلامی از پذیرفتن ضوابط دموکراسی سرباز می زنند و از همین روست که سیاست سرکوب گرانه آنان به افراطی تر شدن مخالفان از جمله گروه های اسلامی انجامیده است.

یاد رفتگان

استاد محمدجعفر محبوب

با درگذشت دکتر محمد جعفر محبوب، جرگه کوچک نسلی از خدمت گزاران صدیق و بی همتای ادب و فرهنگ دیرپای ایران زمین بسی کوچک تر شد. آنان که او را از نزدیک می شناختند و از خرمن آثار ارزنده اش در بسیاری از پهنه های ادب فارسی بهره برده بودند شیفته محضر شیرین، ذوق سلیم، طنز ظریف، کلام گرم و آموزنده و حافظه توانایش بودند و او را دانشمندی گرانقدر، نویسنده ای پرتوان و معلمی شکیبا و پرمایه می شناختند. از دانش گسترده ای که در باره سبک و آثار بسیاری از نویسندگان و شاعران بزرگ ایران داشت، و از نکته های بدیعی که در باره زندگانی آنان می دانست، هنوز بسیاری نانوشته مانده بود که دست اجل به وادی خاموشانش کشید. استاد (که خبر ناگوار در گذشتش در آخرین لحظات بسته شدن این شماره ایران نامه رسید) برای بنیاد مطالعات ایران راهنما و رایزنی ارزنده و برای این نشریه همکار و مشاور و جانشین ناپذیر بود. در باره او و آثار و خدمات ماندگارش به ادب ایران هرچه نوشته شود بسیار نخواهد بود و یادش از دل دوستان و همکاران و شاگردانش، از دل دوستان ادب فارسی، آسان نخواهد رفت.

سیاوش کسرایی

سیاوش کسرایی، شاعر ایرانی، که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در اصفهان زاده شده بود، در روز ۱۸ بهمن ۱۳۷۴ بر اثر عارضه قلبی در شهر وین درگذشت. کسرایی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران تحصیل کرده، و در جوانی به حزب توده ایران پیوسته بود؛ تا آنجا که می دانیم تا پایان عمر نیز به آرمان های جوانی خود وفادار ماند. همین گرایش فکری، که مجال جلوه گیری او را در عرصه شعر معاصر فارسی فراهم کرده بود، در سال های پیش و پس از انقلاب ایران او را رو در روی بیشتر روشنفکران مخالف با حزب توده قرار داد، و سرانجام به تبعیدش کشاند.

کسرایی از نخستین شاعرانی بود که در آغاز دهه ۱۳۳۰ به سیاق شعری نیما یوشیج روی آورد و تا پایان کار شعری خویش نیز در همین شیوه سخنوری باقی ماند، بی آنکه آن را به شیوه های نوتر بدل سازد. او نخستین مجموعه شعری خود، *آوا*، را در سال ۱۳۳۶، و نامدار ترین اثر شعری خویش، منظومه *آرش کمانگیر* را در سال ۱۳۳۷ منتشر کرد، همین اثر بود که نام او را در ردیف شاعرانی چون اسماعیل شاهرودی، منوچهر شیبانی و هوشنگ ابتهاج در صف میراث بران شعری نیما تثبیت کرد.

در سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ کسرایی چهار مجموعه دیگر به کارنامه شعری خود افزود که عبارتند از *خون سیاوش* (۱۳۴۲)، *سنگ و شبنم* (۱۳۴۵)، *با دماوند خاموش* (۱۳۴۶) و *خانگی* (۱۳۴۷). اما در سال های بعد تا آستانه انقلاب ایران مجموعه جدیدی از این شاعر انتشار نیافت، هرچند که نام او، به مثابه یکی از اعضای مؤسس کانون نویسندگان ایران و در زمره روشنفکران مخالف نظام سلطنت هم چنان بر سر زبان ها بود.

در سال ۱۳۵۷، در آستانه جنبش انقلابی ایران کسرایی مجموعه از قرق تا *خروسخوان* (۱۳۵۷) را به چاپ رسانید. در همین سال ها انتخاباتی از سروده های پیشین او نیز، که گهگاه اشعار جدیدی هم در میان آنها یافت می شد، به

پیشین او نیز، که گهگاه اشعار جدیدی هم در میان آنها یافت می شد، به صورت کتاب های جلد سفید که اغلب بی شناسنامه منتشر می شدند پخش گردید. از این میان به دو مجموعه شعر به نام های *وقت سکوت نیست* و *به سرخی آتش*، به طعم دود می توان اشاره کرد. در سال ۱۳۵۸، یعنی پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران کسرایی سیاسی ترین مجموعه شعری خود را به نام *آمریکا، آمریکا! منتشر ساخت*. در همین دوران بعضی از اشعار او همچون "آمریکا، آمریکا"، یا "با امام به خانه آمدم" (شعری که در رثای کشته شدگان حادثه انفجار دفتر نخست وزیری در شهریور ۱۳۶۱ سروده شده بود) به صورت پوستره های جداگانه از سوی حزب توده ایران چاپ و پخش می گردید.

در دی ماه ۱۳۵۸ سیاوش کسرایی، همراه با چهار تن دیگر از رهبران نویسندگان و شاعران وابسته به حزب توده ایران، بر سر دفاع از جمهوری اسلامی، کانون نویسندگان ایران را ترک کرد. این گروه سازمان دیگری به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» را سازمان داد، و مجله ادبی و هنری مستقلی را منتشر کرد که تا شش شماره و تابستان ۱۳۶۱ ادامه داشت. در همین وقت بود که کار این شورا نیز مانند کانون نویسندگان ایران در زیر حملات و یورش های حزب اللهیان به تعطیل کشیده شد، و سیاوش کسرایی نیز مانند شماری دیگر از روشنفکران ایرانی ناگزیر به ترک ایران گردید. کسرایی پنج سال در کابل اقامت کرد، ولی پس از سقوط دولت نجیب الله خان در افغانستان به مسکو رخت کشید. سه سال بعد نیز با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مسکو را ترک گفت و در وین مقیم گردید. بدین ترتیب کسرایی در میان شاعران و روشنفکران نسل خویش، شاید بیش از دیگران با مشکل تبعید و دوری از وطن دست در گریبان بود.

در خصوص آثار ده سال پایانی زندگی کسرایی اطلاع دقیقی در دست نیست. ظاهراً مجموعه های *چهل کلید* و *تراشه های تبر* در سال های اخیر در اروپا از او نشر یافته است. آخرین مجموعه منتشر شده شعر کسرایی *مهرة سرخ* نام دارد و چند ماهی پیش از درگذشت او به چاپ رسیده است. در این مجموعه شاعر در قالب بازگویی گیرایی از زبان اسطوره رستم و سهراب واپسین لحظه های غم انگیز و درد آور زندگی خود را سروده است. یادش کم مباد!

بنیاد مطالعات ایران در سالی که گذشت

در سال گذشته (۱۳۷۴/۱۹۹۵) بنیاد مطالعات ایران فعالیت های خود را در زمینه های انتشارات، برگزاری کنفرانس ها و سخنرانی ها و همکاری با دانشگاه ها و مراکز علمی و فرهنگی، همچنان ادامه داد.

- پروفیسور راجر سیوری، محقق نامدار تاریخ ایران، و استاد ممتاز دانشگاه تورانتو، چهارمین سخنران در «سلسله سخنرانی های استادان ممتاز در رشته مطالعات ایرانی» بود که در آغاز هر سال نو با همکاری بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن برگزار می شود. دکتر سیوری در سخنرانی مشروح خود به تحلیلی از تاریخ و تاریخ نگاری دوران صفویه پرداخت. متن اصلی این سخنرانی که به زبان انگلیسی ایراد شد، همراه با زندگی نامه و فهرست آثار و پژوهش های دکتر سیوری، به صورت جزوه ای از سوی بنیاد مطالعات ایران منتشر خواهد شد.

- در اجلاس سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه (MESA) که در نوامبر سال گذشته در شهر واشنگتن برگزار شد، به پیشنهاد و ابتکار بنیاد مطالعات ایران یکی از جلسات سخنرانی و بحث به موضوع «خاطره نویسی در ایران معاصر» اختصاص یافته بود. در این جلسه حافظ فرمایان، شاهرخ مسکوب، احمد اشرف، سیروس میر و علی قیصری در باره انواع و کیفیت آثاری که در این زمینه منتشر شده است سخن گفتند. مقالاتی که در این جلسه از سوی

شرکت کنندگان ارائه گردید در شماره بهار ایران نامه منتشر خواهد شد.

- تحول هنر سینما در ایران موضوع کنفرانسی بود که در سال گذشته از سوی بنیاد در دانشگاه جرج واشنگتن آمریکا برگزار شد. در این کنفرانس که با حضور و استقبال گرم گروهی بزرگ از علاقمندان ایرانی و خارجی سینمای ایران انجام گردید دو تن از نام آورترین کارگردانان معاصر ایران، بهرام بیضایی و عباس کیارستمی و تنی چند از پژوهشگران و منتقدان برجسته سینمایی، از جمله فریدون هویدا، شاهرخ گلستان و جمشید اکرمی شرکت داشتند. عباس کیارستمی و بهرام بیضایی، ضمن نمایش بخش هایی از آثار گوناگون سینمایی خود، به تشریح سبک و آرای خود در زمینه هنر فیلم سازی و کارگردانی پرداختند. فریدون هویدا در باره سینمای ایران در صحنه بین المللی، شاهرخ گلستان در زمینه رابطه متقابل سینمای ایران و ایرانیان و جمشید اکرمی در باره تاریخچه سینمای ایران سخن گفتند. در این کنفرانس، که از بسیاری جهات، بی سابقه بود، فخری وزیری، نخستین هنرپیشه زن سینمای ایران نیز حضور داشت و به بیان گوشه هایی از خاطرات خود پرداخت.

- در آذر ماه سال گذشته در برنامه "آشنائی با شعرا، نویسندگان و هنرمندان ایرانی"، که از سوی بنیاد در "مرکز هنرهای نمایشی چان اف. کندی"، در سالن نمایش "انجمن فیلم آمریکا" برگزار گردید، گلی ترقی سخن گفت و قطعاتی از آخرین اثر خود را به نام بازگشت قرائت کرد. در همین برنامه به یاد هژیر داریوش، هنرمند و کارگردان فقید ایرانی که سال گذشته در فرانسه در گذشت، یکی از آثار سینمایی او به نام بیتا به نمایش گذاشته شد.

- در سال گذشته کتاب تازه ای در باره حقوق زنان در جهان اسلام به ویراستاری و با مقدمه ای به قلم مهناز افخمی تحت عنوان *Faith and Freedom* منتشر شد. این کتاب، که از سوی انتشارات دانشگاه سیراکیوز انتشار یافته است بازتابی گسترده داشت و مورد توجه منتقدان در بسیاری از نشریات پژوهشی قرار گرفت.

- جایزه بنیاد مطالعات ایران به بهترین رساله دکتری در سال ۱۹۹۵ به فرانکلین د. لوئیس تعلق گرفت. هیئت ویژه بررسی رساله دکتر لوئیس را که در باره سنائی و غزلسرائی در ایران است، و در دانشکده زبان ها و تمدن های خاورمیانه دانشگاه شیکاگو به اتمام رسیده، به خاطر کمک شایان آن به پیشرفت مطالعات ایران از راه بهره جویی از راهی نوین و ابتکاری در مطالعه پیدایش و

تحول غزلسرایی مورد تقدیر قرار داد.

- **ایران نامه**، فصلنامه بنیاد، با همکاری تنی چند از محققان و صاحب نظران سیزدهمین سال انتشار خود را با انتشار شماره های ویژه ای در باره "اقتصاد ایران" و "جامعه مدنی در ایران" به پایان برد.

کتاب‌ها و نشریات رسیده

- هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی (متن کامل)، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، انتشارات کویر، ۱۳۷۳.
- پرویز کاظمی، خاطرات نیمه تمام پرویز کاظمی، به کوشش فرهاد کاظمی، ۱۹۹۵.
- وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد دوم، دانداس، کانادا، ۱۹۹۵.

* * *

- نشر دانش، سال پانزدهم، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، تهران.
- بررسی کتاب، سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۷۴، لس آنجلس.
- ایران شناسی، سال هفتم، شماره ۳، پائیز ۱۳۷۴، واشنگتن.
- پر، سال دهم، شماره مسلسل ۱۲۱، بهمن ماه ۱۳۷۴، واشنگتن.
- ره آورد، سال یازدهم، شماره ۳۹، تابستان ۱۹۹۵.
- علم و جامعه، سال هفدهم، شماره ۱۳۶، بهمن ماه ۱۳۷۴، واشنگتن.
- نقد و آرمغان، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴، مانت ایدن، کالیفرنیا.
- کنکاش، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۷۴، نیویورک.
- نیمه دیگر، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۴، نیویورک.
- زن ایرانی، شماره سوم، سال دهم، پاییز ۱۳۷۴، تورانتو.
- روزگار نو، سال چهاردهم، شماره ۱۶۵، آبان ۱۳۷۴، پاریس.
- کک، شماره ۶۵، مرداد ۱۳۷۴، تهران.
- شوقار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی، سال چهاردهم، شماره ۹۴، مهر ۱۳۷۴، لس آنجلس.
- نامه فرهنگستان، شماره دوم، سال اول، تابستان ۱۳۷۴، تهران.
- صوفی، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۷۴، لندن.

* * *

- Haggy Ram, Myth and Mobilization in Revolutionary Iran; The Use of the Friday Congregational Sermon, Washington, D.C., The American

ایران‌نامه

فهرست

سال چهاردهم، شماره ۱
زمستان ۱۳۷۴

ویژه جامعه مدنی
با همکاری فرهاد کاظمی

۲

یادداشت

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|-----------------|---|
| ۳ | | |
| ۵ | احمد اشرف | نظام صنفی و جامعه مدنی |
| ۴۱ | شهلا حایری | بنیادگرایی و حقوق زن در ایران و پاکستان |
| ۶۱ | علی بنوعزیزی | بحران مشروعیت، شیوه های مقاومت و جامعه مدنی |
| ۷۹ | هوشنگ امیراحمدی | درآمدی بر جامعه مدنی در ایران |
| ۱۰۷ | فرهاد کاظمی | سیاست و جامعه مدنی
نقد و بررسی کتاب: |
| ۱۲۵ | احسان یارشاطر | موج نو و حقیقت شعر (اسماعیل نوری علاء) |
| ۱۳۱ | فخرالدین عظیمی | صد سال تکاپو (جان فوران) |
| ۱۵۳ | سید ولی رضا نصر | چند کتاب تازه در باره اسلام و سیاست در خاورمیانه |
| | | یاد رفتگان |
| ۱۶۲ | | استاد محمدجعفر محبوب |
| ۱۶۳ | | سیاوش کسرائی |
| ۱۶۵ | | بنیاد در سالی که گذشت |
| ۱۶۸ | | کتاب ها و نشریات رسیده
فشرده مقاله ها به انگلیسی |

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفتر سوم از جلد هفتم منتشر شد

Fascicle 3, Volume VII

دفاتر

۳.۲.۱

Fascicle 1 (Dārā(b) I - *Dastūr al-Afāzel*)

Fascicle 2 (*Dastūr al-Afāzel* - Dehqān I)

Fascicle 3 (Dehqān I - Deylam, John of)

اثری که باید در خانه و دفتر هر ایرانی فرهنگ‌دوستی موجود باشد.

MAZDA PUBLISHERS

P. O. BOX 2603

COSTA MESA, CA 92626

Tel: (714) 751-5252

Tel: (714) 751-4805

University Press, 1955.

- Pirouz Mojtahed-Zadeh, *The Islands of Tunb and Abu Musa; The Iranian Argument in Search of Peace and Co-operation In the Persian Gulf*, London, School of Oriental and African Studies, 1995.

* * *

- *The Middle East Journal*, Vol. 49, No. 4, Autumn 1995.

- *Critique*, No. 7 (Fall 1995).

- *Hamdad Islamicus*, Vol. XVIII, No. 2 (Summer 1995).

- *Periodica Islamica*, Vol. 4, No. 4, 1994.

The author has based his analyses and arguments mostly on personal interviews with Iranians of differing social, economic, and political backgrounds. He has also drawn upon articles and discussions on social issues that have recently appeared published in Iranian print media.

Civil Society and Politics in Iran

Farhad Kazemi

This article analyzes the state-society relations in the Islamic Republic of Iran. It begins by pointing out the importance of civil society in Iran where a plethora of groups, associations, and organizations have been able to operate outside the immediate domain of the state. A major problem confronting civil society has been the increasing power of the state, its autonomy, and its attempt to control civil society. This process began in the nineteenth century with the Qajar dynasty's attempts at military modernization in response to the defeats on the war front. Modernization soon spread to other areas and resulted in perceptively increasing the power of the Iranian state over its citizens. With the emergence of the Pahlavi dynasty in 1925, centralization of state power continued and was aided considerably by the establishment of a standing national army based on universal male conscription. During the last phase of the Pahlavi dynasty, with its increased dependence on oil revenues, state power and its autonomy from civil society reached a new height.

With the establishment of the Islamic Republic of Iran in 1979, and in spite of some initial signals to the contrary, the process of domination of state over social, economic, and political affairs of the country continued unabated. The theocratic vision of the Islamic Republic has added an important new dimension to the state's role by defining citizenship (and civility) in essentially rigid religious terms. This has resulted in a strong communitarian view with clear notions of inclusion and exclusion of subjects in the polity. It has also led to justifications and rationalizations for intermittent abuses of individual rights. Two groups in particular have suffered the most in this process-- religious minorities and women.

Even with state imposed political and cultural restrictions, many semi-autonomous groups, associations, and organizations have been able to function outside immediate state control. Most important among these are some of the multi-faceted foundations, guilds, Islamic committees, and professional associations that have provided their members some degree of autonomy from the state. Although their collective importance remains to be seen, they may well become the harbingers of an emerging civil society in Iran.

informed about the outside world and to find a respite from the stolid programs of the state-run media.

The paper analyzed the current political situation in Iran from the preceding perspectives, with an emphasis in the crisis of legitimacy and the continued factionalism that have plagued the leadership of the Islamic Republic since the death of Ayatollah Khomeini in 1989. Furthermore, it examines the various strategies of social resistance to the policies and actions of the regime by different social groups in the country. The implications of these trends for the development of a civil society are also explored.

Current State of Civil Society in Iran

Hooshang Amirahmadi

Research on post-revolutionary Iranian affairs initially focused on the causes of the revolution. In the mid-1980s the focus shifted to the new republic's policies and teleology. This preoccupation with the revolution and the emerging new regime led researchers to virtually neglect the Iranian civil society.

The author argues that it is time to look at developments in Iran through a new prism. While the need to study and analyze the actions, policies and behavior of the government itself, it is imperative for a better understanding of societal forces to engage in some scholarly research on Iranian civil society and its prospect for growth. As many prominent scholars have argued and the historical developments in Eastern Europe and elsewhere have shown, sustainable democracy and economic development hinge on continuous flourishing of the institutions of civil society.

This article focuses mainly on a discussion of various dimensions of Iranian civil society including aspects of emerging political, ideological, and philosophical trends, the tendencies associated with various members of the political elite, prominent intellectual dissenters and the state of a number of important professional, economic and cultural institutions and organizations.

The article suggests that a civil society is indeed in the process of formation in Iran and that its survival and growth will depend on the emergence of an equilibrium between the has come government and non-governmental sectors. It further argues that the growth of civil society coupled with fundamental reforms in government's structure and functions are key elements in the process of economic development and the establishment of a democratic society. The article, therefore, attempts to identify the forces that either hinder or encourage this process.

raised women's consciousness and not only helped spur the emergence of vocal faction of urban middle class women determined to reinterpret Islam as empowering rather than restricting, but also sharpened women's--and some men's--consciousness regarding their own resilience and resourcefulness. Slowly but surely, Iranian and Pakistani women seem to be determined to "remake" the course of their own action, and in the process to help transfer the course of their own destiny and that of their collective history.

The Crisis of Legitimacy, Strategies of Resistance, and Civil Society

Ali Banuazizi

Depending on Whether one looks at the current political situation in Iran from the perspective of the state or that of society, two quite different images emerge. From the point of view of the state, it appears as though the Islamic Republic is becoming more and more economically unstable, politically intolerant, and internationally isolated: It bans all political parties and other forms of independent political activity that could channel legitimate discontents and provide opportunities for participation of a roused population; its continued attempts to impose a strict Islamic code of public conduct have alienated the urban middle classes; its mismanagement of the economy has resulted in rampant inflation, severe decline in industrial output, high unemployment, mounting foreign debts, and endemic corruption; and its brazen human rights abuses and highly inconsistent foreign policy have left it with few reliable allies within the world community.

And yet, looking beyond the mammoth state apparatus at the society itself, there are signs of normalcy, resilience, and even vitality in many spheres of national life, defying characterizations of Iran as a closed society ruled by a theocratic dictatorship. There is a great deal of enterprise and vigor in those sectors of the economy that are not controlled by the state. Iranian women continue to participate actively in the work force and other spheres of public life in spite of officially sanctioned patriarchal norms and the many objective obstacles that have been placed in their way. Despite the reality of censorship and intimidation of dissidents, there is a vibrant intellectual life in the capital and other major cities. An unprecedented number of artistic, intellectual, scholarly, and professional publications manage to survive under formidable financial constraints and official pressures. And finally, an unknown but sizable number of people defy the authorities' pious maledictions against the Western media and regularly tune into foreign radio and television broadcasts in order to stay

"High Council of Guilds" or "Chamber of Guilds" in the 1960's and 1970's and "Central Council of Guilds" in the post-revolutionary period are examples of the latter. Since 1950's the state has used both the guilds and government-run associations as instruments for its periodic campaigns against price gouging.

The tradition-bound Iranian merchants, shopkeepers and craftsmen, while jealous of their economic and occupational independence, continue to entertain age-old suspicions about modern state institutions and values. They, therefore, seem to have had contradictory impact on the development of civil society in Iran.

Of Feminism and Fundamentalism in Iran and Pakistan

Shahla Haeri

This paper explores relationships between women and "fundamentalism"--contested though this term may be in the Islamic world-- in Iran and Pakistan. The paper has two objectives: First, to foreground some of the problems associated with perspectives taken on women and "fundamentalism" in the Muslim world. Second, taking an anthropological perspective, it focuses on everyday life experiences of some Iranian and Pakistani women in order to bring out the tension between women's desire for autonomy and civil participation, and the state's and/or fundamentalists' attempt to control women's bodies, limit their movements, restrict their public and political activities, and muffle their voices. I argue that rather than viewing Muslim women from the perspective of the dominant discourse and as more or less "windup dolls" in the grip of all-powerful and omnipotent Islamists, "fundamentalists," and "traditionalist," they ought to be viewed as active social participants engaged in the daily negotiations of power and privileges--however minimal at times--in search of ways to empower themselves.

Giving a brief historical background of Iran and Pakistan, the paper discusses, in some detail, the epistemological problems in studying the "enigma of Muslim women." Long-held dominant stereotypes regarding Muslim women, veiling, and women's active participation are challenged, and the emerging phenomenon of Islamic feminism is considered. The paper concludes that oppression carries the seeds of resistance within it. In both countries fundamentalist measures have brought some resistance, but it has taken different forms appropriate to their different sociocultural and political situations. The irony of the situation, particularly in Iran, is that the fundamentalist revolution

Guilds and Civil Society in Iran*

Ahmad Ashraf

The Idea of civil society signifies liberal Western values, including freedom of the individual from arbitrary violence and of private property from arbitrary seizure. Realization of personal security requires the sanctity and enforcement of legal rights. The experience of democratic societies has demonstrated that the existence of well-established independent associations, such as political parties, labor unions, professional societies, and guilds mediating between their respective members and the state apparatus, has been indispensable for the formation and survival of civil society. The paper examines the establishment and functioning of guilds in Iran as both promoters of, and obstacles to, the development of civil society.

Guilds and civil society evolved in the course of economic and political development of the West and played an important role in the formation of modern bourgeois capitalism and commercial democracy. Indeed, the formation of guilds has long been considered as a major characteristic of pre-modern city, both in Europe and in the Middle East. The medieval European guilds seem, however, to be characterized by a greater degree of independence than their counterparts in the Islamic world. Furthermore, it seems that the idea of individual liberty, equality before law, and security of property was widespread in latter period of medieval Europe.

In pre-modern Islamic Middle East guild-like associations called *asnaf*, were often set up either by city authorities or were normally used for tax collection and corvee services. When, in modern times, the guild's corvee was abolished and guild tax system lost its importance for the state revenues, the guilds were drawn into the political arena. Thus, in Iran, during the constitutional revolution of 1906-9, the guilds of Tehran and a number of other cities created political associations that functioned as effective instruments of mass mobilization. Persian governments or its domestic challengers have ever since attempted to organize the *asnaf* in larger units either as politically-oriented associations and unions or as purely administrative bodies created by the state.

* Abstracts are by authors.

IN THE EYE OF THE STORM

Women in Post-Revolutionary Iran

Edited by

MAHNAZ AFKHAMI and ERIKA FRIEDL



Syracuse University Press

1994

Contents

Iran Nameh
Vol. XIV , No 1.
Winter 1995

Special Issue On Civil Society in Iran

Guest Editor: *Farhad Kazemi*
2

Persian:

Articles
Book Reviews

English:

Guilds and Civil Society in Iran

Ahmad Ashraf

Of Feminism and Fundamentalism in Iran and Pakistan

Shahla Ha'eri

The Crisis of Legitimacy, Resistance, and Civil Society

Ali Banuazizi

Current State of Civil Society in Iran

Houshang Amirahmadi

Civil Society and Iranian Politics

Farhad Kazemi